

جایگاه استعاذه در اسلام

و نقش آن در سلامت جامعه

حسین منیری

بسم الله الرحمن الرحیم

جایگاه استعاذه در اسلام و نقش آن در سلامت جامعه

نویسنده:

حسین منیری

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جایگاه استعاذه در اسلام و نقش آن در سلامت جامعه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : جایگاه استعاذه در اسلام و نقش آن در سلامت جامعه/حسین منیری.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۶۰ ص.؛ ۱۲×۱۶/۵ س م.

فروست : چهل حدیث؛۱۵۱.

آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر؛۲۲.

شابک : ۶۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۰۶۴-۰

یادداشت : کتابنامه: ص. ۵۷- ۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴

موضوع : انسان (اسلام)

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۱۴۳/۹/م۸۸۶چ۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۱۹۷۹۸

ص: ۱

اشاره

جایگاه استعاذه در اسلام و نقش آن در سلامت جامعه

مؤلف:

حسین منیری

ص: ۳

فهرست مطالب

شرایط استجابت دعا۰۰۰۰ ۳۷

ص: ۵

ص: ۸

مقدمه

مقدمه: به قلم دانشمند محترم دکتر احمد عابدی

اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و به نستعین

یکی از مسلمات عقاید اسلامی که فراوان در قرآن کریم و روایات مورد تأکید قرار گرفته ، مسأله وجود ابلیس و شیاطین است . موجوداتی که کارشان حیله و تزویر بوده و تلاش در انحراف مردم دارند ، و از جدل سفسطه و مغالطه بهره گرفته و مبدأ اشکال و وسوسه ی در عقاید شده و دعوت به گناه و کارهای زشت و ناروا می کنند شیطان نامیده می شوند . و در مقابل آنها نیروهایی که نه تنها مکر و فریب نداشته بلکه با برهان ، موعظه حسنه و جدال احسن دعوت به خیر و معنویت و هدایت داشته و دقیقا در مقابل شیاطین قرار دارند فرشته نامیده می شوند.

اگر اوهام و خیالات و اهریمنان و اولیای شیاطین نبودند ، اولیای الهی

و اهل عرفان و معنویت نیز نبودند .

وقتی گروهی به دنبال استدلال و برهان بر توحید برمی آیند که گروهی به شبهه افکنی مشغول شده باشند .

وقتی شما می بینید دشمن به دنبال نقطه ضعف شماست ، شما نیز به دنبال اصلاح خود برمی آیید ، چه بسا انسان از دشمن خود بیشتر استفاده می کند تا از دوستان خود. امراض موجب رشد علم پزشکی هستند .

وقتی بفهمیم شیطان دشمن ما و در کمین ماست ، بیشتر حواس خود را جمع می کنیم .

در اینجا به چند مبحث مهم در این موضوع اشاره می کنیم :

۱ - از دیدگاه فلسفی و عقلی ، جهان حاضر دارای بهترین نظام بوده ، و نظامی بهتر از آن قابل تصور نیست . در این نظام احسن هر چیزی که آفریده شده مطابق حکمت و مصلحت های الهی بوده است . وجود شیطان و ابلیس و جنّ و وسوسه های آنها نسبت به بنی آدم از این زاویه باید بررسی شود. اگر شیاطین در این جهان به وسوسه و دعوت مردم به سوی باطل و امور ناشایست مشغولند ، پیامبران و اولیای الهی و ملائکه و نیروهای خیر نیز با الهامات ربّانی خود مردم را به خیر و سعادت و حقّ و فضیلت دعوت می کنند . در این صورت است که اختیار انسانی معنا پیدا می کند . شخصی که در برابر دو نیروی خیر و شرّ قرار گرفته و قدرت انتخاب داشته باشد ، دارای اختیار است .

در نتیجه ارزشمند و مسئولیت پذیر خواهد بود . اگر دنیای مادی ، دار تزاحم و تقابل و تضادّ است و اگر شب و روز ، سیاهی و سفیدی ، علم و جهل ، فضیلت و رذیلت ، زیبایی و زشتی ، تر و خشک ، طیّب و خبیث ، مؤمن و کافر و ... تقابل داشته و دارند ، باید در برابر الهامات ربّانی نیروهای شیطانی نیز وجود داشته باشد تا اختیار انسانی معنا پیدا کند . با توجه به آنچه گذشت معلوم شد که دنیای مادّی بدون وجود شیطان و شیطان صفتان قابل تصوّر نیست . آن گونه که دنیای بدون انسانهای الهی و بدون فرشتگان و نیروهای دعوت کننده ی به سوی خدا نیز معنا و مفهومی نخواهد داشت .

۲ - در فرهنگ دینی باید بین ابلیس و شیطان تمایز قائل شده و این دو را از یکدیگر تفکیک نمود. گرچه ابلیس خودش یک شیطان و بلکه رئیس آنان است و شیاطین ، اصحاب و کارکنان زیردست و مطیع فرمان اویند ؛ امّا به هرحال آن موجودی که سالها در آسمان کنار ملائکه بود امّا در نهایت ، آدم را سجده ننموده و از فرمان الهی تخلف ورزید ، او ابلیس بود . همان است که مورد لعن الهی قرار گرفت و از درگاه ربوبی طرد شد . او بود که سوگند یاد کرد مردم را گمراه نماید . امّا آنچه امروزه مردم با آن مواجه هستند و هر روز به نوعی با آن در ارتباط اند ، شیطان است نه ابلیس .

شیطان به شیطان جنّی و شیطان انسی تقسیم می شود . قرآن مجید دشمنان پیامبران را به عنوان شیطان های انسی معرفی کرده و در آخرین

آیه ی شریفه قرآن از وسوسه های خنّاسان انسی یاد کرده است .

البته همه ی این شیاطین اعوان و انصار و کارسازان ابلیس می باشند . به عبارت دیگر ابلیس قسم خورد که مردم را به ضلالت بکشاند و این اضلال اکنون از سوی شیاطین عملی شده و شیاطین این خواسته ی او را تأمین می کنند .

۳ - هر موجودی که مردم را از خداوند دور ساخته و دعوت به ضلالت و گمراهی کند و سدّ و مانعی در برابر راه خدا و معنویت و اخلاق باشد ، حقیقتا شیطان خواهد بود . گاهی یک انسان مردم را از خدا و از ارزشهای اخلاقی دور می کند و او شیطان است و گاهی پول ، مقام دنیایی ، ریاست ، مدرک و ... شیطان می باشد . و گاهی کتابهای ضلال و مجلّات غیر اخلاقی و عکس های مستهجن و فیلم های دعوت کننده ی به گناه و حتی برنامه های ضددینی رادیو ، تلویزیون، سینما ، اینترنت ، ماهواره و ... مصداقهای روشن شیطان می باشند .

زنانی که در خیابان سبب گناه دیگران می شوند ، دوستان منحرف و دعوت کننده ی به باطل ، اماکن عمومی که ترویج کننده ی گناه باشند و ... نمونه های دیگری از شیطان می باشند .

صدای انسانی که تردید در اعتقادات و تزلزل در اخلاقیّات ایجاد می کند صدای شیطان است .

برخی از مکانها مکان شیطان است . مثلاً- بازاری که در آنجا دروغ و بی انصافی و مکر و فریب و تزویر و غشّ و خدعه و نیرنگ و حرامخواری

و ربا وجود داشته باشد و حتّی برخی از مکانهایی که به اسم عبادت خداوند در آنها امور خلاف شرع انجام می شود ، مانند برخی از خانقاه ها و تمپل و مشرق الانوار و بیت الاذکار بهائیان خانه شیطان است . همچنان که برخی از زمانها نیز زمان شیطان می باشند . مثلاً ایّامی که در آنها گناه و فساد فراوان می گردد ، زمان شیطان است .

در برابر این ها ، مسجد و حرم های مطهّر ، خانه خدا بوده و برخی از زمانها نیز «ایّام اللّه» به شمار می روند . هر زمان یا مکانی که در آن تقرّب الی اللّه و اعمال عبادی خاصّی بیش از زمانها و مکانهای دیگر انجام شود ، آن را «بیت اللّه» یا «ایّام اللّه» می نامند .

۴ - بحث از کیفیّت وسوسه های شیطانی و نحوه ی نفوذ شیطان بر انسان و راههای ورود آن و محتوای وسوسه ها و حیله های آن و راه شناخت و مقابله ی با آنها بحثی دراز دامن است که فعلاً مجال پرداختن به آن نیست ، اما آنچه مهمّ و ضروری است کیفیّت مقابله ی با آن است . قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام راههای مختلفی را برای این مهمّ ذکر کرده اند که در رأس آنها «استعاذه» است .

پناه بردن زبانی ، اعتقادی و عملی به خدای متعال ، نوعی ایجاد مصونیّت در فرد و جامعه در برابر وسوسه های شیاطین است .

تأثیر شگرف توجّه به رجیم و مطرود بودن شیطان و توجّه به اینکه خدای متعال به عنوان خیر مطلق و سرمنشأ همه خوبیها و کمالات است ، و مسائل مربوط به آن مهمّ ترین موضوعات بحث در کتابی است که اکنون در دست دارید .

محقّق محترم جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای منیری با قلمی عالمانه و وزین به بحث از استعاذه و شرایط و تأثیرات فردی و اجتماعی آن پرداخته و اثری بدیع در موضوعی که بسیار مورد نیاز بوده و در فرهنگ مکتوب دینی خلأ آن احساس می شد ، پدید آورده است . از خدای بزرگ می خواهم که صاحب این قلم همیشه در راستای اعتلای دین و طرد شیاطین موفق بوده و در آینده شاهد آثار علمی بیشتر وی باشیم .

بمنّه و کرمه

احمد عابدی

ص: ۱۴

پیش گفتار

پیش گفتار

این کتاب که موضوع آن «جایگاه استعاذه در اسلام و نقش آن در سلامت جامعه» می باشد ، سعی بر آن دارد که اهمیت و جایگاه استعاذه و پناهندگی به درگاه خداوندی و همچنین نقش و آثاری را که استعاذه می تواند در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی انسان داشته باشد ، مورد مطالعه و بررسی قرار بدهد .

خداوند عزّوجلّ در آیات مختلف قرآن کریم کینه و عداوت شیطان را نسبت به بنی آدم بیان فرموده و انسان را از تبعیت و پیروی او نهی فرموده است . ابلیس که به بیان قرآن ، دشمن دیرین و قسم خورده ی بنی نوع بشر است ، به عزّت و جلال خداوندی قسم یاد کرده است که انسان را اغوا نماید (قال فبعزّتک لاغوینّهم اجمعین)(1) . و در مقام عمل نیز این دشمنی را به اثبات رسانیده است .

ص: ۱۵

۱- ۱ . سوره ص : ۳۸، آیه ۸۲ .

مضاف بر این ، شیطان قادر است که مثل خونِ در رگ ، در تمامی بدن انسان سریان داشته باشد .(۱)

ولذا انسان با چنین دشمنی و با این ویژگی ها مواجه است : دشمن قسم خورده ، کینه توز ، حیله گر ، ساری در وجود انسان و ... .

از طرفی دیگر با توجّه به بحران های روحی حاصل از پدیدار شدن تکنولوژی (فناوری) و زندگی ماشینی که انسان در جامعه امروزرا با «از خود فراموشی» و «از خود بیگانگی» و مشکلات روحی و بیماری های روانی مثل اضطراب ، افسردگی ، تشویش خاطر و ... مواجه نموده است ، که قرآن علّت چنین وضعیّتی را فراموشی خدا در زندگی و دوری از آن مبدأ فیّاض می داند .

(ولاتکونوا کالّذین نسوا اللّه فأنساهم أنفسهم) .(۲)

«و (شما مؤمنان) مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند ، خدا هم نفوس آن ها را از یادشان برد» .

(ومن أعرض عن ذکری فإنّ له معیشه ضنکا ...).(۳)

«هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود...» .

به نظر می رسد ایمان به خدا ، دین باوری ، دینداری ، پناهنده شدن و استعاذه به خداوند و استعانت از حضرت حقّ ، تنها را حلّ مشکلات و

۱- ۱ . «اصول کافی» ، ج ۲ ، باب «فیما اعطی اللّه عزّوجلّ آدم وقت التوبه» ، حدیث ۱ و «صحیفه سجّادیه» ، دعای ۲۵ و «بحارالانوار» ، ج ۶۳ ، ص ۲۶۹ ، ح ۱۵۴ .

۲- ۲ . سوره حشر: ۵۹ ، آیه ۱۹ .

۳- ۳ . سوره طه : آیه ۱۲۴ .

مـداوای بیماری های روحی و روانی و رها شدن از چنگال وسوسه های شـیاطین انسـی و جنّی و رسـیدن به آرامش و سـلامت روانی باشد ؛ که خداوند در قرآن می فرماید :

(الّذین آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکر اللّه ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب) .(۱)

«آن هـا که به خـدا ایمـان آورده و دل هایشان به یاد خـدا آرام می گیرد ، آگاه باشـید که تنها یاد خـدا آرام بخش دل ها می باشد» .

(... ومن یتّق اللّه یجعل له مخرجا ، و یرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکّل علی اللّه فهو حسبه) .(۲)

«وکسـی که خـدا ترس و پرهیزکار شود خداونـد راه بیرون شـدن (از گناهان و مشـکلات) را بر او می گشایـد ، و از جایی که گمان نمی برد به او روزی عطا کند ، و هر کس (در امورش) به خدا توکّل کند، خدا او را کفایت خواهد کرد» .

مفاهیم کلیدی نوشتار

۱ ـ استعاذه : که استعاذه قولی و عملی مورد نظر می باشد.

۲ ـ اسلام : دین مبین اسلام مدّ نظر بوده و استعاذه از منظر آن مورد بررسی قرار می گیرد.

۳ ـ سلامت : منظور از آن ، سلامت از گناه و عدم انجام کارهای خلاف و

۱- ۱ . سوره رعد : ۱۳ ، آیه ۲۸ .

۲- ۲ . سوره طلاق : ۶۵ ، آیه ۳ و ۲ .

همچنین سلامت و بهداشت روانی افراد جامعه می باشد .(۱)

۴ _ جامعه : که فرد ، خانواده و اجتماع مورد مطالعه است .

هدف از این نوشتار

اولاً ـ : جایگاه استعاذه در اسلام روشن و دلیل ضرورت استعاذه بیان شود . این که از چه کسی و یا چه چیزی باید پناه برد؟ پناهگاه کجاست؟ و چرا باید به خداوند پناه برد؟

ثانیا : معلوم شود که آیا استعاذه در زندگی نقش مثبت و سازنده ای دارد یا نه؟ و آثار بازدارنده استعاذه در مواجه ی با گناه چگونه است؟ آیا استعاذه می تواند در ایجاد سلامت و بهداشت روانی جامعه تأثیرگذار بوده و در آن صمیمیّت و یکرنگی و اتّحاد بوجود آورد و جامعه را به سوی تعالی و سعادت سوق دهد؟

امید است که مطالعه ی مطالب این کتاب مفید بوده و بتواند پاسخ گوی نیازهای جامعه خصوصا جوانان عزیز در زمینه ی سلامت نفس و آرامش درون و بهداشت روانی و ایجاد روابط صمیمی و سالم اجتماعی باشد .

حسین منیری

قم المقدّسه

۱- ۱ . مفهوم سلامت به معنای سالم بودن ، عاری بودن از بیماری ، آفات و بلاها آمده است . راغب اصفهانی در مفردات ، ص ۴۲۱ می نویسد : «التّعرّی من الآفات الظّاهره والباطنه» که می توان گفت منظور از آفات باطنی ، همان بیماری های روانی می باشد.

بخش اوّل

فصل اول: بررسی معنی و مفهوم واژه استعاذه

۱ _ استعاذه در لغت و کلمات مترادف آن

عوذ

کلیات

ص: ۱۹

فصل اول:

بررسی معنی و مفهوم واژه استعاذه

۱ _ استعاذه در لغت و کلمات مترادف آن

عوذ

«عوذ» در لغت به معنی پناه بردن و التجا به دیگری است(۱)، و به معنی پناهندگی از شرّ، پناهندگی در حریم کسی که مقتدر و مدافع باشد، در حریم پناهنده در آمدن و ملازم او گشتن است؛(۲) تا وی را از شرّ چیزهایی که با آن مواجه می شود، حفظ نماید. مانند این آیه ی کریمه که خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام می فرماید که خطاب به قوم خود می گوید: «اعوذ بالله أن اکون من الجاهلین».(۳) و به معنی التصاق و چسبیدن و ملازمت نیز آمده است.(۴)

۱- ۱ . «معجم مقاییس اللّغه»، ج۴، ص۱۸۳ و «مفردات راغب»، ص۵۹۴ و «قاموس المحیط»، ص۳۱۸ و «لسان العرب»، ج۳، ص۴۹۸.

۲- ۲ . «نثر طوبی»، ج۲، ص۱۹۸.

۳- ۳ . بقره:۲، آیه۶۷.

۴- ۴ . «معجم مقاییس اللّغه»، ج۴، ص۱۸۳.

صاحب «التحقيق فی کلمات القرآن الکریم» بعد از نقل کلام لغوّیین در ذیل مادّه ی «عوذ» می نویسد:

إن الأصل الواحد فی الماده، هو التجاء الی شئ، و اعتصام به من شر مواجه. و یلاحظ فی الالتجاء: مجرّد اعتصام الی شی ء لیحفظ نفسه.

و اما مفهوم اللّصوق او الملازمه اوالإطافه او الفزع و غیرها، فمن لوازم الأصل و آثاره.(۱)

اصل واحد در (این) ماده یعنی ملتجی شدن به چیزی و چنگ زدن به آن (خود را در حفظ آن شی ء درآوردن) از شرّی که رو به رو می شود. در التجاء، صرف معنی چنگ زدن به شی ء برای حفظ جان لحاظ شده است (نه چیز دیگر).

و اما مفهوم چسبیدن، یا همراهی، یا احاطه داشتن، یا فزع و ناله کردن و غیر این ها، از لوازم و آثار اصل می باشد.

حقیقت «عیاذ» طلب دفع بدی کردن است. «استعاذه» به معنای پناه بردن و پناه خواستن و پناه گرفتن است(۲)، و بر تحقّق حقیقی طلب و در خواست پناهندگی از خداوند و به عنایت و یاری او در زمان حال دلالت می کند. صیغه ی «أعوذ» به معنی اظهار واقعی پناهندگی از جانب شخص پناه برنده، به طور مستمرّ و دائمی است.(۳) «معاذ» به معنی پناه بردن، ملتجی شدن و طلب یاری کردن است. «معاذ اللّه» یعنی به خدا پناهنده

۱- ۱ . «التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج۸، ص۲۵۸.

۲- ۲ . «لسان العرب»، ج ۳، ص۴۹۸ و «نثر طوبی»، ج۲، ص۱۹۸ و «التّحقیق»، ج۸، ص۲۵۸.

۳- ۳ . «التّحقیق»، ج۸، ص۲۵۸.

می شویم و از او یاری می خواهیم که در گناه واقع نشویم و یا از هر کار زشت و ناپسندی دور باشیم.(۱)

پس «أعوذ باللّه» در صورت معنی التصاق، یعنی پناه می برم به خـدا و خود را به رحمت و فضل او ملصق می نمایم. همچنین به معنی أمتنع بـالله و أعتصـم بـاللّه نیز می باشـد. یعنی خـودم را قـوی و حفـظ می کنم (از غیر خـدا) به (وسـیله) خـدا و به لطف خداوند تکیه می کنم.

بنابراین مادّه ی «عوذ» به معنی پناه بردن، چنگ زدن و متمسّک شدن به غیر، و ملازم او گشتن است، تا با حمایت و عنایت او، خود را از شرّ و خطرات و ضررهایی که با آن ها مواجه می شود حفظ نماید.

لکن حقیقت تعوّذ و پناهنـدگی زمانی تحقّق می یابـد که این اصل در خارج محقّق شود. و صـرف اظهار آن به لفظ و زبان در تحقّق پناهنـدگی کفـایت نمی کنـد. زیرا همـان طوری که به زبـان آوردن اسم دارو موجب التیـام بیمـاری نبوده، و دردهـا را معالجه نمی کند، کلام و لفظ در زبان هم، ملتجی و متمسّک شدن و در خواست حفظ نمودن خود را افاده نمی کند.

مثل این آیات که فقط اظهار زبانی پناهندگی را یادآوری می کنند.

(قل أعوذ بربّ الفلق)(۲)

(قل أعوذ بربّ النّاس)(۳)

۱- ۱ . «مفردات راغب»، ص ۵۹۵ و «لسان العرب»، ج ۳، ص۴۹۸.

۲- ۲ . سوره فلق: ۱۱۳، آیه۱.

۳- ۳ . سوره ناس:۱۱۴، آیه۱.

(وقل ربّ أعوذ بک من همزات الشّیاطین و أعوذ بک ربّ أن یحضرون).(۱)

پس حقیقت تعوّذ و پناهندگی، حفظ و مصونیّت از شرور و زیان ها و وسوسه و حضور شیاطین، زمانی تحقّق می یابد که پناهندگی به خداوند واقعاً و حقیقتاً در خارج تحقّق یابد، اگر از امور خارجیّه باشد . و یا در قلب محقّق شود، اگر مربوط به امور معنوی باشد. همان طوری که خداوند در آیات قرآنی زیر از این حالت خبر می دهد:

فإذا قرأت القرآن فا ستعذ بالله من الشّیطان الرّجیم.(۲)

و اما ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله(۳).(۴)

پس روشن می شود که حقیقت تعوّذ و پناهندگی عبارت است از تحقّق پناه بردن و متمسّک شدن در خارج، اگر مربوط به امور خارجیّه باشد، و یا در قلب اگر مربوط به امور معنوی(و روحانی) باشد.

کلمات مترادف

لجأ

صاحب مقاییس اللّغه مادّه ی «لجأ» را به معنای مصدری و مترادف با «ملجأ»گرفته است، یعنی مکانی که به آن پناه برده شود.(۵) و به چنگ زدن و

۱- ۱ . سوره موءمنون:۲۳، آیه ۹۷.

۲- ۲ . سوره نحل: ۱۶، آیه۹۸.

۳- ۳ سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰.

۴- ۴ . «التّحقیق»،ج۸، ص۲۵۸و۲۵۹.

۵- ۵ . «مقاییس اللّغه»، ج۵، ص۲۳۵ « و هی اللّجأ و الملجأ: المکان یُلتجأ الیه».

پناه بردن به چیزی یا کسی معنا شده است.(۱) لجأ الیه پناه گرفت به آن، و «ملجأ» به فتح میم: پناهگاه، آن چه بدان برای دفع خطر پناهنده شوند.(۲)

صاحب «التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم» می نویسد:

أنّ الأصل الواحد فی المادّه: هو اعتصام بشی ءٍ لیحفظ نفسه. قلنا فی العوذ: إنّه إلتجاء إلی شی ءٍ و إعتصام به من شرّ مواجهٍ له. فالنّظر فی اللّجأ إلی مجرّد الإعتصام. و فی العوذ إلی الإعتصام من أمر سوء.(۳)

«لجأ» یعنی پناهنده شدن و چنگ زدن به چیزی، (حفاظ قرار دادن چیزی) برای حفظ نمودن خودش. در معنای «عوذ» گفتیم: یعنی پناهنده شدن به چیزی و طلب حفظ از شرّ (چیزی) که با آن روبرو می شود. بنابر این در «لجأ»توجّه فقط به صرف حفاظت و نگه داشتن است، و در «عوذ» توجّه به طلب پناهندگی و نگاه داشتن از امر سوء و ضرر زننده است.

دو مادّه ی «لجأ» و «عوذ» از این جهت که در هر دو معنای پناهندگی و پناه بردن برای حفاظت نهفته است، هم معنی می باشند. امّا از جهتی با هم فرق دارند. در «لجأ» مجرّد معنای چنگ زدن و پناهنده شدن مدّ نظر است، امّا در ماده ی «عوذ» علاوه بر پناه بردن، معنای پناه بردن از امور ضرر زننده نیز نهفته است؛ یعنی پناه بردن از امور و چیزهایی که ضرر زننده است.

۱- ۱ . «مصباح المنیر»،ج۲، ص۵۵۰ «لجأ: الی الحصن و غیره... و (التجأ) الیه إعتصم به. والحصنُ (ملجأ) بفتح المیم و الجیم».

۲- ۲ . «نثر طوبی»، ج۲، ص۳۶۵.

۳- ۳ . «التّحقیق»، ج۱۰، ص۱۶۵.

عصم

«عصم» به معنای امساک، منع و ملازمت است.(۱) «اعتصام» و «استعصام»همان درخواست و طلب امساک است. در آیه ی شریفه ی «لا عاصم الیوم من امر الله»(۲) یعنی هیچ چیزی نمی تواند انسان را از امر الهی حفظ و نگهداری کند. نکته مهمّ این است که عاصم و معصوم لازم و ملزوم یکدیگرند و هر گاه یکی حاصل شود، دیگری هم حاصل شده است.(۳)

صاحب التّحقیق می نویسد:

أنّ الأصل الواحد فی المادّه: هو حفظ مع دفاع. و الإعتصام اختیار العصمه، ای إراده أن یعصم نفسه و یحفظه مع دفاع عمّا یضرّه... فظهر أنّ المادّه یلاحظ فیها قیدان: الحفظ، الدّفع. و بلحاظ القیدین استعملت فی موارد من القرآن الکریم...الإعتصام هو اختیار الحفظ و الدّفاع... و الإستعصام: طلب العصمه و تحرّی ما یحصل به الإنعصام.(۴)

اصل واحد در ماده ، به معنی محافظت همراه با دفاع نمودن است. و اعتصام به معنی محافظ اختیار نمودن است. یعنی می خواهد خودش را با دفاع از آن چه زیانش می رساند، حفظ نموده و در امان نگه دارد... پس روشن می شود که در(اصل) ماده دو قید «حفظ» و «دفع» لحاظ شده است. با لحاظ این دو قید است که در قرآن کریم در موارد مختلف استعمال شده است... اعتصام به معنی محافظ و مدافع اختیار نمودن

۱- ۱ . «مقاییس اللّغه» ج۴، ص۳۳۱ و «مصباح المنیر»، ج۲، ص۴۱۴.

۲- ۲ . سوره هود:۱۱، آیه۴۳.

۳- ۳ . «مفردات راغب»، ص ۵۶۹.

۴- ۴ . «التّحقیق»، ج۸، ص۱۵۵و۱۵۴.

است... استعصام یعنی محافظ طلب کردن و سعی و تلاش برای به دست آوردن آن چیزی که محافظت، با آن حاصل می شود.

پس کلمه ی «اعتصام» و «استعصام» با «استعاذه» در جهت طلب و در خواست پناهندگی برای حفظ و دفاع در برابر امور سوء و شرّ هم معنی می باشد. گر چه در اصل ماده «عصم»، عنایت بیشتر به پناهگاه و پناه دهنده است؛ و در «عوذ»، توجّه بیشتر به خود پناه برنده است.

وکل

مادّه «وکل» به معنی اعتماد واطمینان نمودن به غیر، و امور خود را به دیگری واگذار کردن است. به کسی هم که کار به او سپرده می شود وکیل گفته می شود. «توکّل» هم از باب تفعّل، به معنی اظهار درماندگی کردن در کاری و اعتماد نمودن به دیگری، در آن کار است.(۱)

صاحب التّحقیق هم می نویسد:

ان الأصل الواحد فی المادّه: هو إعتماد علی الغیر و تخلیه الأمر إلیه. ولا بدَّ فی الأصل من لحاظ القیدین المذکورین. ثمّ إنّ التوکّل تفعّل، و یدلّ علی مطاوعه و أخذ و اختیار، أی اختیار وکیل یعتمد علیه و یخلی أمره إلیه. و هذا المفهوم تختلف خصوصیّاته باختلاف الاستعمال بأیّ أداه.(۲)

۱- ۱ . «مقاییس اللّغه»، ج۶، ص۱۳۶ و «مفردات راغب»، ص ۸۸۲ و «مصباح المنیر»، ج۲، ص ۶۷۰.

۲- ۲ . «التحقیق»، ج۱۳، ص۱۹۳.

اصـل واحـد در مـادّه (کلمه): به معنی اعتمـاد و اطمینان کردن به غیر (خود) و کار را به او واگـذار نمودن، است. و در اصل و ریشه این کلمه بایـد هر دو قید یاد شده لحاظ شود. توکّل از باب تفعّل است و بر معنی پذیرش و گرفتن و اختیار کردن دلالت می کند، یعنی اختیار و بر گزیدن وکیلی که بتوان بر او اعتماد کرده و کار را به او واگذار نمود.

گرچه «عوذ» با ماده «وکل» قریب المعنی است، لکن به نظر می رسد دو فرق با آن داشته باشد:

۱ ـ در «عوذ» معنای پناه بردن از اموری که شـرّ و ضرر زننده هستند، مدّ نظر است ، ولی در مادّه «وکل» معنای عامّ لحاظ شده است؛ یعنی اعتماد به غیر و واگذاری کار به او در همه ی امور (چه شرّی و چه خیری) .

۲ ـ با توجه به معنای این دو کلمه، چنین بر می آید که «عوذ» و «وکل» رابطه ی دو طرفه با هم دارند؛ یعنی به این صورت که انسـان بـا اعتمـاد کردن به غیر است که به او پنـاه می برد و تا به غیر اعتماد نکنـد، از او در خواست کمک نمی کنـد. از سوی دیگر بـا پنـاه بردن به غیر است که امورش را به وی واگـذار می کنـد تا به نیابت از ایشان کارهایش را سـر و سامان بخشـد (با اطمینان از اینکه آن غیر بهتر از خود او و یا حدّ اقل مثل خودش آن کار را انجام خواهد داد).(۱)

---

۱ - ۱ . بـا توجه به معنـای دقیق این دو کلمه به نظر می رسـد اسـتعاذه فرع بر توکّـل باشـد. چرا که انسـان تـا به کسـی اعتماد و اطمینان نداشته باشد از او درخواست کمک نمی کند..

وقی

وقایه به معنی حفظ کردن چیزی است از آنچه که او را آزار داده و ضرر می رساند. او را از زیان و آزار پوشیده داشتن، و تقوی یعنی خود را در امان داشتن و حفظ کردن از (شرّ) آن چیزی که از آن می ترسد.(۱)

صاحب التّحقیق « وقی» را به معنی حفظ نمودن و باز داشتن چیزی از مخالفت و سرکشی در خارج و در مقام عمل معنی کرده است.(۲)

ظاهراً گرچه در هر دو ماده، حفظ نمودن شیئی در مقابل شیئی دیگر مطرح است و از این جهت قریب المعنی می باشند، لکن در « وقی» معنای محافظت و حفظ نمودن از طرف پناه دهنده نهفته است، بدون توجّه به حالت پناهندگی شخص حفظ شده. ولی در «عوذ» توجّه به این نکته است که پناه می برد تا محافظت شود. و هنوز در حال طلب پناهندگی است و معلوم نیست که پناه دهنده درخواست او را پذیرفته و پناه می دهد یا نه.

بنابراین اگر چه مادّه«عوذ» از جهتی با همه این کلمات هم معنی می باشد، ولی از جهت یا جهات دیگر با آن ها اختلاف معنا دارد. اگر گاهی در کلام لغویّن به معنای همدیگر آمده است، با نظر به آن جهت مشترک بوده است.

۱- ۱ . «مقاییس اللّغه»، ج۶، ص۱۳۱ و«مفردات راغب»، ص۸۸۱ و «نثر طوبی»، ج۲، ص۵۷۲.

۲- ۲ . «التّحقیق»، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

۲ _ استعاذه در اصطلاح

استعاذه در اصطلاح فقها و مفسّرین یعنی پناه بردن به خداوند عالم و قادر از شرّ شیطان رجیم، در هر آن چه که از شرّ و ضرر آن خوف دارد، که با عبارت «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» و یا «اعوذ بالله السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم»و یا«استعیذبالله من الشّیطان الرّجیم» بیان می شود. یعنی امان می طلبم به خدای تعالی از شرّ دیو وسوسه کننده ی رانده شده ی از رحمت خدای تعالی.(۱) أعوذ از ریشه ی «عوذ» (که اجوف واوی ثلاثی مجرّد است) به دو معنا آمده است: یکی إلتجاء (به مکان مناسب پناه بردن و در جوار و همسایگی صاحبان جوار در آمدن است) و معنای دوم التصاق (که افتعال از «لصق» است یعنی قبول چسبیدن از طرف مجاور و تحقّق چسبیدن از طرف متقاضی الصاق است؛ بطوری که نوعی ارتباط و پیوستگی بین متقاضی پیوستن و ملجایی که پناه می دهد، وجود دارد). گفته می شود: «أطیب اللّحم عوذه» بهترین گوشت، آن قسمتی است که به استخوان چسبیده است. بنابر وجه اوّل معنای «أعوذ بالله» یعنی به رحمت خداوند متعال پناه می برم و به او تمسّک می جویم. بنا بر وجه دوّم، یعنی خودم را به فضل و رحمت خداوند ملصق می نمایم.(۲)

۱- ۱ . «التّبیان فی تفسیر القرآن»، ج۷،ص۳۹۲ و «مجمع البیان»، ج۱، ص۱۸ و «تفسیر شاهی»، ج۱، ص۱۹۱.

۲- ۲ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۰ و «تفسیر ملا صدرا»، ج۱، ص۴ «أعوذ»من العوذ و له معنیان: احدهما: الإلتجاء و الإستجاره و الثانی الالتصاق یقال«أطیب اللحم عوذه» وهو ما إلتصق منه بالعظم، فعلی الوجه الاوّل معنی قوله أعوذ بالله أی: ألتجی الی رحمه الله تعالی و عصمته، و علی الوجه الثانی معناه ألتصق نفسی بفضل الله وبرحمته..

فیض کاشانی می گوید:

«استعاذه به معنی تطهیر و پاک کردن زبان است از چیزهایی که بر آن به غیر از ذکر خدا جاری می شود؛ تا این که انسان در خود برای ذکر خدا و تلاوت قرآن آمادگی ایجاد نماید. هم چنین استعاذه برای پاکیزه گردانیدن قلب ازآلودگی وسوسه شیاطین است، به منظور مهیّای بار یافتن نزد خداوند و چشیدن حلاوت وشیرینی (قرب) می باشد».(1)

علّامه طباطبایی استعاذه را نوعی تذکّر می داند به این که خداوند تنها کسی است که قدرت دفع دشمن مهاجم (شیطان) را دارد و هم چنین استعاذه را نوعی توکّل می داند.(2)

در مورد استعاذه ای که در آیه ۹۸ سوره نحل آمده است، می فرماید:

«استعاذه ای که در این آیه بدان امر شده، حال و وظیفه ی قلب و نفس قرآن خوان است. او مأمور شده تا زمانی که مشغول تلاوت قرآن است حالت و حقیقت استعاذه ی به خدا را در دل خود ایجاد نماید، امّا اینکه به زبان بگوید: (اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم) این استعاذه ی زبانی و امثال آن سبب و مقدمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است، و اگر به خود این سخن استعاذه بگوییم مجازاً گفته ایم».(3)

بنابراین معنای کابردی مادّه «عوذ» با همه مشتقّات آن در اصطلاح فقها

۱- ۱ . «تفسیر صافی»، ج۱، ص۷۹ « الإستعاذه تطهیر اللّسان عمّا جری علیه من غیر ذکر الله لیستعدّ لذکر الله و التّلاوه و التّنظیف للقلب من تلوّث الوسوسه، لیتهیّأ للحضور لدی المذکور و یجد الحلاوه»..

۲- ۲ . «تفسیر المیزان»، ج۸، ص ۳۸۱.

۳- ۳ . «تفسیر المیزان»، ج۱۲، ص ۳۴۳.

و مفسّرین، همان معنای لغوی است که علمای لغت بیان کرده اند. به اصطلاح علمای علم اصول در معنای جدیدی استعمال نشده است تا حقیقت شرعیّه پیدا کند. یعنی مثل لفظ «صلاه» نیست که در لغت به معنای دعاست، ولی در شرع به اعمال مخصوص اطلاق می شود. لکن در مقام اطلاق و بیان، آن را با تعیین مصداق خارجی «مستعاذ به» و «مستعاذ منه» خاصّ استعمال نموده اند؛ یعنی پناهنده شدن به خداوند تا او را از شرّ شیاطین پناه داده و حفظ نماید. هم چنین استعاذه را یک حالت نفسانی(1) دانسته اند که باید در قلب ایجاد شود (چنان که در کلام فیض کاشانی و علاّمه طباطبایی به آن اشاره شد) و عبارت «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» و امثال آن هم حکایت از تحقّق طلب پناهندگی از سوی مستعیذ بوده و مقدّمه ی ایجاد حقیقی حالت پناهندگی در نفس وی می باشد.

ص: ۳۲

۱- ۱ . کیف نفسانی از اقسام کیف، که از اعراض و یکی از مقولات عشر است، بوده؛ و در علوم عقلی مورد بحث می باشد. و در معنای آن گفته اند: هیأت و حالتی مستقرّ در نفس است که تا راسخ نگشته است، به آن «حال» می گویند و پس از رسوخ «ملکه» نامیده می شود؛ و از اوصاف وجودی محسوب می شوند. مانند قدرت، علم، اراده، شجاعت، عفّت، حکمت، و... «اسفار»،ج۴،ص۱۱۷- ۵۸.

فصل دوم: رابطه استعاذه با دعا

اشاره

بخش اول / فصل دوم: رابطه استعاذه با دعا

فصل دوم

رابطه ی استعاذه با دعا

با توجّه به معنای لغوی استعاذه که در آن معنای طلب و در خواست اخذ شده است؛ و با عنایت به این که غالباً استعاذه ی قولی به صورت طلب و درخواست از درگاه خداوند متعال تحقّق می یابد، می توان گفت که استعاذه نوعی دعاست. به عبارت دیگر می توان گفت که دعا دو قسم است:

۱ ــ طلب اعطای چیزی از ناحیه خداوند، و یا این که مشکل و گرفتاری پیش آمده را رفع نماید و یا بیماری و مرضی را شفا دهد.

۲ ــ طلب حفظ و پناهندگی در مقابل خطرات، مضارّ و شرور و این که از آسیب رسانی شیئی و یا کسی نسبت به او ممانعت نماید.

در واقع قسم دوّم دعا همان استعاذه می باشد. بنابر این خود «استعاذه» نوعی دعا و درخواست از درگاه الهی است.

«ابو بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام از دعا کردن و بلند کردن دو دست

پرسیدم، امام فرمود: بر چهار وجه می باشد: امّا برای پناه بردن به خدا باطن دو کف را به سوی قبله کنی...»(۱)

«امام صادق علیه السلام فرمود: بعضی از دعاها هستند که اگر انسان فراموش کرد سزاوار است که آن را قضا کند، بعد از صبح (بعد از نماز صبح) می گوید... و ده بار می گوید: اعوذ بالله السّمیع العلیم...»(۲)

این روایات و روایات دیگر که استعاذه را جزو دعا محسوب کرده اند، دلالت دارند بر این که استعاذه نوعی دعاست. پس اگر استعاذه دعاست، بنابراین آن چه در مورد دعا وارد شده است اعمّ از ارزش و اهمیّت دعا، عبادت بودن آن، شرایط عمومی دعا و استجابت آن و... باید شامل «استعاذه» هم بشود که به بعضی از آن ها اشاره می شود.

دعا وسیله ی تقرّب به خدا

خداوند در قرآن دعا را وسیله ی تحصیل ارزش و موجب رشد و ارزشمندی انسان در بارگاه ربوبی معرّفی می کند:

(قل ما یعبوءا بکم ربّی لو لا دعاءکم...)(۳)

«ای پیامبر به مردم) بگو اگر دعای شما نبود خدا به شما توجّه و اعتنایی نداشت...»

(و أذا سألك عبادی عنّی فإنّی قریب أُجیب دعوه الدّاع إذا دعان

ص: ۳۴

۱- ۱ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۸۱.

۲- ۲ . «اصول کافی»، ج۲، ص۵۳۳.

۳- ۳ . سوره فرقان:۲۵، آیه۷۷.

فلیستجیبوا لی ولیوءمنوا بی لعلّکم یرشدون)(۱)

«و چون بندگان من از تو در باره ی من بپرسند، بدانند که من به آن ها نزدیکم و هر گاه مرا (باتضرّع) بخوانند دعای دعا کننده را اجابت می کنم. پس باید دعوت مرا (وپیغمبر مرا) بپذیرید و به من ایمان آورید باشد که به سعادت راه یابید».

در این آیه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان ! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبّت خود را به آنان مجسّم ساخته است.(۲)

دعا برترین عبادت

دعا به عنوان بهترین عبادت معرّفی شده است. و از کسانی که از آن سر باز می زنند با عنوان رذیله ی تکبّر یاد شده است.

«امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «کسانی که از عبادت من اعراض و سرکشی کنند بزودی با ذلّت و زبونی وارد دوزخ شوند»(۳) فرمود: مقصود از آن دعاست، و بهترین عبادت دعاست(۴)...»

امام سجّاد علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می دارد:

۱- ۱ . سوره بقره:۲، آیه ۱۸۶.

۲- ۲ . «تفسیر نمونه»،ج۱، ص۶۳۸.

۳- ۳ . سوره غافر:۴۰، آیه ۶۰.

۴- ۴ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۶۶ و در «بحار الانوار»، ج۹۳، ص۲۹۴ «عن حنان بن سدیر عن ابیه قال قلت للباقر علیه السلام أیّ العباده افضل؟ فقال ما من شیء احبّ الی الله من أن یسأل و یطلب ما عنده و ما من احد ابغض الی الله عزّ و جلّ ممن یستکبر عن عبادته و لا یسأل ما عنده»..

«... فسمّيتَ دعاءك عبادةً، و ترکه استكباراً، توعّدت على تركه دخول جهنّم داخرين...»(۱)

«دعایت را عبادت نامیدی و ترکش را تکبّر، و آن را به دخول دوزخ تهدید نمودی».

دعا اسلحه ی موءمن و کلید رستگاری

در لسان اهل بیت علیهم السلام از دعا به عنوان سلاح پیامبران و به عنوان سپر، سبب نجات، سعادت و رستگاری برای موءمن یاد شده است.

امام رضا علیه السلام به اصحاب خود می فرمود: «بر شما باد (متوسّل شوید) به اسلحه ی پیامبران.» به او عرض شد : «اسلحه ی پیامبران چیست؟» فرمود: «دعاست».(۲)

امیر الموءمنین علیه السلام فرمود: دعا کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاری است، و بهترین دعا، آن دعایی است که از سینه ای پاک و دلی پرهیزگار برآید...(۳)

حضور قلب در دعا

دعای دارای اثر، آن دعایی است که از صمیم قلب و با دل آگاه و زبان پاک و هم چنین با یقین کامل به خداوند باشد.

ص: ۳۶

۱- ۱ . «صحیفه سجّادیّه»، ص۱۹۶، دعای۴۵.
۲- ۲ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۶۸ باب «انّ الدعاء سلاح الموءمن»حدیث۵.
۳- ۳ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۶۸ باب «انّ الدعاء سلاح الموءمن»حدیث۲.

«امام صادق علیه السلام می فرمایند: همانا خداوند دعایی را که از دل غافل باشد اجابت نمی کند. پس هر گاه دعا کردی با قلبت (به خدا) رو کن و یقین داشته باش که به درجه اجابت می رسد.»(۱)

« امام صادق علیه السلام از امیرالموءمنین علیه السلام روایت می کند که خداوند دعای دل غافل (و مشغول به خیالات) را نمی پذیرد...»(۲)

شرایط استجابت دعا

ایمان و باور یقینی به خدا، ادای حقوق الهی، تقوا، عمل صالح، ترک گناه و... از شرایط استجابت دعا شمرده شده است.

در سفینه البحار از کتاب دعائم الدّین نقل می کند که:

امیر الموءمنین علیه السلام در روز جمعه ای خطبه می خواند... مردی سوءال کرد : «یا امیر الموءمنین با این که خداوند فرموده دعا کنید که من اجابت می کنم، چرا دعا می کنیم ولی به اجابت نمی رسد؟»

امام فرمودند: قلب شما نسبت به هشت چیز خیانت کرده است:

۱ ـ شما خدا را شناخته اید، امّا حقّ او را آن طوری که بر شما واجب کرده است، ادا نکرده اید. به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

۲ ـ شما به فرستاده او ایمان آورده اید، سپس با سنّت او به مخالفت برخاسته و شریعت او را میراندید. پس ثمره ی ایمان شما کجاست؟

۱- ۱ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۷۳.

۲- ۲ . «اصول کافی»، ج۲، ص۴۷۳.

۳ _ کتاب او را که بر شـما نازل کرده است، خواندیـد ولی به آن عمل نکردیـد، و گفتید: شـنیدیم و اطاعت کردیم. سـپس به مخالفت برخاستید.

۴ _ شـما می گوییـد از آتش دوزخ می ترسـید، امّا همواره با گناهانتان خود را به آن نزدیک می سازید. پس ترس شـما کجا است؟

۵ _ می گوییـد به بهشت و پاداش الهی علاقه داریـد، امّا پیوسـته کارهایی را انجام می دهیـد که شـما را از آن دور می سازد. پس میل و رغبت شما به آن کو؟

۶ _ نعمت خدا را می خورید ولی شکر نعمت آن را به جا نمی آورید.

۷ _ خدا به شـما دسـتور داده است که با شـیطان دشـمنی کنید... ادّعای دشمنی با شیطان را دارید، امّا عملاً با او مخالفت نمی کنید. (و شما طرح دوستی با او می ریزید).

۸ _ شـما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته، و عیب های خود را پشت سـر انداخته اید... با این حال چگونه انتظار اجابت دعاهایتان را دارید؟(۱)

۱- ۱ . «سفینه البحار»، ج ۳، ص ۵۸ – ۵۷.

فصل سوم: ارکان استعاذه

اشاره

بخش اول / فصل سوم: ارکان استعاذه

فصل سوّم

ارکان استعاذه

در استعاذه توجه به پنج موضوع لازم است که بحث در باره هر یک از آنها می تواند ما را به حقایقی رهنمون سازد.

۱ ـ «استعاذه»

۲ ـ «مستعاذ به» یعنی موجودی که به ذات او پناه برده می شود.

۳ ـ «مستعاذ منه» یعنی موجود پلیدی که از شرّ و ضررهای او به خداوند پناه برده می شود.

۴ ـ «مستعیذ» یعنی آن کسی که به خداوند پناه می برد.

۵ ـ «ما یستعاذ لأجله» یعنی چیزهایی که به خاطر آنها به خداوند پناه برده می شود.

رکن اول: استعاذه

اشاره

از جمله توصیه ها و دستورهای خداوند متعال در قرآن، استعاذه و پناه بردن به او است که بندگان خود را به آن فرا می خواند.(۱) انسانی که همیشه

۱- ۱ . سوره فلق:۱۱۳ و سوره ناس:۱۱۴ و سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰ و سوره موءمنون:۲۳، آیه ۹۸،۹۷ وآیات دیگر.

با خطرات گوناگون مواجه بوده و مورد هجوم وسوسه های شیاطین است، نیازمند پناهگاه مطمئن است تا به آن پناه برده و امنیّت و آسایش خاطر پیدا کند. در واقع استعاذه به این معناست؛ یعنی پناهنده شدن به خداوند قادر و توانا از شرّ هجوم های شیاطین؛ چرا که روح استعاذه همین توجّه و اعتصام به خداوند است.

در این جا لازم است در مورد چند مسأله بحث شود:

۱- معنی و تفسیر قول «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم»

اعوذ- که در معنای لغوی آن بحث شد که به معنی التجا به دیگری است و نیز به معنی التصاق و چسبیدن هم آمده است. أعوذ بالله در صورت معنی اوّل یعنی تکیه می کنم به لطف و رحمت خداوند، و بنا به معنی دوّم یعنی پناه می برم به خداوند و خودم را به فضل و رحمت او ملصق می نمایم.(۱)

شیطان - در مورد شیطان دو قول است: اول این که آن از مادّه ی «شطن» گرفته شده است که به معنی بُعد و دوری می باشد. «شطن دارک»یعنی خانه تو دور است. پس هر موجود متمرّدی از جنّ و انسان و حیوان، به جهت دوری اش از رشد و راستی و خیر، شیطان نامیده می شود. خداوند متعال می فرماید: (و کذلک جعلنا لکلّ نبیٍّ عدوّاً شیاطین

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۰ و «تفسیر ملاصدرا»، ج۱، ص۴.

الانس والجنّ).(۱) پس از انسان ها هم شیطان هایی قرار داد. قول دوّم این که کلمه «شیطان» از شاط یشیط اخذ شده است، زمانی که باطل و از بین برود. و از آن جا که هر موجود متمرّدی به سبب این که همه ی وجوه مصالح خود را از بین برده و در ذات خود مثل باطل است، به آن شیطان گفته می شود. هم چنین به صفات زشت و اخلاق ذمیمه که در انسان وجود دارد شیطان گفته می شود؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسد شیطان والغضب شیطان».(۲)

صاحب «التّحقیق» نیز اصل مادّه ی آن را به معنای انحراف از حقّ و راستی و تحقّق کجی و انحراف و چرخش معنا می کند، که چاه عمیق کج دار (و مایل)، و دوری از حقّ و قرب الهی از مصادیق این اصل می باشد، که این معنا می تواند در جنّ و انسان و حیوان و غیر آن ها تحقّق یابد. و شیطان کلمه ای است که از زبان و لغت عبری و سریانی گرفته شده و بر وزن فیعال است مانند قیدار. و می گوید قول جامع در مورد شیطان:

«این است که شیطان در لغت به معنی مایل و منحرف شدن از حقّ و راه مستقیم حقّ، با متّصف بودن به (صفت) کجی و کژی می باشد، و این یک مفهوم کلّی است؛ و در (عالم) خارج دارای حقیقت و ثبوت می باشد. و کسی که چنین باشد: او به جهت کفر و کفران و سرکشی در باور و اعتقاد، از خداوند روی گردان می باشد، و به واسطه ی خود بزرگ

۱- ۱ . سوره انعام: ۶، آیه۱۲۲ «و هم چنین برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انسانی و جنّی قرار دادیم».

۲- ۲ . «مفردات راغب»، ص۴۵۴ و «مجمع البیان» ج۱، ص۱۸ و «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۰.

بینی و بزرگ طلبی و سر گردانی و شکّ و تردید، و نداشتن طمأنینه و آرامش، از ویژگی های نفسانی و کمالات ذاتی به دور بوده، و به سبب عصیان و سرکشی و انجام کارهای زشت و فحشا و گمراه کردن و فریب دادن (بندگان) و فراخواندن آنان به فساد و آتش (دوزخ) و هلاکت و آشکار کردن کینه و دشمنی در عمل، از اطاعت خدای رحمان منحرف شده است».(۱)

رجیم- صفت مشبّهه است (بر وزن فعیل) به معنی مفعول و از اوصاف شیطان است. یعنی مرجوم و مطرود و رانده شده از هر خیر و خوبی و از منازل فرشتگان.(۲) اصل رجم به معنی «رَمی» یعنی انداختن است. رَمی گاهی به فعل است و گاهی به قول و کلام و یا به یک امر معنوی می باشد. ولی فرقی که با مادّه ی «رمی» دارد، این است که در ماده «رجم»: کسی که می اندازد، و شی ء انداخته شده، و کسی یا چیزی که به سوی او انداخته می شود، لحاظ شده است. ولی در مادّه ی «رمی»: فقط کسی که می اندازد، و شی ء انداخته شده لحاظ شده است.(۳)

۱- ۱ . «التحقیق»، ج۶، ص۶۱ «القول الجامع أنّ الشیطان لغه هو المائل المنحرف عن الحقّ وصراطه مع کونه متّصفاً بالإعوجاج، و هذا مفهوم کلّیّ و له حقیقه و ثبوت فی الخارج، و من کان کذلک: فهو منحرف عن الحقّ الأوّل بالکفر و الکفران و الطّغیان فکراً، و منحرف عن جهه الصّفات النّفسانیّه و الکمالات الذّاتیّه بالتّکبّر و الإستکبار و التّحیّر و الشکّ و عدم الطّمأنینه و السّکینه، و منحرف عن إطاعه الرّحمن بالعصیان و الطغیان و فعل المنکر و الفحشاء و الإضلال و الإغواء و الدّعوه إلی الفساد و إلی النّار و الهلاک و إظهار البغضاء و العدوان عملاً»..

۲- ۲ . «مفردات راغب»، ص۳۴۶.

۳- ۳ . «التحقیق»، ج۴، ص۶۷.

در سبب متّصف بودن شیطان به رجیم (مرجوم) دو وجه است: اول این که مرجوم است یعنی از طرف خداوند متعال مورد لعن و نفرین قرار گرفته است؛ و به لعن رجم گفته می شود. وجه دوّمی که شیطان متّصف به رجم گشته است، این است که خداوند به ملائکه دستور داده است که شیطان را با سنگ های آسمانی و نفوذ کننده برانند و از آسمان ها دور کنند. سپس هر موجودی که شریر و متمرّد باشد به این صفت خوانده می شود.(۱)

امام حسن عسکری علیه السلام معنای عبارت «اعوذ بالله السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم» را از امیر الموءمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

«أعوذ بالله» یعنی خودم را به وسیله ی خداوند قوی و حفظ می کنم که «شنونده ی» گفتار برگزیدگان و زشت سیرتان، و همه ی مسموعات از آشکار و نهان است، و «عالِم» به همه ی اعمال و کردار نیکوکاران، و بدکاران و هر آنچه واقع شده و واقع می شود و (آنچه هنوز واقع نشده است) که اگر واقع شود چگونه خواهد بود، می باشد. «من الشّیطان الرّجیم» (و شیطان) یعنی دور شده ی از هر خیری، «رجیم»یعنی رانده شده بواسطه ی لعن و نفرین و دور شده از مکان های خیر و خوبی...(۲)

۱- ۱ . «مجمع البیان»، ج۱، ص۱۸ و«تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۱ و «تفسیر ملّاصدرا»، ج۱، ص۴.

۲- ۲ . «تفسیر المنسوب الی الامام العسکری»، ص ۱۶ حدیث سوم... فإن امیر الموءمنین علیه السلام قال: إنّ قوله: أعوذ بالله أی أمتنع بالله، «السّمیع» لمقال الأخیار و الأشرار و لکلّ المسموعات من الإعلان و الإسرار، «العلیم» بأفعال الابرارو الفجار، و بکلّ شیئ مما کان و ما یکون (و ما لا یکون) أن لو کان کیف کان یکون، «من الشّیطان الرّجیم» (و الشّیطان) هو البعید من کلّ خیر، «الرّجیم» المرجوم باللّعن، المطرود من بقاع الخیر....

۲ _ حقیقت استعاذه چیست؟

استعاذه به معنی طلب پناهگاه، سنگر و خاکریز و به دژ مستحکم و پناهگاه امن وارد شدن است . این که خداوند به ما دستور داده است در برابر هجوم شیاطین و وسوسه ی آن ها با گفتن جمله ی «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» به خداوند قادر وتوانا پناه ببریم(۱)، معنایش این نیست که خود این عبارت و لفظ، انسان را حفظ و نگهداری می کند و کار تمام می شود و دیگر انسان از آسیب و صدمات شیاطین در امان و آسایش است؛ چون در یک جنگ، که یک طرف با توپ و تانک و موشک شلیک می کند و طرف دیگر فقط لعنت می فرستد و فحش و نا سزا می گوید، این جنگ نابرابر است. چون لفظ و کلمه، جواب تیر و توپ و تانک نیست؛ گلوله را باید با گلوله جواب داد تا اثر کند و دشمن را متوقف کند و به عقب براند؛ بلکه انسان باید روح و حقیقت استعاذه را که یک حالت نفسانی است، در دل خود ایجاد نماید؛ و متوجه این حقیقت باشد که هیچ نیرویی بدون تکیه بر قدرت و اراده ی مطلقه ی الهی در جهان کارگر نیست و جز خدا موءثّری نیست. (لا موءثّر فی الوجود الاّ الله) که این توجّه و معرفت لطیف هر چه قوی تر و عمیق تر شود، وثوق و اطمینان انسان به خداوند متعال نیز شدیدتر می شود.

علّامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه ی (۹۷ و ۹۸) سوره ی نحل در مورد حقیقت استعاذه می فرماید:

«استعاذه ای که در این آیه بدان امر شده، حال و وظیفه ی قلب و نفس

ص: ۴۴

۱- ۱ . سوره اعراف: ۷، آیه ۲۰۰ و سوره موءمنون: ۲۳، آیه۹۸و۹۷.

قرآن خوان است. او مأمور شده تا زمانی که مشغول تلاوت قرآن است حالت و حقیقت استعاذه ی به خدا را در دل خود ایجاد نماید، امّا اینکه به زبان بگوید: (أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم) این استعاذه زبانی و امثال آن سبب و مقدّمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است، و اگر به خود این سخن استعاذه بگوییم مجازاً گفته ایم».(۱)

تحصیل آن حال زمانی است که انسان از صمیم دل پیوند و ارتباط خود را با پروردگارش برقرار بکند. تنها راه آن نیز:

اوّلاً: عدم تبعیّت از هواهای نفسانی و پرهیز از غرور و خود خواهی و خود بزرگ بینی است، که انسان را به سوی گناهان بزرگ کشیده و منجرّ به دوری از درگاه الهی می شود.

تفسیر نمونه در این رابطه می نویسد:

البته منظور تنها ذکر جمله ی «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» نیست، بلکه تخلّق به آن شرط است . یعنی ذکر این جمله مقدّمه ی تحقّق حالتی در نفس و جان انسان گردد، حالت توجّه به خدا، حالت جدایی از هوا و هوس های سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است، حالت بیگانگی از تعصّب ها و غرورها و خود خواهی ها و خود محوری هایی که انسان را وادار می کند که از همه چیز، حتّی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافی اش استفاده کند.(۲)

شهید دستغیب در موردحالت و حقیقت استعاذه و تأثیر گناه در عدم

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۱۲، ص ۳۴۳.

۲- ۲ . «تفسیر نمونه»،ج۱۱، ص۳۹۶ و ۳۹۷.

تحقّق حقیقت استعاذه می فرماید:

باید حقیقت استعاذه را فهمید. آیا استعاذه، گفتن «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» است یا به فارسی گفتن «خدایا به تو از شرّ ابلیس پناه می برم»، یا نه استعاذه امر معنوی حقیقی است که این لفظ کاشف از آن است؟ اگر حال استعاذه باشد، گفتن «اعوذ بالله» نافع است و گرنه گاه می شود که خود همین گفتن ها مسخره و ملعبه ی شیطان است که خودش به زبان طرف جاری کرده است. استعاذه ی به حقّ یعنی از گناه فرار کردن، زبانت را محکم بگیر، دیگر لغو نگو، عوضش بگو «اعوذ بالله». پس اعوذ بالله، یعنی«اعوذ بطاعه الله من طاعه الشّیطان» خدایا من دیگر می خواهم به طاعت تو پناه آورم، می خواهم از بندگی شیطان فرار کنم، از شیطان و دام او که گناه است، گریخته ام.(1)

ثانیاً: مطیع محض بودن در برابر اوامر و نواهی الهی، و دل را از هر چه غیر او، بریدن است؛ که می تواند با رعایت تقوای الهی و توکّل به خداوند و اخلاص و تضرّع، به دژ محکم و استوار او پناهنده شود. شهید دستغیب می فرماید:

پس از تأمّل در حقیقت استعاذه و استفاده ی از قرآن مجید، می توان گفت که استعاذه پنج رکن اساسی دارد: رکن نخستین که فرار از شیطان است به تقوا منطبق است . و ارکان دیگرش تذکّر، توکّل، اخلاص و تضرّع است. مجموعاً پس از حاصل شدن این حالات، حقیقت استعاذه پیدا می شود، در حالیکه موءمن این پنج رکن را داراست،

۱- ۱ . «استعاذه»، ص۲۷ و۲۵.

فرسنگ ها شیطان از او دور می شود، چه به زبان بگوید: (اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم) یا نگوید. عمده، حال و حقیقت است که اگر شیطان به او نزدیک شود، آدم زده می شود؛ بسان آدم، وقتی که جنّ او را مسّ کند، جنّ زده می شود. بنابر این اصلاً ابلیس جرأت نزدیک شدن به او را نخواهد داشت.(۱)

حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) می فرماید:

معنای استعاذه پناه بردن به خداست، و استعاذه ی لفظی، یعنی گفتن «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» نازلترین درجه ی استعاذه و عبادتی زبانی است که بهره لفظی دارد. مانند اینکه اگر گفتند: هنگام خطر به پناهگاه بروید، معنایش این نیست که کسی در فضای باز بایستد و فقط بگوید «من به پناهگاه می روم» این گفتن پناه بردن نیست. این که خداوند می فرماید: (و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله)(۲) اگر شیطان اراده ی وسوسه و تهاجم دارد، باید به خداوند پناه ببری، مراد این است که با التجا و تمسّک به قرآن و عترت، به حصن حصین توحید پناهنده شو.(۳)

امام خمینی(ره) نیز به این حقیقت اشاره دارد که استعاذه و پناه بردن با لقلقه ی زبان و صورت بی روح تحقّق پیدا نمی کند. و اگر از شرّ این پلید درست پناه برده بودیم، ذات مقدّس حقّ تعالی که فیّاض مطلق و صاحب

۱- ۱ . «استعاذه»، ص۳۱.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰.

۳- ۳ . «تفسیر موضوعی»، ج۹، ص۳۰۲.

رحمت و قدرت و علم کامل است، ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. حقیقت استعاذه را عبارت از حالت و کیفیّت نفسانی می داند که باید در دل ایجاد شود. و راه حصول این حالت را علم و ایمان به مقام توحید افعالی خداوند می داند. یعنی پس از آن که با ادلّه ی عقلی و شواهد نقلی مستفاد از آیات قرآنی و احادیث شریفه فهمید که اصل در تأثیر، منحصر به ذات مقدّس الهی است و از صمیم قلب به حقیقت «لا اله الا الله و لا موءثّر فی الوجود الا الله» ایمان آورد، درآن حالت انقطاع و التجایی حاصل می شود. از سوی دیگر چون شیطان را قاطع طریق انسانیّت و دشمن قوی خود یافت، حالت اضطراری در وی حاصل می شود، که این حالت قلبی حقیقت استعاذه است. و چون زبان ترجمان قلب است، آن حالت قلبی را با کمال اضطرار و احتیاج به زبان آورده و «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» را از روی حقیقت می گوید.(۱)

میرزا جواد ملکی تبریزی(ره) نیز تحقّق حالت استعاذه را مربوط به همه اعضا می داند. یعنی استعاذه ی واقعی به این است که انسان با زبان، لفظ استعاذه را بگوید و با اعضا وجوارح از هر آن چه که مورد علاقه شیطان است دوری گزینند، و به آنچه موجب رضایت و خشنودی پروردگار می شود رو نماید، و به قلب به این است که انسان همّش را متوجّه اشتغال به خدا و لذّت مناجات با او گرداند. در مورد پناهگاه می فرماید:

حصن و قلعه و دژ الهی، کلمه ی طیّبه ی «لا اله الاّ الله» و «ولایت

۱- ۱ . «آداب الصلاه»، ص۲۵۱ - ۲۴۴ با تلخیص.

أولیاء»او است. چنان که در اخبار آمده که: «لا اله الاّ الله حصنی»، و «ولایه علیّ ابن ابیطالب حصنی». و کسی واقعاً به «لااله الاّ الله»متحصّن شده، که معبودی سوای ذات اقدس حقّ برای او نباشد، و متحصّن به ولایت امیر الموءمنین علیه السلام کسی است که قدم جای قدم مولا بگذارد و در تمام حرکات و سکنات خود، به آن بزرگوار اقتدا کند.(1)

بنابراین می توان از دیدگاه دانشمندان بزرگ چنین نتیجه گرفت:

اوّلاً: استعاذه یک حالت نفسانی است که باید در دل ایجاد شود و صرف لفظ زبانی نیست.

ثانیاً: لفظ و عبارت «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» و امثال آن مقدّمه ی ایجاد آن حالت نفسانی است، که انسان با علم به قدرت لایزال خداوند، دشمنی شیطان و حال اضطرار خود، آن را بر زبان جاری می کند.

ثالثاً: تمام اعضاء و جوارح آدمی در تحقّق حقیقت استعاذه دخیل می باشند. یعنی به زبان، عبارت «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» را می گوید، با اعضا و جوارح از اعمال خلاف و گناه که موجب سخط و ناخرسندی خداوند است، دوری گزیده و به عبادت و اطاعت خداوند و اموری که موجب رضایت و خشنودی ذات باری تعالی است، اشتغال می ورزد و با قلب پیوسته متوجّه خداوند بوده، با تذکّر و تضرّع به درگاه الهی پناهنده می شود.

۱- ۱ . «اسرار الصلاه»، ص۳۲۴.

رکن دوم:مستعاذ به

اشاره

«مستعاذ به»: عبارت از ذات احدیّت و یا «کلمات الله» است. چنانچه در قرآن و اخبار نیز آمده «أعوذ بکلمات التّامّه».

استعاذه به خداوند با توجّه به توحید مطلق، تامّ می باشد. توحید مطلق یعنی علم به این که تدبیر کننده ی عالم یکی است و بنده در افعال خودش غیر مستقلّ است. چرا که اگر در افعالش مستقلّ باشد پناه بردن به غیر فایده ای نخواهد داشت. بنابراین انسان مادامی که به عزّت و قدرت خداوند و ذلّت خود آگاه نشود گفتن «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» از او درست نخواهد بود.(1)

باید دانست که مراد از «کلمات الله» مفاد آیه ی شریفه «انّما قولنا لشیءٍ إذا أردناه أن نقول له کن فیکون»(2) است. کلمات خداوند از جنس اصوات و حروف نیست ، بلکه قول و کلام و امر او، وجود صرف مجرّد و مفارق عقلی هستند. پس کلمات او موجودات مقدّسه ی روحانی (عالم امری) هستند که واسطه ی بین امر خدا و بین موجودات خلقی می باشند. منظور از «کن» در آیه، نفوذ قدرت خداوند در موجودات امکانی و سریان و جریان مشیّت و اراده او در کائنات، بوسیله ی «کلمات» است؛ بطوری که محال و ممتنع است که مانع و حایلی بر آن عارض شود.

بی تردید استعاذه نیکو نبوده و فایده ای نخواهد داشت ، مگر به

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۱.

۲- ۲ . سوره نحل:۱۶،آیه۴۰ «اراده و قول ما به هر چیزی که تعلق بگیرد و اراده کنیم و بگوییم موجود باش، همان لحظه موجود خواهد شد»..

خداونـدی که انسـان علم و یقین داشـته باشـد که او حکیم علی الاطلاق بوده و متّصف به چنین قـدرت قاهره و اراده ی نافـذه است. قول و کلاـم نبوی صـلی الله علیه و آله که می فرمایـد: «أعوذ بکلمـات الله التّامّـات» در واقع اسـتعاذه و پناه بردن از سوی ارواح بشـری، به ارواح عـالیه ی مقـدّسه ی طـاهره است تـا شـرور و ضـررهای ارواح خـبیثه ظلمـانی را دفع کننـد. پس مراد از «کلمـات الله التّامّـات»این ارواح عـالیه ی طاهره هسـتند. دلیل بر این که منظور از «کلمات تامّات» ارواح عالیه و وجودات عقلی محض هستند، این است که کلمات به «تامّات»توصیف شده است.(۱)

البتّه اسـتعاذه ی به «کلمـات الله» مربوط به زمانی است که هنوز در دل مسـتعیذ، اشـتغال و التفاتی به غیر خداونـد وجود دارد و کاملاً دل را از غیر او نبریـده است. امّا زمانی که از این مرتبه صـعود کند و در بحر توحید غوطه ور شده و در عالم وجود، غیر خدا را نبیند، فقط به ذات لایزال باری تعالی استعاذه می کند و لاجرم می گوید: «أعوذ بالله»

فخر رازی می گوید:

در این جا نکته ظریفی وجود دارد و آن این که این قول «أعوذ بکلمات الله التّامّات» زمانی از او (مستعیذ) به جاست که در دل وی التفات و توجهی به غیر خداونـد باقی مانده باشد. اما زمانی که در اقیانوس بیکران توحید فرو رفته و در اعماق حقایق الهی غوطه ور شود، به طوری که در عالم وجود غیر خداوند احدی را نبیند، پناهنده و ملتجی

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۶ و «تفسیر ملا صدرا»، ج۱، ص۹ با تلخیص.

نمی شود مگر به خداونـد و تکیه نمی کنـد مگر به قـدرت الهی. پس به ناچار می گوید «أعوذ بالله» و «أعوذ من الله بالله» همان طوری که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله می فرمود: «و أعوذ بک منک».(۱)

امـام خمینی رضـوان الله علیه که حقیقت اسـتعاذه را برای سالکـان طریق الی الله تشـریح می کنـد، مراتب اسـتعاذه را به حسـب مقامات و مراتب سایران و مـدارج و منازل سالکان متفاوت می داند. سوره شـریفه ی ناس را هم که می فرماید: «قل اعوذ بربّ النّاس ملک النّاس إله النّاس» با توجّه به این مراتب معنا می کنـد. به این گونه که از مبادی سـلوک تا حـدود مقام قلب، سالک به مقام «ربوبیّت» پناه می برد. این ربوبیّت می تواند ربوبیّت فعلی باشد که مطابق با «أعوذ بکلمات الله التّامّات» باشد. زمانی که سیر سالـک به مقـام قلب منتهی شـد، مقـام سـلطنت الهیّه در قلب ظهور می کنـد و در این مقـام، به مقـام «ملـک النّاس» از شـرّ تصـرّفات قلبی ابلیس و سلطنت باطنی و جائرانه او پناه می برد. و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود و به مقام روح رسید که در این مقام مبادی حیرت، جذبه، عشق و شوق شروع می شود، به «إله النّاس» پناه می برد. وقتی از این مقام هم ترقی کند و به مقام سرّ رسد «أعوذ بک منک»مناسب با اوست. البتّه اسـتعاذه به اسم «الله»بواسـطه جامعیّتش مناسب با همه مقامات است. و آن در حقیقت، استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه ها مقیده است.(۲)

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۶ و «تفسیر ملا صدرا»، ج۱، ص۱۲.
۲- ۲ . «آداب الصلاه»، ص۲۵۶ با تلخیص.

حضرات معصومین علیهم السلام نمونه ی اتمّ «کلمات الله التامّه»

در قرآن کریم از حضرت عیسی علیه السلام و اوامر الهی به «کلمه الله» تعبیرشده است. علاوه بر این، مفسّرین «کلمات الهی» را به معانی مختلف تفسیر کرده اند، از جمله به معنی فعل خدا، جمیع موجودات امکانی از مجرّدات و مادیّات، علوم الهی، افعال الهی از خلق و رزق و اماته و احیا و تفضّلات و نعم و کرم و احسان، عجایب صنع الهی و...

علّامه مجلسی(ره) می فرماید:

قیل المراد «بکلمات الله» تقدیراته، و قیل علومه، و قیل وعده لأهل الثواب و وعیده لأهل العقاب و علی تفسیر اهل البیت لعلّ المراد بعدم نفادها، عدم نفاد فضائلهم و مناقبهم و علومهم.(۱)

گفته شده مراد از «کلمات الله» مقدّرات الهی است، و گفته شده منظور وعده و وعیدهای خداوند برای اهل پاداش و عذاب است. و بنابر تفسیر اهل بیت شاید مراد از پایان ناپذیری آن، پایان ناپذیری فضایل و مناقب و علوم اهل بیت علیهم السلام باشد.

در روایات وارده، از وجود مبارك رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام به «کلمات الله» تعبیر شده است. خود این روایات چند دسته اند که به چند روایت از هر دسته اشاره می کنیم:

۱ _ روایاتی که در آنها در تفسیر بعضی از آیات، «کلمات الله» به ائمه تفسیر شده است.

الف) جابر می گوید از امام باقر علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدم «یرید الله أن

۱- ۱ . «بحارالانوار»، ج۲۴، ص۱۷۳.

یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین»، امام علیه السلام فرمود تفسیر آن در باطن است، «یرید الله» چیزی است که خدا اراده کرده است ، ولی هنوز آن را عملی نکرده است. امّا قول «یحقّ الحقّ بکلماته» یعنی حقّ آل محمد صلی الله علیه و آله را محقّق می سازد. و اما قول «بکلماته» فرمود: کلماتش در باطن علی علیه السلام است، او در باطن کلمات الله است.(۱)

ب) یحیی بن أکثم از امام هادی علیه السلام درباره ی معنی کلام خدا «سبعه أبحر ما نفدت کلماته» پرسید. امام فرمود (آن هفت دریا) چشمه کبریت و چشمه یمن و چشمه برهوت و چشمه طبریّه و چشمه گرم ماسیدان و چشمه گرم افریقا و چشمه باحوران است. و ما هستیم آن کلمات که فضایل ما قابل درک و شمارش نیستند.(۲)

ج) ابن عباس می گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی کلماتی که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و با آن ها توبه اش پذیرفته شد سوءال کردم. فرمود: از خداوند در خواست کرد که (پروردگارا) به حقّ محمّد و علی و

۱- ۱ . «بحارالانوار»، ج۲۴، ص۱۷۹ «عن جابر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن تفسیر هذه الآیه فی قول الله «یرید الله أن یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین» قال ابو جعفر علیه السلام تفسیرها فی الباطن «یرید الله» فإنه شی ء یریده و لم یفعله بعد، و اما قوله «یحقّ الحقّ بکلماته» فانه یعنی یحقّ حقّ آل محمد صلی الله علیه و آله ، و اما قوله «بکلماته» قال کلماته فی الباطن علی هو کلمات الله فی الباطن...».

۲- ۲ . «بحار الانوار»، ج۲۴، ص۱۷۴ و ج۴، ص۱۵۱ با اندکی تغییر «و سأل یحیی بن أکثم أبا الحسن علیه السلام عن قوله «سبعه أبحر ما نفدت کلماته» قال هی عین الکبریت و عین الیمن و عین البرهوت و عین الطبریّه و حمّه ماسیدان و حمّه إفریقیّه و عین باحوران و نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا ولا تستقصی».

فاطمه و حسن و حسین توبه مرا به پذیر، و خداوند هم توبه او را پذیرفت.(۱)

د) مفضّل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از امام پرسیدم : «منظور از کلمات در این آیه «و إذا ابتلی إبراهیم ربّه بکلمات» چیست؟» فرمود: همان کلماتی است که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و توبه اش به واسطه آن ها پذیرفته شد. آدم علیه السلام گفت: خداوندا تو را می خوانم به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیری، و خداوند هم توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر بخشنده است.(۲)

۲ _ روایاتی که در آنها به «کلمه اللّه» بودن ائمّه تصریح شده است.

الف) امام باقر علیه السلام از أمیر الموءمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: همانا خداوند تبارك و تعالی احد و واحد بوده و در وحدانیّتش یگانه و منحصر به فرد است. سپس خداوند به کلمه ای تکلّم کرد و آن کلمه نوری شد. سپس از آن نور، محمّد صلی الله علیه و آله و مرا و ذریّه (اهل بیت) مرا آفرید. پس از آن

۱- ۱ . «بحار الأنوار»، ج۱۱، ص۱۷۷ «عن ابن عباس قال سألت النبی صلی الله علیه و آله عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه قال سأله بحقّ محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین إلا تبت علیّ فتاب علیه»..

۲- ۲ . «بحار الانوار»، ج۲۶، ص۳۲۴ «عن المفضّل عن الصّادق جعفر بن محمّد علیه السلام قال سالته عن قول الله عزّوجلّ «و إذا ابتلی إبراهیم ربّه» بکلمات ما هذه الکلمات قال هی الکلمات الّتی تلقّاها آدم من ربّه فتاب علیه و هو انّه قال یا ربّ أسألك بحقّ محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین إلا تبت علیّ فتاب الله علیه إنه هو التّواب الرّحیم...».

به کلمه ای دیگر تکلّم فرمود و آن کلمه روحی شد که آن را در همان نور قرار داد و آن (نور) را در بدن های ما مسکن داد. پس ما روح خدا و کلمات او هستیم و خداوند بواسطه ما از آفریده هایش محجوب گشته است. ما پیوسته در سایه ای سبز (تحت عرش) بودیم . آن گاه که نه خورشیدی بود و نه ماه، و نه شب و نه روزی، و پیوسته خدا را عبادت و تقدیس و تسبیح می کردیم قبل از آن که مخلوقات را خلق نماید.(۱)

ب) امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ در مورد علی علیه السلام از من پیمان گرفت. گفتم : «پروردگارا ، آن را برایم بیان فرما.» فرمود : «بشنو.» عرض کردم : «گوش می کنم.» فرمود: همانا علی پرچم (برافراشته) هدایت و پیشوای دوستان من است و نور است برای کسی که مرا اطاعت کند. و او آن کلمه ای است که ملازم پرهیزکاران نموده ام؛ هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است. کسی که او را اطاعت کند مرا اطاعت نموده است.(۲)

۱- ۱ . «بحار الأنوار»، ج۱۵، ص ۱۰ «عن أبی جعفر علیه السلام قال، قال أمیر الموءمنین علیه السلام : إن الله تبارک و تعالی أحد واحد تفرّد فی وحدانیّته ثم تکلّم بکلمه فصارت نوراً ثم خلق من ذلک النّور محمد صلی الله علیه و آله و خلقنی و ذریتی ثم تکلّم بکلمه فصارت روحاً فأسکنه الله فی ذلک النور و أسکنه فی أبداننا فنحن روح الله و کلماته و بنا احتجب عن خلقه فما زلنا فی ظلّه خضراء حیث لاشمس و لاقمر و لا لیل ولا نهار و لا عین تطرف نعبده و نقدّسه و نسبّحه قبل أن یخلق الخلق».

۲- ۲ . «معانی الاخبار»، ص۱۲۵ «عن ابی جعفر الباقر علیه السلام عن ابی برده عن النبی صلی الله علیه و آله قال: انّ الله عزّوجل عهد الیَّ فی علیّ عهداً قلت: یا ربّ بیّنه قال: استمع قلت: سمعتُ قال: انَّ علیّاً رایه الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمهُ الّتی الزمتها المتّقین من احبّه احبّنی و من اطاعه اطاعنی».

۳ _ دعاهایی که در آنها به رسول خدا و ائمّه علیهم السلام با عنوان «کلمه اللّه» استعاذه شده است.

الف) داود رقّی می گوید به امام کاظم علیه السلام عرض کردم : «یابن رسول اللّه ، پیوسته در سرم دردی را احساس می کنم که چه بسا مرا به بیداری وا داشته و از نماز شب باز می دارد.» فرمود:ای داود هر گاه چیزی از آن احساس کردی دستت را بر آن بکش و بگو: «به خدا پناه می برم و خودم را در پناه او در می آورم از همه آن چیزهایی که بر من عارض شده و مضطربم می کند، و پناه می برم به اسم اعظم خدا و کلمات تامّه اش که هیچ نیکو کار و بدکاری به آن ها نرسد، و خودم را پناهنده می کنم به خداوند عزّ وجلّ و به رسولش که درود خدا بر او و اهل بیت طاهرین و برگزیده اش باد، پروردگارا (تو را می خوانم) به حقّی که آن ها بر تو دارند که مرا از این درد امان دهی». که با این دعا دیگر درد تو را ضرری نمی رساند.(۱)

ب) در زیارت ششم امیر الموءمنین علیه السلام می خوانیم:

... أتیتک متقرّباً الی الله عزّ و جلّ بزیارتک... متعوّذاً بک من النّار، هارباً من ذنوبی الّتی احتطبتها علی ظهری فزعاً الیک رجاء رحمه ربّی... .

من به سوی تو برای تقرب به درگاه خدا، به زیارت آمده ام... و به تو از

۱- ۱ . «بحار الانوار»، ج۹۲، ص۵۴ «عن داود الرقی عن موسی بن جعفر علیه السلام قال قلت یا ابن رسول الله لا أزال أجد فی رأسی شکاه و ربما أسهرتنی و شغلتنی عن الصّلاه باللّیل قال یا داود إذا أحسست بشی ء من ذلک فامسح یدک علیه و قل أعوذ بالله و أعیذ نفسی من جمیع ما اعترانی باسم الله العظیم و کلماته التّامات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر أعیذ نفسی بالله عزّوجلّ و برسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین الأخیار اللّهم بحقّهم علیک إلا أجرتنی من شکاتی هذه فإنّها لا تضرک بعد»..

آتش (جهنم) پناه می برم و از گناهانم که بار سنگینی بر پشت نهاده ام، با تضرّع و زاری به درگاه تو و امیدواری به رحمت پروردگارم آمده ام.(۱)

۴ _ زیارتنامه هایی که در آنها از ائمّه علیهم السلام با عنوان «کلمه اللّه» تعبیر شده است:

الف) زیارت مطلقه امیر الموءمنین علیه السلام :

... السّلام علی یعسوب الدّین و الایمان و کلمه الرَّحمن...

سلام بر بزرگ دین و ایمان و کلمه (رحمت) رحمان.(۲)

ب) زیارت ششم امیر الموءمنین علیه السلام :

سلام بر رشته محکم خدا و طرف با مکین و اقتدار خدا... گواهی می دهم که تو جنب الله و درگاه خدایی و حبیب و محبوب خدایی و وجه خدایی که خلق باید از آن به سوی خدا آیند... و درود فرست بر امیرالموءمنین بنده پسندیده تو و امین کامل تو و دستگیره مطمئنّ تو و دست والای تو و جنب اعلای تو و به کلمه نیکوی تو.(۳)

ج) زیارت امیرالموءمنین علیه السلام در روزمولود پیامبر...

سلام بر تو ای آن که خدا به نام مبارک تو و برادرت کشتی نوح را از دریا نجات داد. آن هنگام که از امواج و طلاطم دریا به خطر افتاد. سلام بر تو

ص: ۵۸

۱- ۱ . «مفاتیح الجنان»، ص۷۰۴.

۲- ۲ . «مفاتیح الجنان»، ص۶۸۳.

۳- ۳ . «مفاتیح الجنان»، ص۶۹۹... السّلام علی حبل الله المتین و جنبه المکین... اشهد انّک جنب الله و بابه و انّک حبیب الله و وجهه الّذی یوءتی منه... صلّ علی امیر الموءمنین عبدک المرتضی و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیا و جنبک الاعلی و کلمتک الحسنی.

ای کسی که خداوند به واسطه ی او و برادرش توبه آدم را پذیرفت،آن گاه که به غوایت و عصیان افتاد. سلام بر تو ای کشتی نجات که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن پس ماند سقوط کرد... سلام بر تو ای پناه وحافظ اهل ایمان... سلام بر تو ای رشته محکم خدا... سلام بر تو ای نام پسندیده ی خدا و روی درخشان و جانب قویّ حقّ و راه عدل الهی... و پناهگاه خلق و رشته محکم و استوار حقّ.(۱)

د) زیارت امیرالموءمنین در روز مبعث:

با شفاعت تو و با پناهنده شدن به تو رهایی خودم را از آتش دوزخ می طلبم. و از گناهانم که بار سنگینی بر پشت خود افکنده ام، فرار می کنم... خدایا بر محمد وآل محمد درود فرست، و درود فرست بر بنده خاصّ و امین کامل سرّ خود و رشته ی محکم و دست بالا(برتر) و کلمه ی نیکویت.(۲)

ه) زیارت امام محمّد تقی علیه السلام (به نقل از سید بن طاوس در مزار):

سلام بر تو ای فرستاده ی خدا، سلام بر تو ای سرّ پنهان خدا، سلام بر

---

۱ - ۱ . «مفاتیح الجنان»، ص۷۴۲ السّلام علیک یا من أنجی الله سفینه نوح باسمه و اسم أخیه حیث التطم الماء حولها و طمی. السّلام علیک یا من تاب الله به و بأخیه علی آدم إذ غوی. السّلام علیک یا فلک النّجاه الّذی من رکبه نجی و من تأخّر عنه هوی... السّلام علیک یا عصمه الموءمنین... السّلام علیک یا حبل الله المتین... السّلام علی اسم الله الرضیّ و وجهه المضیئ وجنبه القویّ و صراطه السویّ... و کهف الوری والعروه الوثقی.
۲ - ۲ . «مفاتیح الجنان»، ص۷۵۱...أبتغی بشفاعتک خلاص نفسی متعوّذاً بک من النّارهارباً من ذنوبی التّی احتطبتها علی ظهری...اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و صلّ علی عبدک و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیاو کلمتک الحسنی....

تو ای نور خدا، سلام بر تو ای نور منتشر خدا، سلام بر تو ای کلمه ی الهی.(۱)

در صلوات بر آن حضرت بعد از این زیارت چنین آمده است:

اللّهم صلّ علی محمّد و اهل بیته و صلّ علی محمّد بن علی الزّکی التّقی... و حجّتک العلیا و مثلک الاعلی و کلمتک الحسنی...

پروردگارا بر محمّد و اهل بیتش درود فرست، و درود فرست بر محمّد بن علی که پاک و منزّه و پرهیزگار... و حجت بلند مقام تو و مثل اعلای تو و کلمه ی نیکوی تو است...(۲)

و) زیارت امام زمان(عج):

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و أظهر کلمتک التامّه و مغیّبک فی أرضک...

پروردگارا بر محمّد و آل محمّد درود فرست و کلمه ی تامّه خود را که در پس پرده غیبت پنهان داشتی، ظاهر فرما...(۳)

ز) در فقراتی از زیارت شریف جامعه ی کبیره چنین آمده است:

هر کس به دامان شما چنگ زد (به شما پناهنده شد)، به ذیل عنایت خدا چنگ زده است... هر کس به سوی شما آمد، نجات یافت، و آن که از شما روی گرداند هلاک شد... هر کس به ولایت شما گروید، به

۱- ۱ . «مفاتیح الجنان»، ص۹۳۸ السّلام علیک یا سفیر الله، السّلام علیک یا سرّالله، السّلام علیک یا ضیاءالله، السّلام علیک یا سناء الله، السّلام علیک یا کلمه الله.

۲- ۲ . «مفاتیح الجنان»، ص ۹۴۰.

۳- ۳ . «مفاتیح الجنان»، ص ۱۰۲۰.

سعادت رسید، و آن که با شما دشمنی کرد، هلاک شد، و هرکس منکر شماست، نا امید است، و هر کس از شما جدا است، گمراه است، و هر کس به شما تمسّک جست، رستگار گردید، و هر کس به شما پناه آورد، ایمن گردید، و هر کس به دامان اطاعت شما چنگ زد، هدایت یافت... خداوند به واسطه ی ولایت و پیشوایی شما، معالم و حقایق دین را به ما آموخت، و هر آن چه از امور دنیوی ما فاسد و پریشان بود، اصلاح کرد و به واسطه ی ولایت و امامت شما کلمه (الهی) به حد کمال رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گردید.(۱)

علّامه مجلسی در بحار الانوار، بابی را تحت عنوان «إنّهم علیهم السلام کلمات الله و ولایتهم الکلم الطّیّب» با بیست و شش روایت اختصاص داده است که کلمات الله را ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند.(۲)

امام خمینی در شرح دعای سحر، در شرح این فقره از دعا «اللّهم انّی اسألک من کلماتک باتمّها، و کلّ کلماتک تامّه، اللهمّ إنّی أسئلک بکلماتک کلّها» در مورد ناقص و تامّ بودن «کلمه الله» و این که انسان کامل تامّ ترین کلمات الهیّه است، می فرماید:

«تمام بودن کلام و کلمه به آن است که دلالتشان واضح بوده و هیچ گونه اجمال و تشابهی در آنها نباشد، و بالاخره از هر چه غیر جنس کلام و

۱- ۱ . «مفاتیح الجنان»، ص۱۰۵۹ «من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله...من أتیکم نجی و من لم یأتکم هلک...سعد من والاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسّک بکم و أمن من لجأ إلیکم...و هدی من اعتصم بکم...بموالاتکم علّمناالله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالاتکم تمّت الکلمه و عظمت النّعمه».
۲- ۲ . «بحارالانوار»، ج۲۴، ص۱۷۳ باب پنجاه.

کلمه است خالص باشد. پس برخی از کلمات این کتاب الهی تمام است و برخی تمام تر، و بعضی ناقص و بعضی ناقص تر. و ناقص بودن و یا تمام بودن کلمات این کتاب از جهت مرآتیّت و نمودار بودن آن است ، عالم غیب الهی و سرّ مکنون و کنز مخفی را. پس هر چیزی که تجلّی حقّ در آیینه ی ذات او تمام تر باشد، دلالتش بر عالم غیب بیشتر خواهد بود. بنابر این از آنجایی که عالم عقول مجرّده از ظلمت مادّه منزّه و از کدورت هیولی مقدّس است و از غبار تعیّن ماهیّت خالص است، از این رو کلمات تامّات الهیّه هستند. ولی چون هر یک از آنها آیینه ی یک صفت و یا یک اسم الهی است، کلمه ی ناقص است. ولی انسان کامل از آن جا که کون جامع و آیینه تمام نمای همه اسما و صفات الهیّه است، از این رو تمام ترین کلمات الهیّه است. امّا اسم اعظم، به حسب حقیقت عینیّه، عبارت است از انسان کامل که خلیفه الله در همه ی عوالم است، او حقیقت محمدیّه است که عین ثابتش در مقام الهیّت با اسم اعظم متّحد است و دیگر اعیان ثابته بلکه دیگر اسمای الهیّه از تجلیّات این حقیقت است».(۱)

حضرت آیه الله جوادی آملی «حفظه الله» در بحث سیره ی توحیدی رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام که مجاری فیض الهی و واسطه بین خالق و خلق هستند، می فرماید:

سیره توحیدی، تنها، گفتن «لا اله الاّ الله» نیست؛ بلکه پذیرفتن «لا اله الاّ الله» است با همه ی مظاهر آن و همه ی آن چه را که خدای سبحان به

۱- ۱ . «شرح دعای سحر»، ص۱۱۳-۸۸ باتلخیص.

عنوان اسـمای حسـنای خود ذکر کرد و فرمود: «و لله الأسـماء الحسنی فادعوه بها».(۱) اسـمای حُسنی مجاری فیض ذات اقدس الهی اند. امام صادق علیه السـلام فرمود: «نحن والله الأسـماء الحُسـنی»(۲) امامان معصوم علیهم السـلام شـئون، اشعه و درجات فیضند. خداوند آنان را مجرای فیض قرار داد، نه این که فیض خدای سبحان محدود به آن ها باشد.

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله مثل اعلای اسمای حسنی، بلکه مظهر اسم اعظم است. از این رو سیره ی آن حضرت، کامل ترین سیره توحیدی است. سایر ائمه هم از راه عبودیّت صالح و خالص، مظهر اسم اعظم الهی شده، دارای چنان سـیره ای هستند.(۳) اسـمای حسـنای حقّ، جزو شئون ربوبی و مدبّرات امرند و خداوند سبحان با این اسمای حسنی، همه ی جهان را تدبیر می کند. از این رو سزاوار تقدیس و تنزیه هستند.(۴)

بنـابر این کلمات علیا و اتمّ الهی وجود مبارک پیامبر و ائمه معصومین علیهم السـلام بوده و ملجأ و پناهگاه بودن آن وجودهای اتمّ هستی مسلّم، و تمسّک به آن ها بهترین وسـیله ی نجات و رهایی از شرّ شیطان رجیم و هر ضرر زننده ای است. آنان حبل اللّه المتین و عروه الوثقی و واسـطه بین خالق و خلق اند. و استعاذه به آن ارواح پاک و واسطه های فیض الهی، عین پناه بردن و استعاذه ی به خداوند تبارک و تعالی است.

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه ۱۸۰.

۲- ۲ . «بحارالانوار»، ج۹۱، ص۶.

۳- ۳ . «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، ج۹، ص۲۸۷.

۴- ۴ . «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، ج۹، ص۳۰۴.

زیرا پناه بردن به واسطه، عین پناه بردن به ذی الواسطه است؛ لکن چون غیر خداوند وجود مستقلی نداشته و همه وجود رابطی هستند؛ و لذا «مستعاذ به» بودن غیر خداوند، با اذن و اجازه ی الهی است و این اذن در مورد حضرات معصومین علیه السلام (چنان که از مطالب بالا استفاده می شود) وجود دارد. در عین حال، پناه بردن به آن ها شرک نیست. (چنان چه بعضی از فرق اسلامی گمان می کنند). چرا که لحاظ استقلالی در آن ها شرک است، نه لحاظ ارتباط (وجود ربطی) و اتصال.

در اصول کافی ثقه الاسلام کلینی(ره) ده روایت را در بابی تحت عنوان «باب التّفویض إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و إلی الائمّه علیهم السلام فی أمر الدّین» آورده است که در حدیث اوّل، امام صادق علیه السلام می فرماید: ما بین شما و خداوند عزّ و جلّ واسطه ایم (ما مجاری فیض میان شما و خداوند هستیم)، خداوند برای احدی در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.(۱)

رکن سوم: مستعاذ منه

اشاره

وآن ابلیس لعین و شیطان رجیم است که شرور آن با وسوسه و دام های گوناگونی که در سر راه آدمی می گستراند، می باشد.

فخر رازی می گوید:

... و هو الشّیطان و المقصود من الاستعاذه دفع شرّ الشّیطان إمّا أن یکون بالوسوسه أو بغیرها، کما ذکره فی قول الله تعالی «کما یقوم

۱- ۱ . «اصول کافی»، ج۱، ص۲۶۵ «ونحن فیما بینکم و بین الله عزّ و جلّ، ما جعل الله لأحد خیراً فی خلاف أمرنا».

الّذی یتخبّطه الشّیطان من المسّ».(۱)

و آن (مستعاذ منه) شیطان است و منظور از استعاذه، شرّ و ضرر شیطان را دفع کردن است؛ که آن (شرّ) یا به وسوسه است و یا به غیر آن، همان طوری که در کلام الهی بیان شده است «کما یقوم الّذی یتخبّطه الشّیطان من المسّ».

و یا هر صاحب شرّ و بدی که وجود او مضرّ باشد، و هم چنین آن امور قدریّه ای که در عالم خلق و تقدیر واقع شده اند، که دارای شرّ و بدی هستند؛ که باید از آنها به ذات مقدّس خداوند پناه برده شود.

صدر المتألّهین شیرازی در تشریح «مستعاذ منه» بودن این امور می فرماید:

مستعاذ منه (یعنی کسی که باید از او به خداوند پناهنده گردید) از امور قدریّه ای که در عالم خلق و تقدیر واقع شده اند، آنهایی که دارای شرّ و بدی هستند باید از آنها نیز به ذات خداوند پناه برده شود. این اموری که دارای ضرر وشرّ هستند ممکن است از اشیای داخل، یعنی باطن خود انسان باشد؛ مانند قوای مدرکه ومحرّکه،که سر دسته آن ها قوّه ی وهمیّه است؛ که آمادگی پذیرش اغوای شیطان و وسوسه های باطل او را در مثل اعتقادات باطل و غیره را دارد، و یا این که ممکن است از اشیای ضرر زننده ی خارجی باشد که ممکن است به صورت انسانی باشد؛ مانند دشمنان دینی و دنیوی. و یا این که حیوان باشد، مانند درّندگان و موذیان از قبیل عقرب ها و مارها، یا این که ممکن است نباتی باشد، مانند

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۹.

زهرهای کشنده و مهلک و داروهای مضرّه. و یا این که ممکن است از جمادات باشد ، مانند شمشیر و تیر و کارد . و یا این که ممکن است از اجسام بسیط فلکی باشد، مانند آفتاب و ماه، البته در مواقعی که تأثیرات مضرّه ای از آن حادث گردد ، مانند داغی زیاد. یا رطوبت زیاد، و یا مانند ستارگان که ممکن است از بعضی حرکات و گردش های آنها ضررهایی متوجّه انسان بشود. یا این که اجسام عنصری باشد مانند آتش ، طوفان دریا ، ریزش و آتش فشانی های کوهها ، بادهای سخت، باران های ویرانگر ، زلزله ، صاعقه های گوناگون و یا رعد و برق شدیدی که ایجاد ضرر نموده و زیان هایی به بار می آورد.

همه ی این موجودات متضّمن سود و خیرات زیادی می باشند؛ ولی در عین حال بعضی اوقات ضررهایی هم از آن ها متوجّه انسان می گردد؛ که انسان باید از شرّ این گونه شرور به خداوند متعال پناه برده و از او بخواهد که این گونه شرور را از وی دفع بنماید. چنان که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که در شب معراج، جبرئیل طریقه ی استعاذه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد. بدین شرح:«أعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التی لا یجاوزهن برٌّ و لا فاجرٌ من شرّ ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و شرّ ما ینزل من الارض و ما یخرج منها و من شرّ فتن اللّیل و النّهار و من شرّ طوارق اللّیل و النّهار إلاّ طارقاً یطرق بخیرٍ.»(۱)

امام خمینی(ره) نیز که استعاذه را از منظر عرفان و سلوک الی الله معنی می کند، می فرماید که «مستعاذ منه» ابلیس لعین و شیطان رجیم

۱- ۱ . «تفسیر ملا صدرا»، ج۱، ص۱۴و۱۵.

است که بـا دام هـای گونـاگون، انسان را از وصول به مقصـد و حصول مقصود باز می دارد. لکن معنای شـیطان را توسـعه می دهـد، یعنی آن چه که انسـان را از حـقّ بـاز دارد و از جمـال جمیـل محبوب جـلّ جلالـه محجوب کنـد، شـیطان است؛ چه در صورت انسان باشد یا جنّ. و آن چه که به آن وسیله ، انسان را از این مقصد و مقصود باز دارند، دام های شیطانی است؛ چه از سنـخ مقامات و مـدارج باشـد، یا علوم و کمالات، یا حرف و صـنایع و...، و این ها عبارت از دنیای مـذموم است و دام شـیطان است که باید ازآن ها استعاذه کرد.(۱)

بنابر این چیزهایی که باید از شرّ آنها به خدا پناه برد، سه دسته اند:

۱- شیاطین اعم از شیاطین جنّی و انسی همانطوری که خداوند می فرماید:

(قل اعوذ بربّ النّاس ملک النّاس إله النّاس من شرّ الوسواس الخّناس الّذی یوسوس فی صدور النّاس من الجنّه و النّاس)(۲)

«بگو به پروردگـار و پادشـاه و معبود مردم پنـاه می برم از شـرّ وسوسه کننـده ی پنهـانی که وسوسه می کنـد در دل آدمیـان از جنّیان و آدمیان» و چون اصل شیطان به معنی سرکش و متمرّد است، بر هر موجود متمرّدی اطلاق می شود. چنانچه می فرماید: «و کذالک جعلنا لکل نبیٍّ عدواً شیاطین الانس والجنّ».(۳)

ص: ۶۷

۱- ۱ . «آداب الصلاه»، ص۲۵۴.
۲- ۲ . سوره ناس:۱۱۴، آیه۶-۱.
۳- ۳ . سوره انعام:۶، آیه۱۱۲.

۲ ـ جمیع شرور و مفاسد و مضارّی که در این عالم کون و فساد، ممکن است برای انسان پیش بیاید. مانند بلیّات و شداید و امراض و مضارّ و گرفتاری ها و مصیبت هایی که به دلایل مختلف در زندگی برای انسان روی می دهد. و مانند حیوانات درّنده و موذی و نباتات سمّی و کشنده که باید از آن ها به ذات مقدّس حقّ ملتجی شد تا به عنایت و لطف خود، انسان را مصون و محفوظ بدارد.

۳ ـ قوای درونی که تحت تأثیر و فرمان نفس امّاره است و رذیله های صادره از آن، از جمله عجب، تکبّر، حرص، کینه و دشمنی، و حسد، که در سوره فلق به عنوان سر آمد همه رذایل، به طور خاص به استعاذه از آن دستور داده شده است. به صفات زشت و اخلاق ذمیمه که در انسان وجود دارد نیز شیطان گفته می شود؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسد شیطان والغضب شیطان».(۱)

چگونگی وجود جنّ و شیاطین

اگر چه عدّه ای منکر وجود جنّ و شیطان هستند؛ لکن یکی از اصول مسلّم و معارف بزرگ قرآن کریم، وجود «جنّ و شیطان» بوده و اعتقاد به آنها یک واقعیّت قرآنی است.

ملاصدرا (ره) در مورد وجود «جنّ و شیطان» می فرماید:

شناخت وجود فرشته و وجود جنّ از معارف مهمّ و از اصول اعتقادی

۱- ۱ . «مفردات راغب»، ص۴۵۴.

می باشد که بر هر موءمن حقیقی و عالم ربّانی لازم است که با بصیرت به آن آگاهی یابد... همه (مسلمین) اتّفاق نظر دارند بر این که جنّ و شیاطین موجودات جسمی مادّی نیستند که مانند مردم و حیوانات رفت و آمد داشته باشند، بلکه در این مورد دو قول وجود دارد:

اوّل: این که آن ها اجسام لطیفی (هوایی) هستند که قادرانـد به اشکال گونـاگونی در آینـد و دارای عقـل و فهم هستند. و توانایی بر انجام کارهای شاقّ و سخت را دارند.

دوّم: حکما وجود موجوداتی را ثابت نموده انـد که نه فضایی را اشغال می کننـد و نه در موجودی که فضایی را اشغال کرده است حلول می کنند (نه جسمند و نه در جسم حلول می کنند) و گفته اند: همانا آن ها موجوداتی مجرّد از مادّه هستند.(۱)

حقیقت شیطان جوهر نفسانی است که کارهای شرّ از آن صادر می شود، منشأ اشتباهات در باورها، فسق و فجور و سرکشی در اعمـال، و سرچشـمه وسوسه و حُقّه و نیرنـگ است، و نمایاننـده چیزهـای واهی و بـدون واقعیّت، و نشان دهنـده باطل در چهره حقیقت می باشد.(۲)

۱- ۱ . «مفاتیح الغیب» ج۱، ص۲۵۹ «أنّ معرفه وجود ملک و وجود الجنّ من المعـارف المهمّه و الأصول الإعتقادیّه، التی لابدّ للموءمن الحقیقی و العـالم الربّـانی أن یعلمهـا بنور البصـیره... فنقول:أطبق الکلّ علی أنّهما (الجنّ و الشّـیاطین) لیسا عبارتین عن أشـخاص جسـمانیّه کثیفه تجی ء و تذهب مثل الناس و البهائم، بل القول المحصّل فیه إثنان: الأوّل أنها أجسام هوائیّه قادره علی التشـکّل بأشـکال مختلفه و لها عقول و أفهام و لها قدره علی أفعال شاقّه، الثانی أن الحکماء أثبتوا موجودات لا متحیّزه و لا حالّه فی المتحیّز و قالوا: إنها مجرّدات عن الاجسام».

۲- ۲ . «مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۲۶۹.

علامه مجلسی در این باره می فرماید:

لاخلاف بین الإمامیّه بل بین المسلمین فی أنّ الجنّ و الشّیاطین أجسام لطیفه یُرَونَ فی بعض الأحیان و لا یرون فی بعضها، و لهم حرکات سریعه و قدرهٌ علی أعمال قویّه، و یجرون فی أجساد بنی آدم مجری الدّم.(۱)

اختلافی بین امامیّه بلکه بین مسلمین نیست که جن و شیطان از اجسام لطیفی هستند که در برخی از زمان ها دیده می شوند و گاهی هم دیده نمی شوند، و دارای حرکات سریعی بوده و قادر برانجام کارهای شاقّی می باشند و در مجرای خون بنی آدم نیز حرکت می کنند. (همانند خون، جاری در بدن آدمی می باشند).

واژه «جنّ» ۲۲ بار و واژه جانّ ۷ بار (۲ مورد آن درباره عصای موسی و ۵ بار در مقابل انسان و إنس)(۲) و واژه «شیطان» ۸۸ بار (۷۰ بار به صورت مفرد و ۱۸ بار به صورت جمع) در قرآن کریم آمده است.(۳)

«جنّ» در لغت به معنی موجود پنهان و نامریی، در مقابل موجود محسوس و آشکار بوده وتمام مشتقّاتش براستتار و پنهانی دلالت دارد. مثل «جنین» به معنی بچه ی در شکم، که از دیده ها پنهان است. «جُنّه» به معنی سپر که سرباز، در میدان جنگ سر و گردن خود را با آن می پوشاند. «جَنّه»به معنی باغ سرسبز و پر از درختان که زمین آن دیده نمی شود. به

۱- ۱ . «بحارالأنوار»، ج ۶۰، ص۲۸۳.
۲- ۲ . «قاموس قرآن»، ج۲، ص۶۲ و۷۲.
۳- ۳ . «قاموس قرآن»، ج۴، ص۳۲.

فرشتگان هم به خاطر پنهان بودن از حواسّ، جنّ گفته اند.(۱)

ملا صدرا(ره) می نویسد:

برای جنّ در این جهان محسوس، وجودی و در جهان غیب و تمثیل (عالم مثال)، وجودی دیگر است. اما وجودشان در این جهان، (باید گفت) هیچ جسمی که دارای نوعی از لطافت و اعتدال باشد وجود ندارد، مگر آن که دارای روحی که مناسب آن باشد و نفسی که ازمبدأ فعّال بر آن افاضه شده است، می باشد . احتمال دارد سبب این که این صورت پنهانی در بعضی اوقات دیده می شود، نه در همه اوقات، این باشد که آن ها دارای بدن های لطیفی هستند که در لطافت و نرمی میانه بوده و قابلیّت پذیرش جدایی و پراکندگی و گرد آمدن و فشردگی را دارند. و زمانی که فشرده و متکاثف شد، قوام آن غلیظ و ستبر شده و دیده می شود و زمانی که پراکنده و از هم جدا شد قوامش رقیق و نازک، و جسمش لطیف گشته و از دیدگان پنهان می گردد.(۲)

آیات قرآنی که ثابت می کند وجود «جنّ و شیطان»، واقعیت داشته و موجود حقیقی می باشند، بسیارند؛ که به چند آیه اشاره می شود:

(و الجانّ خلقناه من قبل من نار السّموم).(۳)

«و جانّ را پیش تر، از آتش زهر آگین آفریدیم».

(و حشر لسلیمان جنوده من الجنّ و الإنس و الطّیر فهم یوزعون).(۴)

۱- ۱ . «مفردات راغب»، ص۲۰۴ و«مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۲۶۷.

۲- ۲ . «مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۳۰۷.

۳- ۳ . سوره حجر:۱۵، آیه۲۷.

۴- ۴ . سوره نمل:۲۷، آیه۱۷.

«و سپاهیان سلیمان، از جن و آدم و پرنده گرد آورده شده و آنان دسته دسته شده بودند».

۳- (و من الشّیاطین من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلک و کنّا لهم حافظین).(۱)

«برخی از شیطان ها برای او(سلیمان) غواصی می کردند و کارهای دیگر جز این (بناهای عظیم می ساختند و...) وما نگاهبانان آن ها بودیم».

(یا بنی آدم لا یفتننّکم الشّیطان کما أخرج أبویکم من الجنّه).(۲)

«ای فرزندان آدم، شیطان مبادا شما را بفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند».

ملّا صدرا در مورد ادلّه نقلی که دلالت بر وجود «جنّ و شیاطین» می کند، می فرماید:

همانا آیات قرآنی و روایات صحیح بر وجود جنّ و شیاطین دلالت دارند، و امّا آیات:

۱ ـ «و إذ صرفنا إلیک نفراً من الجنّ»(۳)

۲ ـ «واتّبعوا ما تتلوا الشّیاطین علی ملک سلیمان»(۴)

۳ ـ آن چه در داستان سلیمان علیه السلام آمده است: «و لسلیمان الرّیح...»تا آن جا که می فرماید: «ومن الجنّ من یعمل بین یدیه بإذن ربّه...»، و

۱- ۱ . سوره انبیا:۲۱، آیه۸۲.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه۲۷.

۳- ۳ . احقاف:۴۶، آیه۲۹.

۴- ۴ . بقره:۲، آیه۱۰۲.

می فرماید:«یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل...»(۱)

۴ ـ «یا معشر الجنّ والإنس إن استطعتم أن تنفذوا...»(۲)

۵ ـ «إنّا زیّنا السّماء الدّنیا بزینه الکواکب، وحفظاً من کل شیطان مارد»(۳)

و امّا روایات در این زمینه بسیار است، از جمله فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «إنّ الشّیطان لیجری من ابن آدم مجری الدّم؛ همانا شیطان همانند خون جاری در بدن بر انسان نفوذ دارد».

همچنین می فرماید: «ما منکم إلاّ و له شیطان؛ هر یک از شما دارای شیطانی هستید(۴)...»

علاّمه طباطبایی(ره) در مورد چگونگی وجود جنّ و زندگی و مرگشان، شعور و اراده داشتن آن ها و هم چنین مکلّف بودنشان بر تکالیف، می نویسد:

کلمه «جنّ» از مادّه (جنّ) به فتح اتخاذ شده که در اصل لغت به معنای استتار و نهان شدن است . در عرف قرآن به معنای طایفه ای از موجودات غیر ملائکه هستند که شعور و اراده دارند و از حواس ما پنهانند، و خداوند ابلیس را از سنخ جنّ معرفی کرده است.(۵)

جنّ، طایفه ای از موجوداتند که بالطبع از حواس ما پنهانند، و مانند

۱- ۱ . سبا:۳۴، آیه ۱۲و۱۳.

۲- ۲ . الرّحمن:۵۵، آیه۳۳.

۳- ۳ . صافّات:۳۷، آیه۷و۶.

۴- ۴ . «مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۲۶۳.

۵- ۵ . «تفسیر المیزان»، ج۷، ص۳۲۱.

خود ما شعور و اراده دارند. در قرآن کریم بسیار اسمشان برده شده و کارهای عجیب و غریب و حرکات سریع، از قبیل کارهایی که در داستان های سلیمان انجام دادند، به ایشان نسبت داده. و نیز مانند ما مکلّف به تکالیفند. مثل ما زندگی و مرگ و حشر دارند و همه این ها از آیات متفرّق قرآنی استفاده می شود.(۱)

و امّا شیطان که در قرآن از آن به ابلیس نیز تعبیر شده است و از سجده کردن به آدم علیه السلام خودداری و امتناع نمود، (همان طور که در بالا از قول علّامه طباطبایی هم اشاره شد)، از آیات قرآن ظاهر می شود که از طایفه جنّ بوده است.

(وإذ قلنا للملا ئکه اسجدوا لآدم فسجدوا الّا ابلیس کان من الجنّ ففسق عن أمر ربه.)(۲)

«و یاد کن زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جنّ بود. پس، از امر پروردگارش عصیان ورزید».

آیه ای که از قول شیطان حکایت می کند «خلقتنی من نار و خلقته من طین»(۳)، به ضمیمه ی آیاتی که می فرماید جنّ را از آتش آفریدیم، مثل «و الجانّ خلقناه من قبل من نار السّموم».(۴) ثابت می کند که ابلیس از طایفه جنّ و از

۱- ۱ . «تفسیر المیزان، ج۱۲، ص۱۵۴.

۲- ۲ . «سوره کهف»:۱۸، آیه ۵۰.

۳- ۳ . سوره اعراف:۷، آیه۱۲.

۴- ۴ . سوره حجر:۱۵، آیه ۲۷.

جنس آن می باشد. در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که می فرماید:

«انّ الملائکه کانوا یحسبون أنّ إبلیس منهم، و کان فی علم الله أنّه لیس منهم، فاستخرج الله ما فی نفسه بالحمیّه...؛(۱) همانا ملائکه گمان می کردند که ابلیس از (جنس) آن ها است، در حالی که در علم (مکنون) الهی ابلیس از آن ها نبود، پس خداوند آن چه از تعصّب و حمیّت در درون او بود خارج ساخت.»

فخر رازی در هم جنس بودن جنّ و شیاطین می نویسد:

إختلفوا فی الجنّ، فقال بعضهم: إنّه جنس غیر الشّیاطین، و الأصحّ أنّ الشّیاطین قسم من الجنّ، فکلّ من کان منهم موءمناً فإنّه لا یسمّی بالشّیطان، و کلّ من کان منهم کافراً یسمّی بهذا الإسم، و الدّلیل علی صحه ذلک، أنّ لفظ الجنّ مشتقٌّ من الإجتنان بمعنی الإستتار، فکلّ من کان کذلک کان من الجنّ.(۲)

(مفسّرین) در مورد جنّ اختلاف کرده اند. بعضی از آن ها گفته اند که جنس جنّ غیر از شیاطین است، ولی صحیح تر این است که شیاطین، قسمی از جنّ هستند؛ پس هر جنّی که موءمن باشد به او شیطان گفته نمی شود، بلکه جنّی که کافر باشد به این اسم نامیده می شود؛ به دلیل این که لفظ «جنّ» از اجتنان به معنی استتار است. لذا هر موجودی که چنین باشد از جن است.

ص: ۷۵

۱- ۱ . «تفسیر عیّاشی»، ج۳، ص۵.

۲- ۲ . «تفسیر کبیر»، ج۷، ص۱۳۸.

خواطر

قلب آدمی در اثر آثار مختلفی که پیوسته بر آن وارد می شود، در حال تغییر و تحوّل است. منشأ این آثار و احوال و واردات قلبی یا امر ظاهری از اعمال جوارح و اعضای آدمی و حواس پنجگانه است و یا امری باطنی مثل شهوت و غضب و... می باشد. یکی از آثاری که در قلب آدمی حاصل می شود «خواطر» است که بر دو قسم است، یا محمود و پسندیده بوده که به آن «الهام» گویند، و سبب حصول آن در قلب، ملائکه می باشد. یا مذموم و ناپسند بوده که آن را «وسوسه» نامند که به واسطه ی شیطان در دل آدمی حاصل می شود.

خواطر، جمع «خاطر» به معنی چیزی است که بر دل می گذرد. امّا در اصطلاح اهل الله یکی از مسایل مهمّ در سیر و سلوک است. قلب به سان آینه ای است که صور ادراکات حسی یا آثار محرّکات درونی از قبیل خیال و شهوت و غضب و... در آن منعکس می شود. این صور اگر به تازگی در قلب ظاهر شود «فکر» نامیده می شود. اگر به صورت تذکّر آید «ذکر» نامیده گردد. مجموع ذکر و فکر را خواطر گویند. اهمیّت خواطر از آن روست که مبدأ افعال و اعمال انسانی است. چون هر چه بر دل گذرد رغبت می انگیزد و به دنبال رغبت، عزم و آهنگ به ظهور می رسد.(۱)

صوفیّه و حکمای متألّه خواطر را چهار نوع دانسته اند:

خاطر حقّانی: علمی است که حقّ تعالی، بی واسطه در دل اهل قرب می افکند.

۱- ۱ . «میناگر عشق»، ص۵۹۸ به نقل از شرح مثنوی فروزانفر، ج ۲ ، ص ۳۹۶.

خاطر مَلَکی: اندیشه ای است که آدمی را بر خیرات و طاعات انگیزد و از معاصی دور دارد.

خاطر نفسانی: اندیشه ای است که آدمی را بر شهوات رسواگر و اغراض یاوه بر انگیزد.

خاطر شیطانی: سِگالی است که سبب زشتی و زشتکاری آدمی گردد.(۱)

مولی محسن فیض کاشانی (ره) در کتاب شرح عجایب قلب می نویسد:

خاصّ ترین اثری که در قلب آدمی حاصل می شود، خواطر است و منظور از خواطر، افکار و اندیشه و یادی است که بر سبیل تجدّد و یا تذکّر در دل انسان می گذرد. و به این جهت آن ها خواطر نامیده می شوند، که بعد از آن که انسان از آن ها غافل است، بر دل خطور می کنند. و این خواطر برانگیزاننده ی اراده و خواسته ها است؛ زیرا نیّت و عزم و اراده به ناچار بعد از خطور منویّ و افکار و اندیشه ها می باشد. و لذا می توان گفت که مبدأ کارها و اعمال بشر همین خواطر هستند. (که در دل آدمی پدید می آیند) پس این خواطر، میل و رغبت انسان را تحریک می کند و رغبت نیز موجب تحریک عزم و اراده می شود و عزم و اراده نیز نیّت را به حرکت در می آورند و آن نیز اعضا و عضلات آدمی را به حرکت (و عمل) وا می دارد. و خطورات تحریک کننده ی میل و رغبت، تقسیم می شود به خطوراتی که انسان را به سوی شرّ و فساد می کشاند یعنی

۱- ۱ . «میناگر عشق»، ص۵۹۸ به نقل از مصباح الهدایه عزّالدّین محمود کاشانی، ص۱۰۷-۱۰۳.

شروری کـه مـوجب ضـرر در عـاقبت آدمی اسـت؛ و خطـوراتی کـه مـوجب خیر و خـوبی اسـت، یعنی خطـوراتی که مـوجب سودمندی در آخرت است. پس این ها دو خواطر مختلفی هستند که نیازمند به دو اسم متفاوت می باشند. خاطره ی محمود و پسندیده را «الهام» و خاطره ی مـذموم و ناپسند، یعنی کشاننـده به سوی شـرّ را «وسوسه» گویند. و تو می دانی که این خواطر حـادث هستند و هر حـادثی دارای علّت و سـببی است... سبب و علّت خـاطره جلب کننـده به سوی خیر و خوبی، «ملائکه»، و سبب و باعث به شرّ و بدی، «شیطان» نامیده می شود. و به لطفی که دل را برای الهام ملائکه و قبول آن آماده می کند، «توفیق» و به حالتی که زمینه را برای پذیرش وسوسه ی شیطان آماده می کند، «خذلان» می گویند.(۱)

گرچه شیطان این توانایی را نـدارد که آشـکارا انسان را به سوی فساد و بـدی و بدبختی بکشاند، لکن وجود شـهوات در نهاد آدمی، ابزار و آلات و ادوات شـیطان بوده و با آن ها اهـداف خود را در داخل کشور تن پیاده می کنـد. و لـذا بر انسان بصـیر لازم است که با ایمان و تقوا و عمل صالـح (اطاعت و عبادت)، به خداونـد استعاذه نمایـد و به این وسـیله با وسوسه ها و حیله های دشمن مقابله کند. فیض کاشانی در این زمینه می نویسد:

همان طوری که امیال و شـهوات بـا گوشت و خون آدمی عجین و آغشـته است، سلطه ی شـیطان نیز در گوشت و خون وی ساری و جاری بوده و از اطراف قلب به وی احاطه دارد. و به این جهت است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- ۱ . «محجّه البیضاء»، ج۵، ص۴۷و۴۸ ؛ «مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۲۲۹و ۲۳۰ با اندکی تغییر.

فرمود: «همانا شیطان مثل خون در بدن بنی آدم جریان دارد. پس مجاری آن را با گرسنگی تنگ کنید.» (و این فرمایش) به این جهت است، زیرا گرسنگی میل و شهوت را شکسته و از بین می برد و حال آن که محلّ جریان شیطان همین شهوات است . و به خاطر احاطه ی شهوات بر اطراف قلب است که خداوند از قول ابلیس می گوید: «(چون تو مرا گمراه کردی) من نیز بندگانت را از راه راست گمراه می گردانم آن گاه از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و چپ آنان در می آیم»(1)... پس بر بنده (انسان) لازم است که در هر افکار و اندیشه ای که بر دلش خطور می کند، توقف نموده (و اندیشه کند) که آیا آن خاطره از واردات فرشته است یا از واردات شیطان، و این که در آن به نور بصیرت و نه به هوا و هوس تأمّل نماید. و بر آن آگاهی پیدا نکند، مگر با نور تقوا و جوشش و وفور علم، همان طور که خداوند می فرماید: «همانا زمانی که اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی در دلشان خطور کند همان دم خدا را به یاد آورند (یعنی به نور علم رجوع کنند) و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند».(2) یعنی اشکال برای آن ها مشخّص گردد. امّا کسی که به واسطه پیروی از هوا و هوس، اهل تقوا نباشد، پس طبعش میل به فرمانبرداری و اطاعت از تلبیسات شیطان پیدا می کند. و کارهای غلط او بیشتر شده و در حالی که خودش متوجّه نیست، به سرعت به طرف هلاکت پیش می رود.(3)

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه۱۷ و۱۶.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه۲۰۱.

۳- ۳ . «محجّه البیضاء»، ج۵، ص۵۴-۵۱.

رکن چهارم: مستعیذ

مستعیذ یعنی شخص پناه برنده و پناهنده. چنین کسی شخص معیّنی نخواهد بود؛ بلکه هر مخلوقی محتاج به استعاذه است خواه پیامبر باشد یا امام و خواه غیر پیامبر و امام. و لذا خداوند از نوح پیامبر حکایت می کند که در مقام استعاذه به درگاه الهی عرضه می دارد: «ای پروردگار من، به تو پناه می برم از درخواست کردن چیزی که از عاقبت آن آگاه نیستم(۱)». در عوض استعاذه حضرت نوح، خداوند به وی سلام و برکات بخشید و فرمود: «ای نوح با سلام و درود و برکات و نعمات از جانب ما بر تو، فرود آی(۲)». و نیز از یوسف پیامبر در آن هنگام که زلیخا اتاق خلوتی تهیّه کرده بود و ایشان را به آنجا آورد و خواست به طرف او برود، حکایت می کند که عرضه داشت: «گفت پناه می برم به خداوند که او پروردگار من است و منزلت و جایگاه مرا نیکو گردانید(۳)». و نیز هنگامی که از طرف برادرانش به وی گفته شد قوله تعالی: «خذ احدنا مکانه»یعنی یکی از ما را به جای بنیامین نزد خود نگهدار و زندانی کن؛ در جواب چنین گفت: «پناه می برم به خداوند این که جز کسی را که متاع و همیان ما در جامه دان او بوده، نزد خود نگه داریم(۴)». خداوند در عوض استعاذه ی حضرت یوسف، سوء و فحشا را از او دور نمود.(۵) و نیز از حضرت موسی علیه السلام حکایت می کند که (در مورد فرعون) گفت: «همانا من پناه بردم به پروردگار

۱- ۱ . سوره هود:۱۱، آیه۴۷ «ربّ إنّی أعوذ بک أن أسئلك ما لیس لی به علم».

۲- ۲ . سوره هود:۱۱، آیه۴۸ «یا نوح اهبط بسلام منّا و برکات علیك».

۳- ۳ . سوره یوسف:۱۲، آیه۲۳ «قال معاذ الله إنّه ربّی احسن مثوای».

۴- ۴ . سوره یوسف:۱۲، آیه۷۹ «معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده.».

۵- ۵ . سوره یوسف:۱۲، آیه۲۴«لنصرف عنه السّوء و الفحشاء».

خودم و پروردگار شـما از هر متکبّر و خود پسـندی که به روز جزا ایمان نیاورده باشـد(۱)». بـاز هنگامی که قوم خود را فرمان داد که گاو را ذبـح نماینـد، گفتنـد: قوله تعالی «و قالوا أتتّخـذنا هزواً». قوم موسـی به وی گفتند : «آیا ما را مسـخره کرده ای؟» حضـرت موسـی علیه السلام در جواب گفت: «من به خداوند پناه می برم از این که از زمره نادانان باشم».(۲) همچنین هنگامی که او را به قتل تهدید کردند گفت: «من به خداوند پناه می برم که اگر شـما مردم بخواهید مرا سنگسارنمایید(۳)». خداوند نیز در عوض این اسـتعاذه، دشـمنان او یعنی فرعون و فرعونیان را غرق نمود. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد و به او فرمود که بگویـد: «قل أعوذ بربّ الفلق» و نیز «قل أعوذ بربّ النّاس» یعنی (ای پیامبر) «بگو پناه می برم به پروردگار جدا کننـده ی روشـنی صبح از تـاریکی شب و پنـاه می برم به پروردگار مردم(۴)». و در قبـال این اسـتعاذه هـا، وی را از شـرّ زنان جادوگر و ساحره که در گره ها می دمیدنـد و سـحر و جادو می کردند، حفظ فرمود . آیات دیگر که در این مورد وجود دارد تمامی آن ها دلالت دارنـد بر این که همه پیامبران مأمور به اسـتعاذه بوده و دائماً و در همه اوقات در حال استعاذه بوده انـد. از آن جا که خصوصیّتی در استعاذه پیامبران، جدای از امّت آن ها وجود ندارد، این دستور شامل تمامی انسان ها می باشد.(۵)

ص: ۸۱

۱- ۱ . سوره غافر:۴۰، آیه۲۷ «إنی عذت بربّی و ربّکم من کلّ متکبّر لا یوءمن بیوم الحساب».

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۶۷ «قال أعوذ بالله أن أکون من الجاهلین.».

۳- ۳ . سوره دخان:۴۴، آیه ۲۰ «إنّی عذت بربّی و ربّکم أن ترجمون».

۴- ۴ . سوره فلق:۱۱۳، آیه ۱ و سوره ناس:۱۱۴، آیه۱.

۵- ۵ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۷ و «تفسیر ملاصدرا»، ج ۱، ص۱۳.

رکن پنجم: ما یستعاذ لأجله (آنچه باید به جهت آن استعاذه شود)

انسان علاوه بر احتیاجات ظاهری فراوانی که دارد، حوایج دیگری نیز دارد که آن ها اهمّ، بلکه علّت غایی خلقت او است. آن رسیدن به سعادت اخروی و درک فیوضات کامل الهی است. و از آنجا که راه های حصول آن نامتناهی است، احتیاجات او نیز بی حدّ و حصر خواهد بود. یعنی از طرفی محتاج به جلب تمامی خیرات و برکات و منافع و افاضه ی جمیع کمالات است. از طرفی دیگر نیازمند دفع جمیع شرور و آفات اعمّ از عقاید باطله، حوادث روزگار و مضارّ دینی و دنیوی می باشد. آدمی در سیر این مسیر به موانع و محظورات و دشمنان و راهزنان منحرف و گمراه کنندگان بسیاری برخورد می کند که بسا انسان را از جاده ی مستقیم منحرف ساخته و به پرتگاه ابدی سر نگون می گردانند. بزرگترین آن ها شیطان است که به عزّت خداوند قسم یاد کرده است که جز بندگان خالص حقّ، همه را گمراه کند. خداوند می فرماید: «إنّه لکم عدوّ مبین».(۱) چه بسیار اشخاصی را که از طریق حقّ منحرف ساخته و در تیه ضلالت و هلاکت و شقاوت و بدبختی همیشگی گرفتار کرده است. بنابر این در تمامی این موارد لازم است انسان، آنی از توجّه به حقّ غافل نشود و با استعاذه و التجا و پناه بردن به خدای قادر و توانا، در همه حال، خود را در حرز الهی مصون و محفوظ بدارد.

۱- ۱ . سوره یس:۳۶، آیه ۶۰.

فخر رازی در تشریح شروری که باید از آن ها به خداوند استعاذه نمود، می نویسد:

نیازهای انسان نامتناهی است. هیچ خیری از خیرات نیست مگر این که او محتاج به کسب آن می باشد. و هیچ شرّ و بدی نیست الّا این که نیازمند به دفع و از بین بردن آن است. پس قول «أعوذ بالله» (و استعاذه به خداوند) برای دفع جمیع شرور روحانی و جسمانی که همه آن ها امور نامتناهی هستند، سزاوار است... قول «أعوذ بالله» و استعاذه و پناه بردن به ذات احدیّت شامل سه قسم می باشد که بی حدّ و حصرند. اول آن ها جهل و نادانی است. از آن جایی که اقسام معلومات نامتناهی اند، انواع نادانی های (بشر) نیز نامتناهی است. پس بر انسان لازم است که از آن ها به درگاه الهی پناه برد. و مذاهب اهل کفر و اهل بدعت با همه کثرتشان داخل در این جمله است. دوم فسق. و از آن جایی که انواع تکالیف زیادند، قول «اعوذ بالله» شامل تمامی آن ها نیز می شود. سوم مکروهات، آفات و حوادث خوفناکی که انواع و اقسام آن ها دارای حدّ و حصری نیست و روی همین اصل استعاذه و پناه بردن به ذات باری تعالی شامل تمامی آن ها نیز می شود.(۱)

امام خمینی (ره) که موارد استعاذه را از بعد عرفانی و بر حسب مراتب و مقامات سالکان بیان می دارد، در نیازمندی انسان به استعاذه در تحصیل درجات کمال و رسیدن به سعادت که از نیازهای اساسی او محسوب می شود، می نویسد:

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۹۱ و ۹۰ و «تفسیر ملا صدرا»، ج۱، ص۲۰ و۱۹.

آن چه برای انسان مطلوب بالذّات است، بهره مندی از کمال و سعادت و خیر است که بحسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. چنان چه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش این است که کمالات نفسانی و سعادات طبیعی تحصیل کند. و این در مبادی سلوک است. و چون از این مرحله عبور کرده، و به درجاتی از مقامات روحانی و کمالات تجرّدی رسید، مقصدش عالی تر و مقصودش کامل تر می شود و به مقامات نفسانی پشت پا می زند. و بدنبال حصول کمالات قلبی و سعادات باطنی می باشد... پس سالک در هر مقامی که باشد غایت حقیقی او بالذّات حصول کمال و سعادت است. و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین، و دامی از دام های او مانع حصول است، ناچار سالک از آن شیطان و شرور و دام های او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی به حقّ تعالی پناه می برد. پس در حقیقت غایت استعاذه برای سالک ، حصول آن کمال مترقّب و سعادت مطلوب است...(1)

۱- ۱ . «آداب الصلاه»، ص۲۵۷ با تلخیص.

بخش دوم ادلّه لزوم روی کرد به استعاذه

فصل اول: دلیل عقلی بر لزوم استعاذه

ص: ۸۵

فصل اول

دلیل عقلی بر لزوم استعاذه

۱ ــ طبق صریح آیات قرآن، انسان موجودی است ضعیف(۱)، جهول(۲) و حریص(۳) که نه قدرت بر دفع شرور و مضرّات و آفات و بلیّات ارضی و سماوی، ظاهری و باطنی، و دنیوی و اُخروی دارد و نه قدرت جلب نفعی را برای خود دارد.(۴)

از طرفی آدمی در برابر شرور و مضرّات و آفات و حوادث مختلف و بی حدّ و حصر و دشمن آشکاری چون شیطان(۵)، خود را چون اسیری دست بسته و بیچاره می بیند، که یارای مقابله با آن ها را ندارد. در چنین حالتی عقل سلیم حکم می کند که به قدرت و منبع فیضی پناهنده شود تا

۱- ۱ . سوره نساء:۴، آیه۲۸ «خلق الإنسان ضعیفاً».

۲- ۲ . سوره احزاب:۳۳، آیه۷۲ «إنّه کان ظلوماً جهولاً».

۳- ۳ . سوره معارج:۷۰، آیه۱۹ «إنّ الإنسان خلق هلوعاً».

۴- ۴ . سوره فرقان:۲۵، آیه۳ «ولا یملکون لأنفسهم ضرّاً و لا نفعاً» و «صحیفه سجّادیّه»، دعای ۲۱ «الهی... لا املك لنفسی نفعاً و لا ضرّاً الّا بک».

۵- ۵ . سوره یس:۳۶، آیه ۶۰ «إنّه لکم عدوٌ مبین».

او را در مقابل این شرور و مضرّات و دشمن آشکار بیمه کند، قدرت لا یزالی که آفریننده ی آسمان و زمین بوده و قادر بر حفظ منافع انسان و بهترین وکیل است(۱) . عزیز و حکیم است(۲)، بی نیاز و غنی مطلق است(۳) . و مهربان بر مخلوقاتش.(۴)

۲ _ باید شخص مستعیذ و پناه برنده در یابد که خودش از همه جهت ممکن الوجود است و ذات خداوند ذوالجلال (مستعاذ به) واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیّات می باشد. (در حکمت و فلسفه ثابت و محقّق شده که) ممکن از حیث ذات، فقر و احتیاج محض است و همان طوری که در وجود، محتاج به وجود دهنده (موجد) است، در بقا نیز محتاج به اوست. (همان طوری که محتاج علت محدثه است، به علت مبقیه نیز نیازمند است) و باید آنْ به آن از مبدأ فیض به او افاضه ی وجود شود. همین نحو که در ذات، محتاج به اوست، در افاضه ی جمیع کمالات و نعمت های داخلی و خارجی نیز به او نیازمند می باشد. بلکه هر چه افاضات الهی به او بیشتر شود، احتیاجش نیز زیادتر می گردد. همچنان که در جلب منافع، محتاج به مبدأ لا یزال الهی است، در دفع مضارّ و شرور نیز به او نیازمند است. و لذا از این جهت باید دایماً به مبدأ فیّاض ملتجی شده و به او پناه برد. بنا بر این در همه اوقات و در همه

۱- ۱ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۸۹ «و لله ملك السّموات و الأرض و الله علی کل شی ء قدیر» و سوره نساء:۴، آیه۱۳۲ «و لله ما فی السموات و ما فی الأرض و کفی بالله وکیلاً».

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۲۰۹ «فاعْلموا أنّ الله عزیز حکیم».

۳- ۳ . سوره فاطر:۳۵، آیه۱۵ «یا أیّها الناس أنتم الفقراء إلی الله و الله هو الغنیّ الحمید».

۴- ۴ . سوره فاتحه:۱، آیه۳ «الرّحمن الرّحیم» و سوره نور:۲۴، آیه۲۰ «و أنّ الله روءف الرحیم».

احوال عقلاً استعاذه به خداوند واجب می باشد. بر انسان لازم است در همه امور زندگی و حالات مختلف به خداوند پناه برده و در دل و یا به زبان «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» بگوید.

فخرالدین رازی در بحث عقلی از ماهیّت استعاذه می فرماید:

استعاذه تمام نمی شود مگر به علم، حال و عمل. امّا علم: یعنی علم و آگاهی انسان به این که نسبت به جلب منافع دینی و دنیایی و هم چنین دفع ضررهای دینی و دنیوی ناتوان است. و این که خدای تعالی بر ایجاد همه منافع دینی و دنیوی و دفع کلّیه ضررهای دینی و دنیایی او تواناست. به طوری که غیر خدا بر دفع آن ها از چنین توانی برخوردار نیست. زمانی که چنین علم و اعتقادی در قلب حاصل شد، حالتی از آن متولّد می شود که حالت شکستگی و فروتنی است و از آن حالت، به تضرّع و خضوع برای خدا تعبیر می کنند. سپس حصول آن حالت، موجب ایجاد ویژگی دیگری در قلب، و ویژگی هم در زبان می شود. امّا ویژگی قلبی این است که انسان طالب این می شود که خداوند او را از آفات و بلاها حفظ کند؛ و او را مخصوص به افاضه خیرها و نیکویی ها بکند. و امّا ویژگی که مربوط به زبان است، این است که این معنا (جلب منافع و دفع مضرّرات) را با زبان، از خداوند مطالبه و درخواست نماید. و این طلب و در خواست، همان استعاذه است. و قول خداوند «اعوذ بالله».

وقتی این مطلب برایت معلوم گشت، روشن می شود که آن چه در استعاذه مهمّ و اساسی است، علم انسان به پروردگارش و حال (و روز)

خودش می باشد... و مادامی که انسان به عزّت ربوبیّت و ذلّت عبودیّت پی نبرد، از چنین کسی پناهندگی به خدا درست نخواهد بود که بگوید:«أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم»...

و امّا علم آدمی به حال خودش، این که به ناتوانی و کوتاهی اش در حفظ و رعایت مصالح و منافع کامل خودش پی ببرد. هم چنین بداند به فرضْ که این مصالح را به حسب چگونگی و مقدار آن ها می شناسد، لکن به دست آوردن آن ها و نگهداریشان برایش میسّر نیست. وقتی این علوم در دل انسان حاصل شد و به یقین آن را مشاهده کرد، لازم است در دلش آن حالت، که شکستگی و فروتنی نامیده می شود، ایجاد شود. و در این حال در دلش در خواست، و در زبانش لفظی که دلالت بر آن درخواست می کند، حاصل شود. و آن قول «أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» است.

آن چه که بر ناتوانی انسان در بر آوردن مصالح خودش در دنیا و آخرت دلالت دارد، این است که آن چه از آدمی صادر می شود یا عمل است و یا علم، که در هر دو مورد وی در نهایت عجز و ناتوانی است. امّا در مورد علم، چه بسیار است نیاز وی به پناهندگی به خداوند، در به دست آوردن آن و اجتناب از حصول مقابل آن (جهل). و وجوهی بر آن دلالت دارد:

دلیل اوّل: ما چه بسیار از محقّقین زیرک (و باهوش) را دیده ایم که در مدّت زندگی خود در شبه ای مانده و پاسخی برای آن نیافته اند. بلکه بر آن پافشاری کرده و گمان نموده اند که علمی یقینی و برهانی آشکار

است. سپس بعد از سپری شدن عمر آنان، کسانی آمده اند که به اشتباه در آن شبه پی برده و چگونگی فاسد بودن آن را برای مردم روشن نموده انـد. وقتی چنین چیزی از بعضـی ممکن باشـد، همانند آن از همه امکان خواهد داشت. و اگر چنین نبود در میان دانشـمندان، در ادیان و مـذهب ها اختلافی به وجود نمی آمـد. زمانی که کار چنین است، پس اگر یاری و عنایت خـدا و فضل و هـدایت و راهنمایی او نباشـد، چه کسـی توانایی بر رهایی کشتی انـدیشه اش، از موج های گمراهی ها و تاریکی ها را خواهد داشت؟!

دلیل دوّم: هرکسـی می خواهـد که دین حقّ و عقایـد و باورهای درست داشـته باشـد. هم چنین کسـی نادانی و کفر را بر خود نمی پسـندد. پس اگر کار بر اساس تلاش و خواست خود انسان باشـد، لازم می آید همه آدمیان (در دینشان) بر حقّ و راسـت گو باشـند. از آن جـایی که واقعاً چنین نیست، بلکه ما (دین داران) بر دین حقّ را در کنار کسانی که عقایـد باطل و نادرسـت دارنـد، همانند مویی سـفید در پوست گاوی سـیاه رنگ می یابیم؛ و علم پیدا می کنیم به این که راهی برای رهایی از تاریکی گمراهی ها نیست مگر به یاری و کمک خدای زمین و آسمان ها... .

... و زمانی که ثابت شـد که ابعاد نقص های انسان پایانی ندارد و هم چنین بر کمال رحمت، قدرت و حکمت خداوند پایان و نهایتی نیست، ثابت می شود که اسـتعاذه و پناه بردن به خداونـد در همه مواقع و زمان ها واجب است. به این خاطر بر ما واجب است در اوّل هر سخن و عمل و

ص: ۹۱

شروع هر لفظ و لحظه ای بگوییم: « اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم».(1)

پس در مقابل همه این شرور و مضارّی که انسان قدرت مقابله با آن ها را ندارد، عقل واجب می داند که انسان خود را تحت حمایت قدرتی قرار دهد که حافظ منافع او بوده و شرور را از او دفع نماید که آن پناهگاه هم خداوندی است که قدرت مطلقه بوده و قادر بر حفظ منافع انسان و توانا بر دفع شرور از او می باشد.

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۱، ص۷۳-۷۱ و «تفسیر ملا صدرا»، ج۱ ص۹-۷ با اندکی تفاوت.

فصل دوم: دلیل نقلی بر لزوم استعاذه

۱ _ آیات قرآن

بخش دوم / فصل دوم: دلیل نقلی بر لزوم استعاذه

فصل دوم

دلیل نقلی بر لزوم استعاذه

۱ _ آیات قرآن

آیاتی که در این زمینه وجود دارد می توان به سه قسم، تقسیم کرد:

الف _ آیاتی که استعاذه و پناهندگی به خداوند را از طرف پیامبران و اولیای الهی حکایت می کند؛ که آن بزرگواران چگونه در مشکلات، حوادث و پیش آمدهای مختلف به درگاه الهی ملتجی شده و پناه می بردند. این خود اهمیّت و لزوم استعاذه را می رساند. زیرا جایی که آن بزرگواران با آن عظمتشان، خود را در مقابل دشمن (شیاطین انسی و جنّی) ضعیف و ناچیز می دیدند، و به ناچار به قدرت مافوق بشر پناه می بردند، به طریق اُولی بر انسان های عادی در چنین مواقعی استعاذه و پناهندگی به خداوند لازم و ضروری می نماید.

استعاذه ی حضرت نوح علیه السلام به درگاه الهی، بعد از درخواستی که در مورد فرزندش داشت؛ عرضه می دارد:

ص: ۹۳

(ربّ إنّی أعوذ بک أن أسئلک ما لیس لی به علم)(۱)

«ای پروردگار من، به تو پناه می برم از چیزی که از عاقبت آن آگاه نیستم، درخواستی نمایم».

استعاذه ی حضرت یوسف علیه السلام در آن هنگام که زلیخا اتاق خلوتی تهیه کرده بود و ایشان را به آنجا آورد و خواست به طرف او برود، که عرضه می دارد:

(قال معاذ الله إنّه ربّی احسن مثوای)(۲)

«گفت پناه می برم به خداوند که او پروردگار من است و منزلت و جایگاه مرا نیکو گردانید».

و نیز هنگامی که از طرف برادرانش به وی گفته شد، قوله تعالی: «خذ احدنا مکانه» یعنی یکی از ما را به جای بنیامین نزد خود نگهدار و زندانی کن، در جواب چنین گفت:

(معاذ الله أن نأخذ إلّا من وجدنا متاعنا عنده.)(۳)

«پناه می برم به خداوند این که جز کسی را که متاع و همیان ما در جامه دان او بوده، نزد خود نگه داریم».

استعاذه ی حضرت موسی علیه السلام که (در مورد فرعون) گفت:

(إنّی عذت بربّی و ربّکم من کلّ متکبر لا یوءمن بیوم الحساب)(۴)

۱- ۱ . سوره هود:۱۱، آیه۴۷.

۲- ۲ . سوره یوسف:۱۲، آیه۲۳.

۳- ۳ . سوره یوسف:۱۲، آیه۷۹.

۴- ۴ . سوره غافر:۴۰، آیه۲۷.

«همانا من پناه بردم به پروردگار خودم و پروردگار شما از هر متکبر و خود پسندی که به روز جزا ایمان نیاورده باشد».

و باز هنگامی که قوم خود را فرمان داد که گاو را ذبح نمایند، گفتند: قوله تعالی «قالوا أتتّخذنا هزواً» قوم موسی به وی گفتند : «آیا ما را مسخره کرده ای؟» حضرت موسی علیه السلام در جواب گفت قوله تعالی:

(قال أعوذ بالله أن أکون من الجاهلین.)(۱)

«من به خداوند پناه می برم از این که از زمره نادانان باشم».

همچنین وقتی که او را به قتل، تهدید کردند گفت: قوله تعالی:

(و إنّی عذت بربّی و ربّکم أن ترجمون)(۲)

«من به خداوند پناه می برم که اگر شما مردم بخواهید مرا سنگسار نمایید».

استعاذه ی مادر مریم علیه السلام ، در مورد مریم و ذریّه اش که گفت:

(و إنّی اعیذها بک و ذریّتها من الشّیطان الرّجیم.)(۳)

«(پروردگارا) من او (مریم) و فرزندانش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو آوردم».

استعاذه ی مریم علیه السلام در آن موقعی که حضرت جبرئیل علیه السلام را در صورت بشری دید که در خلوت نزد او است، گفت:

(قالت إنّی أعوذ بالرّحمن منک إن کنت تقیّاً.)(۴)

۱- ۱ . سوره بقره:۲، آیه۶۷.

۲- ۲ . سوره دخان:۴۴، آیه۲۰.

۳- ۳ . سوره آل عمران:۳، آیه۳۶.

۴- ۴ . سوره مریم:۱۹، آیه۱۸.

«مریم گفت همانا من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر تو پرهیزگار هستی».

ب ـ آیاتی که در آن ها صریحاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور استعاذه داده شده است.

۱ ـ (و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله إنّه سمیع علیم)(۱)

«(ای پیامبر) و اگر از طرف شیطان (انسی و جنّی) وسوسه ای به تو رسد به خداوند پناه ببر که او قطعاً شنوا و دانا است».

۲ ـ (فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشّیطان الرّجیم)(۲)

«(ای پیامبر) هر زمان که بخواهی قرآن تلاوت بکنی اول از شرّ وسوسه ی شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر».

۳ ـ (و قل ربّ أعوذ بک من همزات الشّیاطین، و أعوذ بک ربّ أن یحضرون)(۳)

«(ای پیامبر) بگو پروردگارا من از وسوسه و فریب شیاطین(انس و جنّ) به سوی تو پناه می آورم و به تو پناه می برم از این که شیاطین در مجلسم حضور یابند».

۴ ـ (قل أعوذ بربّ الفلق...)(۴)

«بگو پناه می برم به پروردگار فروزنده ی صبح».

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰.

۲- ۲ . سوره نحل:۱۶، آیه۹۸.

۳- ۳ . سوره موءمنون:۲۳، آیه ۹۷و۹۸.

۴- ۴ . سوره فلق:۱۱۳، آیه۱.

۵ _ (قل أعوذ بربّ الناس...)(۱)

«بگو پناه می برم به پروردگار مردم».

ج _ آیاتی که نتیجه ی چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و پناه بردن به خداوند را، سعادت و رستگاری انسان می داند.

۱ _ (...و من یعتصم بالله فقد هدی إلی صراط مستقیم)(۲)

« و هر کس به خداوند تمسّک جوید به تحقیق به راه راست هدایت یافته است».

۲ (فأمّا الّذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمه منه و فضل و یهدیهم إلیه صراطاً مستقیماً)(۳)

«پس آنان را که به خدا گرویدند و به او متوسل شدند، بزودی به جایگاه رحمت و فضل خود (بهشت ابدی) در آورده و به راه راست (راه کمال و سعادت) رهبری نماید».

البته در این دو آیه، مادّه ی «عوذ» نیست؛ لکن مادّه ی «عصم» با آن، از جهت پناهندگی هم معنی می باشد و معنای مورد نظر ما را افاده می کند.

مجموع این آیات دلالت دارند بر این که انبیا و اولیای الهی همیشه و در همه حال، از شرّ شیاطین انس و جنّ، به خداوند عزّ و جلّ پناهنده می شدند. و از آن جا که بر استعاذه آن بزرگواران ویژگی خاصّی نیست تا آنان را از سایر مردم متمایز گرداند، این آیات دلالت می کنند بر این که بر

۱- ۱ . سوره ناس:۱۱۴، آیه۱.

۲- ۲ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۰۱.

۳- ۳ . سوره نساء:۴، آیه۱۷۵.

تمام انسان ها استعاذه ی به خداوند، در مقابل شرور و مضرّات و بخصوص شیاطین، ضرورت دارد.

فخر رازی در استعاذه به هنگام قرائت قرآن، در این مورد که استعاذه و مصونیّت از وسوسه ی شیطان مربوط به پیامبران نبوده، بلکه شامل همه ی انسان ها می شود؛ در ذیل آیه ۹۸سوره ی مبارکه نحل می نویسد:

مسأله اوّل: سعی و تلاش شیطان این است که در دل، حتّی در دل انبیا القای وسوسه نماید به دلیل فرمایش الهی: «و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که هر گاه آرزو می کرد (و برای پیش برد اهداف الهی خود طرحی می ریخت) شیطان در(طرح و) آرزوی او، وسوسه هایی را القا می کرد».(۱) استعاذه ی به خداوند مانع از القای وسوسه، از طرف شیطان است . به دلیل فرموده خداوند: «چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خطوری به دل رسد، همان لحظه خدا را به یاد آورند و بصیرت و بینایی پیدا کنند»(۲). به همین سبب خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش دستور داده است که هنگام قرائت (قرآن) استعاذه بکند؛ تا این که آن قرائت از وسوسه ی شیطان در امان بماند.

مسأله دوّم: فرموده خداوند: «فإذا قرأت القران» خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد، الّا این که منظور از آن، همه انسان ها است. زیرا وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قرائت قرآن به استعاذه نیازمند باشد، غیر پیامبر

۱- ۱ . سوره حج:۲۲، آیه۵۲.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه۲۰۱.

(بقیه ی انسان ها) به طریق اُولی به آن نیازمند خواهند بود.(۱)

در مورد این که استعاذه نه تنها در قرائت قرآن، بلکه در همه امور و حالات زندگی لازم است، در ذیل آیه ۲۰۰ سوره ی مبارکه ی اعراف می نویسد:

اگر چه خداوند این خطاب را به پیامبرش اختصاص داده است، الّا این که آن تأدیب و (آموزشی) عمومی برای همه ی مکلّفین است. زیرا استعاذه و پناه بردن به خداوند... لطفی است که مانع از تأثیر وسوسه های شیطان است. و به همین دلیل است که خداوند فرمود: «(ای پیامبر) هر زمان که بخواهی قرآن تلاوت بکنی اوّل از شرّ وسوسه ی شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر، همانا شیطان هرگز بر کسی که به خداوند ایمان آورده و بر او توکّل و اعتماد کند، تسلّطی نخواهد داشت».(۲) زمانی که با دلیل و تصریح قرآن ثابت شود برای این استعاذه در دفع وسوسه های شیطان تأثیری وجود دارد، مواظبت بر آن در بیشتر حالات (زندگی) واجب خواهد بود.(۳)

بنابر این گرچه از آیه ی ۹۸ سوره مبارکه نحل این طور به دست می آید که گفتن «استعاذه» در موقع قرائت قرآن مورد دارد، لکن از آیه ی ۲۰۰ سوره اعراف و آیه ۳۶ سوره فصّلت استفاده می شود که در همه اوقات و احوال گوناگون زندگی مورد دارد. همچنین اگر چه خداوند در این آیات دستور

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۷، ص۲۶۸و۲۶۹.

۲- ۲ . سوره نحل:۱۶، آیه۹۸و۹۹.

۳- ۳ . «تفسیر کبیر»، ج۵، ص۴۳۶.

استعاذه را فقط به پیامبر خود داده است، ولی امّت آن حضرت هم از باب تبعیّت از آن بزرگوار، مشمول این خطاب الهی خواهند بود.

۲ _ اخبار و احادیث پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام در مورد استعاذه

روایات رسیده از معصومین علیهم السلام در باب استعاذه فراوان می باشد که در زیر ، تحت سه عنوان به نمونه ای از آن ها اشاره می کنیم.

الف) روایاتی که در آن ها به استعاذه امر و یا ترغیب شده است:

۱ _ قال الصادق علیه السلام : إغلقوا أبواب المعصیه بالإستعاذه و افتحوا أبواب الطّاعه بالتّسمیه.(۱)

« با استعاذه و پناه بردن به خدا درهای گناه را ببندید و با بردن نام خدا (بسم الله) درهای اطاعت (و بندگی) را باز کنید».

۲ _ قال أمیر الموءمنین علیه السلام : إذا وسوس الشّیطان إلی أحدکم فلیستعذ بالله و لیقل: «آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدّین.»(۲)

زمانی که شیطان یکی از شما را وسوسه کند، پس باید (از شرّ او) به خدا پناه ببرد و بگوید: «آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدّین».

۳ _ قال أمیر الموءمنین علیه السلام : من اعتصم بالله لم یضرّه شیطان.(۳)

«هر که به خداوند پناه جوید، شیطان زیانش نرساند».

۱- ۱ . «بحار الأنوار»، ج۸۹، ص۲۱۶، ح۲۴ و ج ۹۰، ص۳۱۳ و ج ۹۲، ص۱۹۵.
۲- ۲ . «نور الثقلین»، ج۲، ص ۱۱۱.
۳- ۳ . غررالحکم، شماره ۸۷۰۸.

۴ ـ قال الباقر علیه السلام : من توکّل علی الله لا یغلب و من إعتصم بالله لا یهزم.(۱)

«هر کس بر خدا توکّل کند مغلوب نگردد و هر که به خدا پناه آورد شکست نخورد».

۵ ـ قال النبی صلی الله علیه و آله یقول الله عزّوجلّ: «... و ما من مخلوق یعتصم بی دون خلقی إلّا ضمنت السّماوات و الأرض رزقه، فإن سألنی أعطیته و إنْ دعانی أجبته، و إنْ استغفرنی غفرتُ له».(۲)

«... و هیچ مخلوقی نیست که به من متمسّک شود نه به آفریده هایم، مگر اینکه آسمان ها و زمین را وسیله ی تهیه ی رزق و روزی او قرار می دهم. اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم، و اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم، و اگر از من طلب آمرزش کند او را بیامرزم».

روایات دیگری که در این مضمون وارد شده است که در آن ها ائمه معصومین علیهم السلام موءمنین را در مقابله با شرّ شیاطین و حوادث روزگار و مشکلات زندگی، به استعاذه و پناه بردن به خدا و استمداد از آن مبدأ فیض ازلی فرا می خوانند.

ب) روایاتی که در آن ها استعاذه، به صورت دعا و درخواست از درگاه الهی وارد شده است:

۱ ـ «معاویه بن وهب می گوید که شبی یکی از پسران امام صادق علیه السلام نزد

۱- ۱ . «مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار»، ص ۲۰ و «بحار الأنوار»، ج ۶۸، ص ۱۵۱ ، ح ۵۱.

۲- ۲ . «مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار»، ص ۲۰ و «بحار الأنوار»، ج۶۵، ص ۱۴۳ ح ۴۰ و ج۶۸، ص ۱۵۵.

آن حضـرت آمـد و گفت: پدر جان من می خواهم بخوابم، به او فرمود: ای فرزندم ! بگو: «أشـهد أن لا إله إلا الله و انّ محمّداً عبده و رسوله» پناه می برم به بزرگی خدا و پناه می برم به عزّت خدا و پناه می برم به قدرت خدا و پناه می برم به جلال خدا و پناه می برم به سلطان خدا، همانا خدا به هر چیز تواناست، و پناه می برم به بخشش خدا و پناه می برم به آمرزش خدا و پناه می برم به رحمت خدا، از شـرّ هر گزنده و کشـنده و از شـرّ هر جاندار کوچک و بزرگ، در شب و یا روز، از شـرّ بدکاران جنّ و انس و از شرّ بدکاران عرب و عجم و از شرّ صاعقه های سوزان و سرما، اللّهمّ صل علی محمّد عبدک و رسولک».(۱)

۲ ـ مفضّل بن عمر می گویـد که امـام صادق علیه السـلام به من فرمود: «اگر بتوانی که هیـچ شبی نخوابی مگر اینکه به یازده جمله خود را در پناه خـدا در آوری (این کار بکن). گفتم آن ها را به من بفرماییـد، فرمود: بگو: «أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقـدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسـلطان الله و أعوذ بجمال الله و أعوذ بـدفع الله و أعوذ بمنع الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ بملک الله و أعوذ بوجه الله و أعوذ برسول الله صلی الله علیه و آله من شرّ ما

۱ - ۱ . « اصول کافی»، ج۲، ص۵۳۷ باب الدعا عند النوم و الإنتباه، ح۸... عن معاویه بن وهب عن أبی عبد اللّه علیه السـلام أنّه أتـاه ابن له لیله فقـال له: یا أبه اریـد أنْ أنام، فقال: یا بنی قل: «أشـهد أن لا إله إلا اللّه و أنّ محمـداً صـلی الله علیه و آله عبـده و رسوله، أعوذ بعظمه الله و أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقـدره اللّه و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسـلطان الله؛ إنّ الله علی کل شـی ءٍ قـدیر و أعوذ بعفو اللّه و أعوذ بغفران الله و أعوذ برحمه الله، من شـرّ السّامّه و الهامّه و من شرّ کلّ دابّه صغیره أو کبیره بلیل أو نهار و من شرّ فسقه الجنّ و الإنس و من شرّ فسقه العرب و العجم و من شرّ الصّواعق و البرد اللّهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک.».

خلق و برأ و ذرأ». و پناه گیر بدان هر وقت که بخواهی».(۱)

ج) روایاتی که از پناه بردن به غیر خداوند نهی کرده است.

۱ ـ عن أبی عبد الله علیه السلام قال: اوحی الله عزّ و جلّ الی داود علیه السلام ... و ما اعتصم عبد من عبادی بأحد من خلقی، عرفت ذلک من نیّته الّا قطعت أسباب السّماوات و الأرض من یدیه وأسختُّ الأرض من تحته و لم اُبال بأیّ وادٍ هلک.(۲)

« و هیچ کدام از بندگانم به دیگری پناهنده نشود که من بدانم قصدش همین است، جز آنکه همه ی وسائل آسمانی و زمینی را از او بگیرم و زمین را از زیر پایش بکشم و باک ندارم به چه وادی نابود شود».

۲ ـ عن موسی بن جعفر عن ابیه جعفربن محمد عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یقول الله عزّ و جلّ ما من مخلوق یعتصم بمخلوق دونی إلّا قطعت به أسباب السّماوات و أسباب الأرض من دونه فإن سألنی لم أعطه و إن دعانی لم أجبه...(۳)

۱- ۱ . «اصول کافی»، ج۲، ص۵۳۷ باب الدعا عند النوم و الإنتباه، ح۹... عن مفضّل بن عمر قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام : إن اسْتطعت أنْ لاـ تبیت لیلةً حتی تعوّذ بأحد عشر حرفاً. قلت: أخبرنی بها، قال: قل: «أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسلطان الله و أعوذ بجمال الله و أعوذ بدفع الله و أعوذ بمنع الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ بملک الله و أعوذ بوجه الله و أعوذ برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من شرّ ما خلق و برأ و ذرأ.» و تعوّذ به کلمّا شئت..

۲- ۲ . «اصول کافی»، ج ۲، ص۶۳ باب التّفویض الی الله و التّوکّل علیه.

۳- ۳ . «مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار»، ص ۲۰ و «بحار الأنوار»، ج۶۵، ص۱۴۳ ح ۴۰ و ج۶۸، ص۱۵۵.

«... هیچ بنده ای از بندگانم به مخلوقی از مخلوقاتم پناهنده نشود مگر اینکه اسباب وآلات آسمان و زمین را از او قطع می کنم، پس اگر از من چیزی بخواهد به او عطا نمی کنم، و اگر مرا بخواند اجابتش نمی کنم....»

۳ ــ قال الجواد علیه السلام :.. ومن انقطع الی غیر الله وکله الله الیه.(۱)

...کسی که به غیر خدا رو کند خداوند او را (به همان غیر) واگذارد.

از مجموع روایات وارده در این زمینه (که به نمونه ای از آن ها اشاره شد) بر می آید که استعاذه و پناهندگی به درگاه الهی در مشکلات امور زندگی و از شرّ شیاطین، مورد تأکید شارع مقدّس بوده، و رو کردن و پناهنده شدن به غیر خدا نیز مورد سرزنش واقع شده است.

بنابراین از مجموع ادلّه عقلی و نقلی (آیات قرآنی و روایات) ثابت می شود که استعاذه بر انسان لازم است. او مأمور به استعاذه و پناهندگی به خداوند بوده و در همه ی اوقات و همه ی حالات و موارد زندگی لازم است، برای حفظ و مصونیّت از شرّ شیطان و رهایی از وسوسه های او به حصن حصین و دژ محکم و استوار پروردگار یگانه پناهنده شود.

ص: ۱۰۴

۱- ۱ . «بحار الانوار»، ج۶۸، ص۱۵۵.

فصل سوم: احکام فقهی استعاذه

اشاره

بخش دوم / فصل سوم: احکام فقهی استعاذه

فصل سوم

احکام فقهی استعاذه

اگر چه علمـای اعلاـم (فقها و مفسّـِرین) احکام اسـتعاذه را در مبحث قرائت نماز و همچنین در مباحث مربوط به آداب تلاوت قرآن مطرح نموده اند، لکن با بیان آن حکم استعاذه در سایر موارد نیز روشن می شود.

نظر علمای اهل سنت:

فخر رازی می نویسد:

المسأله الرّابعه: مذهب عطاء: أنّه تجب الإستعاذه عند قراءه القرآن سواء کانت القرآن فی الصّلاه أو غیرها، و سایر الفقهاء إتّفقوا علی أنّه لیس کذلک، لأنّه لا خلاف بینهم أنّه إن لم یتعوّذ قبل القراءه فی الصّلاه، فصلاته ماضیه، و کذلک حال القراءه فی غیر الصّلاه، لکن

ص: ۱۰۵

حال القراءه فی الصّلاه آکد.(۱)

(بنابر) مذهب عطاء: استعاذه به هنگام قرائت قرآن، چه در نماز و چه در غیر نماز واجب است. و بقیه ی فقها بر عدم وجوب آن اتفاق دارند. زیرا اختلافی در میان آن ها نیست که اگر در نماز، قبل از قرائت، استعاذه نکرد نمازش صحیح است. همچنین است حال قرائت در غیر نماز، لکن در قرائت نماز موءکّد است.

قرطبی از مفسّرین اهل سنت می نویسد:

دوّم: قول جمهور فقها این است که این امر (امر به استعاذه)، امر به استحباب است به هنگام قرائت در غیر نماز. و (لکن) در استعاذه ی در (قرائت) نماز اختلاف کرده اند. نقاش از عطا حکایت می کند که استعاذه واجب است و ابن سیرین و نخعی و گروهی در همه ی رکعات نماز استعاذه می کنند و در استعاذه نمودن، امر خداوند را به صورت عموم امتثال می کنند، و ابو حنیفه و شافعی در رکعت اول استعاذه می کنند و نظرشان بر این است که همه ی قرائت نماز، یک قرائت است. و مالک در نماز واجب (یومیه) استعاذه را لازم نمی داند و نظرش بر این است که فقط در نمازهای ماه رمضان باید استعاذه کرد.(۲)

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۷، ص۲۶۹.

۲- ۲ . «الجامع لأحکام القرآن»، ج۱، ص۸۶ (المسأله) الثانیه: هذا الأمر علی الندب فی قول الجمهور فی کل قراءه فی غیر الصّلاه. و اختلفوا فیه فی الصّلاه. حکی النقاش عن عطاء: أنّ الإستعاذه واجبه. و ابن سیرین و النخعی و قوم یتعوّذون فی الصّلاه کلّ رکعه و یمتثّلون أمر الله فی الإستعاذه علی العموم، و ابو حنیفه و الشافعی یتعوّذون فی الرّکعه الاولی من الصّلاه و یریان قراءه الصّلاه کلّها کقراءه واحده. و مالک لا یری التعوّذ فی الصّلاه المفروضه و یراه فی قیام رمضان.

ابی زکریا ابن شرف النّووی می نویسد:

ثمّ إن التعوّذ مستحبّ و لیس بواجب و هو مستحب لکل قارئ، کان فی الصّلاه أو فی غیرها و یستحبّ فی الصّلاه فی کلّ رکعه علی الصّحیح من الوجهین عند اصحابنا و علی الوجه الثّانی إنما یستحبّ فی الرّکعه الاولی فإن ترکه أتی به فی الثانیه...(۱)

همانا استعاذه مستحب بوده و واجب نیست. و استحباب آن برای هر قرائت کننده می باشد، چه در نماز باشد و یا در غیر نماز. به نظر اصحاب ما بنابر وجه صحیح استعاذه در نماز، در همه رکعات مستحب می باشد. بنابر وجه دوم، در رکعت اول مستحب است ؛ و اگر آن را (در رکعت اول) ترک کرد، در رکعت دوم به جای می آورد.

شیخ طوسی (ره)(۲) و علّامه حلی (ره)(۳) نیز قول به استحباب استعاذه را از ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری، اوزاعی، احمد و اسحاق نقل کرده اند.

بنابر این به عقیده ی اکثر فقهای اهل سنت، پیش از قرائت حمد در نماز و همچنین به هنگام قرائت قرآن قبل از شروع به تلاوت، استعاذه و پناه بردن به خداوند از شرّ شیطان رجیم مستحبّ است. لکن در قرائت نماز اختلاف دارند که آیا استحباب استعاذه فقط در رکعت اوّل است یا

۱- ۱ . «التبیان فی آداب حمله القرآن»، ص۸۱.

۲- ۲ . «الخلاف»، ج۱، ص۳۲۴.

۳- ۳ . «تذکره الفقهاء»،ج۱، ص۱۲۷.

در هر رکعتی که قرائت می کند؟ ابو حنیفه و شافعی استحباب استعاذه را فقط در رکعت اوّل می دانند.

آرای علمای شیعه

شیخ طوسی در کتاب «خلاف» می نویسد:

مسأله ۷۶ _ استحباب التعوّذ قبل القراءه: یستحبّ أن یتعوّذ قبل القراءه(۱)... التعوّذ مستحبّ فی أوّل رکعه(۲) دون ماعداها.

« استعاذه نمودن قبل از قرائت (نماز) مستحبّ است... استعاذه فقط در رکعت اوّل مستحبّ است نه در بقیّه ی رکعات».

در کتاب «مبسوط» می فرماید:

... ثمّ یتعوّذ بالله من الشّیطان الرّجیم... و ینبغی أن یکون التعوّذ قبل القراءه فی أوّل الرّکعه لا غیر، و لیس بمسنون بعد القراءه و لا تکراره فی کلّ رکعه قبل القراءه، و من ترک التعوّذ لم یکن علیه شی ء...(۳)

سپس به خداوند استعاذه می کند از شرّ شیطان رانده شده... و سزاوار است که استعاذه فقط قبل از قرائت رکعت اول باشد نه غیر آن، و (استعاذه) بعد از قرائت و همچنین تکرار آن در هر رکعت مستحبّ نیست، و کسی که استعاذه را ترک کند، چیزی بر عهده اش نیست (نمازش صحیح است)...

۱- ۱ . «الخلاف»، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲- ۲ . «الخلاف»، ج ۱، ص ۳۲۶، مسأله ۷۸.

۳- ۳ . «المبسوط»، ج ۱، ص ۱۰۴.

علّامه حلی در کتاب «تحریر الاحکام» می فرماید:

یستحبّ بعد التّوجّه، التعوّذ بالله من الشّیطان أمام القراءه فی الفرائض و النّوافل... قال الشّیخ و یستحبّ الإسرار به. التعوّذ مستحبّ فی أوّل رکعه من الصّلاه خاصّه و لا یستحبّ فی الباقی.(۱)

(نمازگزار) در نمازهای واجب و نافله، مستحبّ است بعد از توجّه (به نماز) پیش از قرائت از شرّ شیطان به خداوند استعاذه نماید.... شیخ طوسی گفته است: «و مستحبّ است آهسته گفته شود». استعاذه فقط در رکعت اول نماز مستحبّ است و در بقیّه ی رکعات مستحبّ نیست.

شهید اول در کتاب «ذکری الشّیعه فی احکام الشریعه» می نویسد:

النّظر الثّانی ــ فی سنن القراءه فمنها: الاستعاذه قبل القراءه فی رکعه الاولی خاصّه من کلّ صلاه... و للشّیخ أبی علی ابن الشّیخ أبی جعفر الطوسی قول بوجوب الاستعاذه للأمر به، و هو غریب، لأنّ الأمر هنا للندب بالاتّفاق و نقل فیه والده فی الخلاف الإجماع منّا.(۲)

در مستحبّات قرائت از جمله آن ها: استعاذه نمودن قبل از قرائت در رکعت اول هر نمازی است فقط... و شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی قائل به وجوب استعاذه است؛ به خاطر وجود امر به آن، و این قول غریبی است. زیرا به اتفاق (فقهاء) امر در این جا برای ندب و استحباب می باشد. و پدرش (شیخ طوسی) در کتاب خلاف در این مورد (استحباب استعاذه) نقل اجماع نموده است.

۱- ۱ . «تحریر الأحکام الشّرعیّه»، ج۱، ص۳۸.

۲- ۲ . «ذکری الشیعه فی احکام الشریعه»، ج۳، ص۳۲۹و ۳۳۱.

قریب به این مضمون را در کتاب «البیان»(1) ذکر کرده است.

صاحب جواهر الکلام، از فقهای سلف بر استحباب استعاذه نقل اجماع می کند و قول به وجوب آن را که از فرزند شیخ طوسی نقل شده است، شاذّ می داند:

همچنین (برای نمازگزار) استعاذه نمودن پیش از قرائت مستحب است، به دلیل اجماعی که در کتب المنتهی و ذکری و کشف اللّثام نقل شده، و ازکتب الخلاف و فوائد الملیّه و بحار حکایت اجماع شده است. بلکه در مجمع البیان در این مورد نفی خلاف شده است. و آن (اجماع) با وجود بعضی نصوص (قرآنی) و بعضی روایات، در حمل امر موجود در آیه به استحباب، حجّت و دلیل می باشد. پس آن چه که از ابو علی فرزند شیخ در قول به وجوب استعاذه وارد شده است، شاذّ و غریب می باشد.(2)

صاحب تفسیر شاهی (آیات الأحکام) در ذیل آیه ی ۹۸ سوره ی نحل می نویسد:

و مخفی نماند که ظاهر آیت مذکوره دالّ است بر آن که استعاذه واجب است در قرائت نماز و غیر نماز. چنان که از بعض اصحاب ما منقول است. اگر چه اکثر اصحاب بر آنند که مستحب است؛ بنابر اصالت

۱- ۱ . «البیان»، ص ۱۶۰.

۲- ۲ . «جواهر الکلام»، ج۹، ص۴۲۰ «و یستحبّ أیضاً أن یتعوّذ أمام القراءه اجماعاً فی المنتهی و الذّکری و کشف اللّثام و المحکی عن الخلاف و الفوائد الملیّه و البحار، بل عن مجمع البیان نفی الخلاف فیه و هو مع بعض النصوص الحجه فی حمل الأمر فی الآیه و البعض الاخر من النّص علی الإستحباب، فما عن ابی علی ولد الشّیخ من القول بالوجوب شاذّ و غریب».

برائت ذمه، و این محل نظر است... و باید دانست که استحباب استعاذه نزد اصحاب ما در رکعت اوّلی است از نماز نه باقی رکعات، و از سنن قرائت است نه از سنن نماز، و آهسته خواندن استعاذه مستحب است در همه ی نمازها به اجماع علما.(۱)

مصحّح همین تفسیر، مرحوم اشراقی در پاورقی ذیل مطلب فوق الذّکر می نویسد:

ظاهر آیه ی شریفه، امر به استعاذه عند قراءه القرآن به عنوان وجوب است؛ خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز، خواه از روی مصحف بخواند یا از حفظ. و دلیلی بر صرف امر وجوبی از ظاهرش بر استحباب ثابت نشده؛ مگر آن چه به نظرم می آید و آن این است که امر به استعاذه مولوی نیست، بلکه امر ارشادی است و امر ارشادی را چندان دلالت بر وجوب نیست. به طوری که عدم امتثال موجب عصیان و گناه کبیره باشد، از جهت این که ارشاد اگر به مستقلّات عقل بوده، آن وقت لازم الاتّباع است؛ از جهت کشف از آن چه عقل و وجدان حاکم به آن است. و اما اگر از برای ارشاد به مفاسدی که شخص می تواند بدون آن خلاص، و دچار به آن مفاسد نشود، وجوب آن معلوم نیست. و از این قبیل است امر استعاذه ی از شیطان. زیرا شخص مکلّفِ قادرِ مختار می تواند اتّباع تکالیف الهی نموده، با امتثال اوامر و انتهای از نواحی ، از فریب شیطان نجات یابد هر چند احتیاج به لطف یزدان در همه حالات بسیار است. پس عدم امتثال به چنین امر ارشادی موجب عصیان

۱- ۱ . «تفسیر شاهی»، ج۱، ص۱۹۲و۱۹۳.

نباشـد. و ارشادی بودن این قبیل اوامر واضـح و آشـکار است. خصوصاً در این آیه ی شـریفه چنان چه می فرماید: «إنه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا و علی ربّهم یتوکّلون إنّما سـلطانه علی الّذین یتولّونه و الّذین هم به یشـرکون».(۱) پس قول به وجوبِ گفتن اسـتعاذه خالی از وجه است. و لعلّ عـدم قول فقها به وجوب اسـتعاذه، با وجود صـراحت امر در قرآن به گفتن اسـتعاذه و خواستن پناه از شرّ شیطان رجیم، با دعوی اجماع به عدم وجوب آن از این جهت بوده است...

هم چنین سایر فقها و مفسـرین از جمله قطب الـدّین راوندی(۲) و ابـو الفتوح رازی(۳) هم در این مورد بیانـاتی دارنـد که ذکر همه آن ها موجب اطاله کلام می شود

بـا جمع بنـدی نظریـات اسـاطین فنّ، (بـا عـدم اعتنـا به قول شاذّ وجوب اسـتعاذه) اسـتحباب اسـتعاذه به هنگام قرائت قرآن و در رکعت اوّل نماز، پیش از قرائت حمـد متعیّن است . با در نظر گرفتن عقیده ی علمای اهل سـنّت، نتیجه این می شود که قول به اسـتحباب اسـتعاذه و پناه بردن به خداوند به هنگام قرائت قرآن، اجماعی فریقین امامیّه و اهل سـنّت است. استحباب استعاذه در نماز ، آن هم در رکعت اوّل اجماعی فقهای امامیّه می باشد. لکن علمای اهل سنّت در استحباب استعاذه در رکعت اوّل یا همه ی رکعات اختلاف نظر دارند.

۱- ۱ . سوره نحل:۱۶، آیه۹۹و ۱۰۰.

۲- ۲ . «فقه القرآن»، ج۱، آیه۱۱۸.

۳- ۳ . «روض الجنان و روح الجنان»، ج۱۲، ص ۹۰.

همچنین امر به استعاذه ی از شیطان، امری ارشادی می باشد؛ از قبیل امر و نهی پزشک به مریض، در مصرف دارو و پرهیز از بعضی خوردنی ها، جهت رعایت حال خود است؛ که استعمال آن موجب بهبودی اش می شود. در صورت مصرف این ها حال وی به وخامت گراییده و بهبودی اش با مشکل مواجه خواهد شد. همچنین است حال استعاذه، که با امتثال امر خدا و پناه بردن به پناهگاه محکم الهی می تواند خود را از مهلکات مختلف و افتادن در دام های گوناگون شقاوت و بدبختی نجات دهد.

و نیز از این حکم استفاده می شود که استعاذه شامل تمامی موارد مربوط به امور زندگی آدمی می شود. زیرا وقتی که در مثل قرائت قرآن و نماز که خود در واقع نزدیکی به خداوند و ارتباط با او است، استعاذه لازم است، در حالات و زمینه های دیگر، که این رابطه کم رنگ بوده و زمینه ی نفوذ و وسوسه شیطان آماده تر است، به طریق اُولی استعاذه ضرورت خواهد داشت.

بخش سومّ نقش و اثر استعاذه در زندگی انسان

مقدّمه

ص: ۱۱۵

مقدّمه

قبـل از این که به بحث این بخش وارد شویم مطلبی را به عنوان مقـدّمه از «تفسـیر المیزان» می آوریم. علامه طباطبایی (ره) می نویسد:

تنها وسیله ای که می توان به کمک آن صفات باطنی را اصلاح کرد و ملکات فاضله ی اخلاقی را تحصیل و صفحه ی دل را از آلودگی اخلاق زشت پاک کرد، تمرین و تکرار اعمال صالحه ی متناسب با صفات اخلاقی است، زیرا بر اثر تکرار عمل در هر مورد صور علمی خاصّی در روح انسان نقش می بنـدد و بر اثر تراکم به جایی می رسد که اثر آن غیر قابل زوال می شود؛ یا به آسانی زایل نخواهد شد... راه تحصیل ملکات فاضله ی اخلاق یکی از دو راه است:

اوّل _ از راه توجّه داشتن به منافع و آثار دنیوی آن ها...

دوّم _ از راه فواید اخروی...

راه سوّمی نیز برای اصـلاح اخلاق در قرآن مجید دیده می شود که در هیچ یک از کتب آسـمانی و تعلیمات انبیا که به دسـت ما رسـیده، وجود نـدارد؛ و در هیـچ یک از آ ثار فکری حکمای الهی نیز دیـده نمی شود، و آن چنین است که انسان را از نظر روحی و علمی طوری تربیت کنند و

چنان علوم و معارفی در وجود او بپرورانند که با وجود آن، موضوعی برای رذایل اخلاقی باقی نماند. و به عبارت دیگر ریشه ی رذایل اخلاقی سوزانده شود، نه این که در صدد معالجه و مبارزه با آن برآیند.

مثلاً:...خداوند کراراً در آیات قرآن مجید فرموده: «مالکیّت مال خداست»و «مالکیّت هر چه در آسمان ها و زمین است از آن خداست» و «آن چه در آسمان ها و زمین است مال اوست». البته کسی که به حقیقت این گونه مالکیّت ها واقف باشد و بداند هیچ یک از موجودات از خود استقلالی ندارند و در هیچ قسمت، از ذات مقدّس او مستغنی نیستند، و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آن چه مربوط به ذات اوست، می باشد؛ و به این حقیقت ایمان قطعی داشته باشد، در نظر چنین کسی تمام موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال، از درجه استقلال می افتند. واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع یا خوف و رجایی نسبت به دیگری پیدا کند، یا از غیر خدا لذّت ببرد، یا بر غیر او تکیه کند، یا کار خود را به دیگری واگذارد. او جز حقّ نمی خواهد و جز خدا نمی جوید؛ خدایی که ذات مقدّسش باقی و همه چیز فانی می شوند. او از «باطل» یعنی آن چه غیر خداست و در مقابل ذات حقّ ارزشی ندارد گریزان است...

روش انبیا مبتنی بر عقاید معمولی دینی و ایمان به ثواب و جزا در مقابل تکالیف است، و روش حکمای اخلاقی متکی به آثار اجتماعی صفات، و خوب و بد آن ها از نظر نوع مردم است، ولی این روش سوم بر اساس توحید خالص و کاملی که از مختصّات اسلام است، قرار دارد....

ص: ۱۱۸

تفاوت این سه مکتب تربیتی حکما و شرایع گذشته و اسلام، تفاوت مرحله پایین و متوسط و عالی است و فاصله ی زیادی در میان آن ها وجود دارد. مکتب اوّل دعوت به حقّ اجتماعی می کند، در حالی که مکتب دوّم دعوت به حقّ واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت اخروی است، می نماید؛ ولی مکتب سوّم دعوتش به حقّ مطلق، یعنی خداست. و اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار می دهد. نتیجه ی آن هم عبودیت و بندگی خالص است..(۱)

در بحثی تحت عنوان «قانون و اخلاق کریمه و توحید» می نویسد:

هیچ قانونی به ثمر نمی رسد مگر به وسیله ی ایمانی که آن ایمان هم به وسیله اخلاق کریمه حفظ، و آن اخلاق هم به وسیله ی توحید ضمانت شود بنابراین توحید، اصلی است که درخت سعادت آدمی را رشد داده و شاخ و برگ اخلاق کریمه را در آن می رویاند؛ و آن شاخه ها را هم بارور ساخته، جامعه بشری را از آن میوه های گران بها بهره مند می سازد، هم چنان که فرمود:)ألم تر کیف ضرب الله مثلاً ـ کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السّماء توءتی اُکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب الله الامثال للنّاس لعلّهم یتذکّرون و مثل کلمه خبیثه اجتثّت من فوق الارض ما لها من قرار)(۲)

و ایمان به خدا را چون درختی معرفی کرد که دارای ریشه است که قطعاً همان توحید است. و نیز دارای خوردنی ها معرفی کرد که هر آنی به اذن

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۱، ص۳۶۱-۳۵۴.

۲- ۲ . سوره ابراهیم:۱۴، آیات۲۴-۲۶.

پروردگـارش میوه هـایش را می دهـد، و آن میوه هـا عمـل صالحنـد، و نیز دارای شـاخه هـایی معرفی نمود که لاـ محاله همان اخلاق نیکو از قبیل تقوی و عفّت و معرفت و شجاعت و عدالت و رحمت و نظایر آن است.

آن گاه در آیه دیگری در باره کلمه ی طیّب چنین فرموده:

(إلیه یصعد الکلم الطّیّب و العمل الصّالح یرفعه)(۱)

سعادت صـعود به سوی خدای تعالی و تقرّب به درگاه او را تنها مخصوص کلمه های طیّب نموده که همان اعتقاد حقّ است. و عمل شایسـته و مناسب آن را (که همان عمل صالح است) کمک کار آن قرار داده است... سـنن و قوانین اجتماع هیچ وقت از گزند تخلّف و بطلان ایمن نمی شود، مگر این که بر اساس فضایل اخلاقی و شـرافت انسانیت تأسـیس شده، و پشـتوانه اش دل های مردم باشد.

این فضایـل اخلاـقی هم به تنهـایی در تـأمین سـعادت اجتماع و سوق انسان به سوی عمل صالـح کافی نیست، مگر وقتی که بر اساس توحید تکیه داشته باشد، و مردم ایمان داشته باشند به این که عالم که انسان جزئی از آن است آفریدگار و معبودی دارد یکتا و ازلی و سـرمدی که هیـچ چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و قـدرتش مقهور هیـچ قدرتی نمی شود، خدایی است که همه اشـیاء را بر کامل ترین نظام آفریده، بدون این که به یکی از آن ها احتیاج داشته باشد، و به زودی خلایق را به سوی خود باز گردانیـده، به حسابشان می رسـد؛ نیکو کار را به احسانش پاداش و بـدکار را به بدیش کیفر داده، آن را مخلّد در نعمت و این را

۱- ۱ . سوره فاطر:۳۵، آیه۱۰.

مخلّد در عذاب می کند. و این خود روشن است که وقتی اخلاق بر چنین عقیده ای اتکا داشته باشد برای آدمیان جز مراقبت رضای خدا، همّتی باقی نمی ماند، در آن صورت تمامی همّ آدمی این می شود که یک یک کارهایش مورد رضای خدا باشد، و چنین مردمی از داخل دل هایشان رادعی به نام تقوا دارند که از ارتکاب جرم جلوگیرشان می شود.(۱)

در علم پزشکی دو چیز مطرح است: درمان و بهداشت. در درمان آن چه که مهمّ است، معالجه درد و مبارزه با آن است؛ یعنی تلاش بر این است که با کارهای درمانی از جمله استعمال دارو، جرّاحی و... درد و بیماری را که بر بدن عارض شده است، معالجه نمایند. ولی در بخش بهداشت، در واقع سعی بر این است که با رعایت یک سری دستورها و توصیه های بهداشتی، از ایجاد درد و مرض جلوگیری شود، تا اصلاً نیاز به درمان نباشد.

در برنامه های تربیت اخلاقی اسلام نیز گر چه درمان و از بین بردن رذایل اخلاقی هم مدّ نظر می باشد، لکن عمده همّ و تلاش برنامه های آن بر این است که با به کار بستن دستورهای ویژه، از رویش صفات رذیله در ضمیر آدمی جلوگیری نماید و زمین دل او را مهیّای سبز شدن درخت فضایل و به بار نشستن میوه های شیرین آن نموده و زمینه را برای پذیرایی از صاحب خانه آماده نماید «القلب حرم الله لا تسکن حرم الله غیر الله(۲)»

امام خمینی(ره) در اهمیّت تقدّم پیش گیری بر درمان، در بحث های

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۱۱، ص۱۵۷-۱۵۶.

۲- ۲ . «بحارالانوار»، ج۶۷، ص۲۵.

اخلاقی می فرماید:

ای عزیز ! اوّلاً نگذار مفاسد اخلاقی یا عملی در مملکت ظاهر و باطنت وارد شود، که این خیلی سهل تر است دفع آن، تا بعد از وارد شدن و برج و بارو را گرفتن در صدد رفع و اخراج آن برآیی، و اگر وارد شد هر چه دیرتر در صدد رفع برآیی زحمت زیادتر می شود و قوّه ی داخلی رو به نقصان می گذارد.(۱)

صاحب کتاب «قرآن و روان شناسی» در این زمینه می نویسد:

بررسی تاریخ ادیان بویژه دین اسلام، نشان می دهد که ایمان به خدا، در درمان این گونه بیماری ها (روانی) و تحقّق احساس امنیّت و آرامش و پیشگیری از اضطراب و بیماری های ناشی از آن، کاملاً موفق بوده است. این مسأله شایان توجّه است که درمان، معمولاً پس از ابتلای شخص به بیماری روانی شروع می شود، امّا ایمان به خدا اگر از کودکی در نفس انسان استقرار یابد، نوعی مصونیّت و پیشگیری از آسیب های روانی به شخص می بخشد.(۲)

بنابر این با توجّه به اهمیّت بهداشت و پیشگیری، در این بخش سعی بر این است که تأثیرات استعاذه را به عنوان یک عامل پیشگیری کننده ی از آلودگی به گناه و بروز مشکلات و اختلالات روانی مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم.

۱- ۱ . «چهل حدیث»، ص۱۰۹.

۲- ۲ . «قرآن و روان شناسی»، ص۳۶۷-۳۶۸.

فصل اول: نقش استعاذه در تقویت آگاهی و توجّه انسان

۱ _ استعاذه و توجّه به خداوند و اصل توحید

بخش سوم / فصل اول: نقش استعاذه در تقویت آگاهی و توجّه انسان

فصل اول

نقش استعاذه در تقویت آگاهی و توجّه انسان

۱ _ استعاذه و توجّه به خداوند و اصل توحید

از نظر مکتب اسلام راه اساسی افزایش ظرفیّت روانی و سعه صدر، پذیرش توحید است.

«آیا کسی که خداوند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده است، پس او از طرف خداوند (بر فراز مرکبی از) نور است...»(۱)

زیرا قرار گرفتن در مسیر توحید، فرد را عملاً در مسیر رشد و تکامل و تعالی قرار می دهد و در نتیجه همواره احساس آرامش، راحتی و ایمنی می کند.

در بینش توحیدی اگر انسان به خودش، به عنوان جانشین و خلیفه ی خداوند، و گل سر سبد آفرینش، و این که پروردگار عالم او را از بین مخلوقاتش بر گزید و امانت دار اسرار آفرینش خود نمود، نظر نماید،

۱- ۱ . سوره زمر:۳۹، آیه ۲۲ «أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه».

دیگر خود را همه کاره و قـدرت مطلقه نمی بینـد و برای خود مالکیتی قائل نخواهـد بود؛ بلکه خداونـد حکیم و قادر را مالک حقیقی و قدرت علی الاطلاق خواهد دانست. با چنین عقیده و بینشـی، بالاترین همّ او کسب رضایت خالق و رسیدن به رضوان الهی خواهد بود.(۱) از آن جا که می دانـد مورد تکریم در گاه خداوندی اسـت(۲)، خـود را موجودی پست و بی ارزش نمی بیند که دستش را به هر فسادی آلوده کرده و جامعه از شرّش در امان نباشد(۳). بلکه ارزشمندی و شخصیّت فردی و اجتماعی برایش اهمیّت پیـدا می کنـد و برای حفظ آن، دامن خود را به معصـیت نمی آلاید.(۴) و با پیروی از امیال و شـهوات، خود را خوار و پست نمی سـازد.(۵) ولـذا انسـان بـا این بینش، چون بالاـترین قـدرت را تکیه گاه خود می دانـد و کسب رضایتش را والاترین پاداش می بینـد، از یک آسایش و آرامش روانی خاصّ و والایی بهره می برد و هیچ واهمه و خوفی را به دل راه نمی دهد.(۶)

بنابر این با توجّه به اصل توحید، انسان با پذیرش خداوند موظف

ص: ۱۲۴

۱- ۱ . سوره توبه:۹، آیه۷۲ «و رضوانٌ من الله اکبر».

۲- ۲ . سوره الإسراء:۱۷، آیه ۷۰ «ولقد کرّمنا بنی آدم... و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً».

۳- ۳ . «بحار الانوار»، ج ۷۵، ص ۳۶۵ «امام هادی علیه السلام : من هانت علیه نفسه فلا تأمن شرّه».

۴- ۴ . «غرر الحکم»، شماره ۹۳۹۸ «قال علی علیه السلام : من کرمت علیه نفسه لم یُهِنْها بالمعصیه».

۵- ۵ . «نهج البلاغه»، ص۵۵۵، حکمت ۴۴۹ «قال علی علیه السلام : من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته».

۶- ۶ . سوره یونس:۱۰، آیه۶۲ « ألا إنّ أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».

است تمام رفتارهای ارادی خود را با آموزه های الهی تطبیق نماید. این دستورالعمل هم در امور فردی و هم در روابط اجتماعی جامعه اسلامی اثر می گذارد و فرد و جامعه را موظف می دارد که فقط قوانین الهی را معیار روابط خویش قرار دهد.

از مجموعه آموزه های اسلامی که در قرآن کریم و لسان حضرات معصومین علیهم السلام مطرح شده است، بر این واقعیّت تأکید شده است که توجّه به این آموزه ها و کاربرد عملی آن ها، موجب دوری از گناه و آلوده نشدن به کارهای پست، و در نهایت موجب آرامش و اطمینان روانی و ایجاد ظرفیّت روانی گسترده، و دست یابی به رشد و کمال، و رسیدن به قرب الهی می گردد.(۱) و لذا انسان موظف است برای رشد روانی و رسیدن به کمال سعادت، تمامی دستورات و آموزه های الهی را به کار ببرد. تنها عمل به چند دستورالعمل و طرد مابقی کفایت نمی کند.(۲)

۲- تأثیر استعاذه در ایجاد تقوی و توکّل و...در انسان

باتوجّه به ارتباط کلمه ی «استعاذه» با مفاهیمی چون «تقوا» و «توکّل» و... که در بحث لغوی از آن ها گذشت و با بررسی معنی اصطلاحی آن ها و فرمایش علما و بزرگان دین، چنین بر می آید که ارتباط آموزه های دینی با هم دیگر و به هم پیوستگی آن ها، به حدّی است که به جرأت می توان گفت، همه آن ها حکایت از یک حقیقت واحد می کنند؛ لکن از جهات و

۱- ۱ . سوره قمر:۵۴، آیه۵۵ «فی مقعد صدقٍ عند ملیکٍ مقتدر».

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۸۵ «أفتوءمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعضٍ...».

ابعاد مختلف. و آن حقیقت واحد، ایمان و عمل صالح «آمنوا و عملوا الصالحات» می باشد که در آیات متعدد قرآن از آن یاد شده است. ایمان، که فعل دل و قلب آدمی است و عمل صالح، که فعل اعضا و جوارح وی می باشد. و پر واضح است که فعل دل، (ایمان) با مزیّن شدن به زینت عمل صالح است که کار ساز خواهد بود. و آن دو به منزله ی دو بال یک پرنده اند که پرواز با یک بال بدون دیگری امکان پذیر نخواهد بود.

بنابر این، در سایه سار چنان اعتقادی است که انسان موءمن و موحّد و متّقی چنین رابطه ای را با خالق و معبود خود بر قرار می کند. در این صورت است که یقین می کند:

خداوند، فقط یاور و مدافع انسان موءمن می باشد.(۱)

یاری و نصرتش شامل حال کسانی است که (دین) خدا را یاری می کنند.(۲)

عمل را جز از متّقین نمی پذیرد.(۳)

متّقین را ازآتش نجات می دهد.(۴)

خداوند با متّقین و نیکوکاران است.(۵)

خداوند آمرزنده گناه و پذیرنده توبه کسی است که ایمان آورده و

۱- ۱ . سوره حج:۲۲، آیه۳۸ «إن الله یدافع عن الّذین آمنوا».
۲- ۲ . سوره حج:۲۲، آیه ۴۰ «و ینصرنّ الله من ینصره» و سوره محمد صلی الله علیه و آله : ۴۷، آیه ۷ «إن تنصر الله ینصرکم و یثبّت أقدامکم».
۳- ۳ . سوره مائده:۵، آیه۲۷ «إنما یتقبّل الله من المتّقین».
۴- ۴ . سوره مریم:۱۹، آیه۷۲ «ثمّ ننجّی الّذین اتّقوا».
۵- ۵ . سوره نحل:۱۶، آیه۱۱۸ « إنّ الله مع الّذین اتّقوا و الّذین هم محسنون».

عمل صالح به جای آورده و در مسیر هدایت گام بردارد.(۱)

در نهایت انسان های موءمن و صاحب عمل صالح هستند که خداوند آن ها را محبوب القلوب (در پیش خالق و مخلوق) می گرداند.(۲)

با توجه به این که استعاذه ی حقیقی عبارت است از: ایجاد یک حالت نفسانی در دل به کمک نیروی تقوا و انجام واجبات و ترک محرمات، و تسلیم محض فرمان الهی بودن و کسب رضایت پروردگار و دوری از خشم و سخط خداوند، و توکّل به خدا، با این باور که در عالم موءثری جز خدای قادر وتوانا نیست _ لا موءثّر فی الوجود الاّ اللّه _ ، معلوم می شود که تجلّی چنین معنایی فقط در آموزه «ایمان و عمل صالح» متبلور است؛ که بر اساس توحید منطبق و استوار می باشد.

شهید دستغیب (ره) می فرماید:

پس از تأمل در حقیقت استعاذه و استفاده از قرآن مجید می توان گفت که استعاذه پنج رکن اساسی دارد:

رکن نخستین که فرار از شیطان است به تقوا منطبق است و ارکان دیگرش: تذکّر، توکّل، اخلاص و تضرّع است. مجموعاً پس از حاصل شدن این حالات، حقیقت استعاذه پیدا می شود، در حالی که موءمن این پنج رکن را داراست، فرسنگ ها شیطان از او دور می شود، چه به زبان بگوید: «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» یا نگوید، عمده، حال و حقیقت است که اگر شیطان به او نزدیک شود، آدم زده می شود؛ بسان

۱- ۱ . سوره طه:۲۰، آیه۸۲ «و إنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثمّ اهتدی».

۲- ۲ . سوره مریم:۱۹، آیه۹۶ «إنّ الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم الرّحمن ودّاً».

آدم، وقتی که جنّ او را مسّ کند، جنّ زده می شود. بنابر این اصلاً ابلیس جرأت نزدیک شدن به او را نخواهد داشت.(۱)

علّامه طباطبایی(ره) «توکّل» در آیه۹۹ سوره مبارکه نحل را به «استعاذه» معنا کرده، واستعاذه را همان توکّل کردن به خدا می داند.

از این آیه دو نکته استفاده می شود: اول این که استعاذه به خدا، توکّل بر خداست؛ چه، خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه به جای استعاذه، توکّل را آورده، و سلطنت شیطان را از متوکّلین نفی کرده است.

دوم این که ایمان و توکّل دو ملاک صدق عبودیّت اند، که ادعای عبودیّت با نداشتن آن دو، ادعایی کاذب است...(۲)

پس مستعیذ واقعی باید چنان باشد که در مسیر تقوا، توکّل، ذکر و یاد خدا، نیکوکاری و... بوده و از هر نوع انحراف از حقّ و فرو رفتن در منجلاب گناه و فساد مبرّا باشد تا حقیقت استعاذه و توجه دایمی به خداوند متعال در دل او حاصل شود.

تقوی

از «تقوی»، به عنوان بنیادی ترین و با ارزش ترین اصل از اصول اخلاقی در اسلام، و ریشه ی تمام سعادات، و روح همه واقعیّات و گران بهاترین گوهر خزانه ی ملکوت، نام برده شده است. که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه معصومین علیهم السلام ما را به آن سفارش نموده اند.

۱- ۱ . «استعاذه»، ص۳۱.

۲- ۲ . «تفسیر المیزان»، ج۱۲، ص۳۴۴.

فی وصیّه النّبی صلی الله علیه و آله لأبی ذرٍّ:

«علیک بتقوی الله فإنّه رأس الأمر کلّه.»(۱)

«رسول خدا در سفارشی به ابی ذر فرمودند: بر تو باد به تقوا و پرهیزکاری که آن رأس (و سرچشمه) همه ی امور است»

امام علی علیه السلام می فرماید:

«إعتصموا بتقوی الله فإنّ لها حبلاً وثیقاً عروته و معقلاً منیعاً ذروته».

«به تقوای الهی پناه ببرید که دارای ریسمانی با دستگیره محکم بوده و قلّه آن پناهگاهی مطمئنّ می باشد».(۲)

«إلجأواإلی التّقوی فإنّه جُنّه منیعه من لجأ الیها حصّنته و من اعتصم بها عصمته».(۳)

«به تقوا پناه ببرید که آن سپری قوی و استوار است، هر کس به آن پناه ببرد، او را پناه می دهد و هر کس از او درخواست پناهندگی کند او را حفظ می کند».

«التّقوی سنخ الإیمان»(۴)

«تقوا اصل و بنیاد ایمان است».

«تقوی» چیست؟

تقوی (همانند استعاذه) حالتی روحی و حقیقتی نفسانی است که در

۱- ۱ . «بحار الانوار»، ج۶۷، ص۲۸۹.

۲- ۲ . «نهج البلاغه»،ص ۲۸۱، خطبه ۱۹۰ و «غررالحکم»، ص۱۷۹، ح ش۲۵۵۳.

۳- ۳ . «غررالحکم»، ص۱۷۹، ح ش۲۵۵۲.

۴- ۴ . «تحف العقول»، ص۲۱۷ و «مشکاه الانوار»، ص۷۷ و «بحار الانوار»، ج۶۸،ص۲۸۶.

اثر مداومت بر طاعات و عبادات و دوری از گناه و محرّمات، در دل آدمی ایجاد می شود.

تقوی: اسم مصـدر است به معنی اتقـاء، و اصـل آن «وقیا» بوده است... به معنی پارسایی و پرهیزکاری، یک نوع احتراز و پرهیز کردن است. اگر به خـدای تعـالی نسـبت داده شود، معنایش دوری کردن از عـذاب الهی است. البتّه وقتی تحقّق می پـذیرد که آدمی راه رضـایت و خشـنودی او را بپیمایـد؛ آن هـم بـا فرمـان بردن از اوامر خـدای تعـالی و شـکر گزاری نعمـت هـای او سبحانه.(۱)

در تفسیر المیزان، در بیان معنی و مفهوم تقوی می نویسد:

... تقوی یک نوع احتراز و پرهیز کردن می باشـد و اگر به خدای متعال نسـبت داده شود معنایش دوری جسـتن از عذاب الهی است، چنان که در آیه ی (فاتّقوا النّار التّی وقودها النّاس و الحجاره)(۲)، به همین معنا استعمال شده؛ پر واضح است که دوری جسـتن از عـذاب الهی هم وقتی تحقّق می پذیرد، که آدمی راه رضایت و خوشـنودی او را بپیماید؛ آن هم با امتثال اوامر حقّ و دوری جستن از نواهی او و شکر گذاری در برابر نعمت و شکیبایی در مقابل بلایا خواهد بود.

به طور سر بسته « تقوای الهی» عبارت از: فرمانبرداری و فروتنی بنده در برابر پروردگار متعال است.

امّا «حقّ تقوی» همانا فرد اعلای بندگی می باشد؛ آن نحو بندگی که به

۱- ۱ . «نثر طوبی»، ج۲، ص۵۷۲.

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۲۴.

هیچ وجه انیّت و غفلتی در آن راه پیدا نکند، و تمامش فرمانبرداری محض و شکر گذاری خالص باشد...(۱)

تفسیر نمونه حقیقت «تقوی» را به احساس مسؤولیّت درونی معنا می کند و پیروی انسان از برنامه های سازنده را تابع این احساس مسؤولیّت می داند. تقوی انگیزه هدایت، و سبب بهره گیری از آیات الهی است چنان که در آیه ی دوم سوره بقره می خوانیم «هدیً للمتّقین» «این قرآن مایه هدایت پرهیزگاران است».(۲)

در کتاب «قرآن و روان شناسی» در مورد معنا و مفهوم تقوی می نویسد:

تقوای الهی همراه و پیرو ایمان است. و به این معناست که انسان با دوری از ارتکاب گناهان، التزام به روش الهی در زندگی، که قرآن برایمان ترسیم فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است، خود را از غضب خداوندی حفظ کند. بنابراین انجام اوامر و ترک نواهی الهی همان تقواست.

مفهوم تقوی در بر دارنده ی این معناست که انسان، بر انگیزه ها و انفعال ها و تمایلات و خواسته های خود حاکمیّت و تسلّط دارد. و تنها در حدودی که شرع مقدّس اجازه می دهد به ارضای آن ها می پردازد. مفهوم تقوی به معنای سرکوب کردن انگیزه های فطری نیست، بلکه تنها به معنای مهار کردن و تسلّط یافتن بر آن ها و ارضای شان در حدود اجازه ی شرع است.(۳)

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۳، آیه۳۶۷.

۲- ۲ . «تفسیر نمونه»، ج۱۷، ص۱۸۸.

۳- ۳ . «قرآن و روان شناسی»، ص۳۸۵.

تقوی ملاک برتری و فضیلت

علّامه طباطبایی(ره) در ذیل آیه ی ۱۳ سوره مبارکه ی حجرات، در مورد تقوی که مزیّت حقیقی و یگانه معیار «کرامت حقیقی انسان ها» از دیدگاه قرآن کریم است، می نویسد:

آن مزیّتی که مزیّت حقیقی است و آدمی را بالا- می برد، و به سعادت حقیقی اش که همان زندگی طیّبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است، می رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا داشتن، و پاس حرمتش داشتن . آری تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوا است، که به طفیل سعادت آخرت، سعادت دنیا را هم تأمین می کند. و لذا خدای تعالی فرموده: «شما متاع دنیا را می خواهید، ولی خدا آخرت را»(۱) و نیز فرموده: «برای زندگی ابدی خود توشه جمع کنید که بهترین توشه تقوی است»(۲) و وقتی یگانه مزیّت تقوی باشد، قهراً گرامی ترین مردم نزد خدا باتقواترین ایشان است.(۳)

تفسیر نمونه حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی را روشن ترین آثار ایمان به «مبدأ» و «معاد» یعنی خدا و رستاخیز می داند که معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیّت او در اسلام محسوب می شود. تا آن جا که جمله «إنّ أکرمکم عند الله اتقاکم» به صورت یک شعار جاودانه اسلام در آمده است.(۴)

۱- ۱ . سوره انفال:۸، آیه۶۷ «تریدون عرض الدّنیا والله یرید الآخره».

۲- ۲ . سوره بقره : ۲ ، آیه ۱۹۷ «وتزوّدوا فإنَّ خیر الزّاد التقوی» .

۳- ۳ . «تفسیر المیزان»، ج۱۸، ص۳۲۷.

۴- ۴ . «تفسیر نمونه»،ج۱، ص ۸۰.

تقوی لازمه انسانیّت

تقوی از مختصّات دینـداری نیست، بلکه تقوی لازمه انسانیّت است. انسان اگر بخواهد از طرز زندگی حیوانی و جنگلی خارج شود، ناچار است که تقوی داشـته باشد.(۱) قرآن، تقوی را منحصـر به یـک قوم و ملّت خاصّ و مختص به زمان و مکانی ویژه نمی داند؛ بلکه آن را مربوط به همه ی انسان ها و همه ی زمان ها و مکان ها می داند:

(...و لقد وصّیناالّذین اوتوا الکتاب من قبلکم و إیّاکم أن اتّقواالله...)(۲)

«... و ما هم به آنان که پیش از شما بر آن ها کتاب فرستاده شد و هم به شما سفارش کردیم که پرهیزکار و خداترس باشید».

امیر الموءمنین علی علیه السـلام در نامه ای خطاب به فرمانده سپاهش شـریح بن هانی که او را در سال۳۶ هجری به سوی شام حرکت داد، می نویسد:

«اتّق الله فی کلّ صباحٍ و مساءٍ،...»(۳)

«در هر صبح و شام (به یاد خدا باش و) از او بترس...»

آثار و نتایج تقوی

از دیـدگاه قرآن، تقوی بایـد به عنوان یـک عامـل حیاتی و موءثّر، در تمامی ابعاد زنـدگی انسان، حضوری فعّال داشـته باشـد. ایمان و تقوای الهی، همانند یک مأمور مخفی بسیار قوی و جدّی، می تواند انسان را در

۱- ۱ . «ده گفتار»، ص۲۷.

۲- ۲ . سوره نساء:۴، آیه۱۳۱.

۳- ۳ . «نهج البلاغه»،ص۴۴۷، نامه ۵۶.

هر شرایطی از همه معاصی و آلودگی ها و انحرافات باز دارد. و در صورت فقدان تقوی، هیچ چیز (حیاء و قیود اجتماعی و قانون و مقرّرات و...) نمی تواند تا این اندازه مفید و موءثّر واقع شود، هم چنان که در جوامع غربی و پیشرفته ی صنعتی شاهد آن هستیم؛ که با وجود آن همه فناوری پیشرفته و امکانات زندگی و برخورداری از رفاه و آسایش، در اثر دوری از مبدأ هستی و فقدان ایمان و تقوی، آرامش و آسودگی خاطر در آن ها از بین رفته، و از تعدّی و تجاوز جنایتکاران، سارقین، راهزنان مسلّح و دیگر گروه های همانند آن ها ایمن نیستند.

در اثر التزام عملی به تقوی و اصلاح خویش است که خداوند ترس و حزن انسان را به آرامش و شادکامی تبدیل می کند(۱)، و برکات آسمان و زمین را به روی انسان می گشاید(۲)، و وسوسه های شیاطین را از انسان دور می کند(۳)، و به او نیروی تشخیص حقّ از باطل عطا می کند(۴)، و در امورش آسانی قرار می دهد(۵)، و...

در کتاب «قرآن و روان شناسی» در مورد تأثیر تقوی در رفتار انسان، و رشد و تکامل و ایجاد توازن در شخصیّت آدمی می نویسد:

... تقوی به این معناست که انسان تمام کارهایی را که به او محوّل شده است، به نحو احسن انجام دهد. زیرا او در اعمال خود به خاطر کسب

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه۳۵.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه۹۵.

۳- ۳ . سوره اعراف:۷، آیه۲۰۱.

۴- ۴ . سوره انفال:۸، آیه ۲۹.

۵- ۵ . سوره طلاق:۶۵، آیه۴.

رضایت و ثواب الهی همواره به خداونـد نظر دارد. و این موجب می شود، انسان برای این که کارهای خود را همیشه به نحوی مطلوب انجـام دهـد، به بهبود ذات و رشـد توانـایی هـا و اطلاعـات خود بپردازد. تقوی به این معنـا نیرویی است که انسان را به سوی رفتار بهتر و برتر و رشد و ارتقای نفس، و اجتناب از رفتار زشت و انحرافی و غیر انسانی راهنمایی می کند . و رسـیدن به این مرحله مسـتلزم جهـاد بـا نفس و سـیطره بر خواسـته ها و تمایلات آن است. به این ترتیب، این انسان است که بر نفس خود مسلّط می شود. بنـابراین تقوی، یکی از عوامل رشـد، تکامل و توازن شخصـیّت است. و انسان را وا می دارد که نفس خود را رشد دهد؛ و به عالی ترین مراحل کمال انسانی برساند.(۱)

از آنجا که خواطر مبدأ افعال و اعمال انسانی هسـتند، از این جهت می توانند نقش اساسـی در سـعادت یا شـقاوت انسان داشته باشـند. و لذا انسان باید پیوسته و مدام در تلاش باشد تا بین این خواطر تمیز دهد. یکی از آثار معنوی که تقوی در انسان دارد تمییز بین خواطر ملکی و شیطانی است، چنانکه گناه و اعمال زشت و خلاف مانع تمییز بین خواطر می باشد.

صدر المتألهین (ره) در مفاتیح الغیب در فرق گذاشتن بین خواطر ملکی و شیطانی می نویسد:

«و اقوام النّاس بتمییز الخواطر أقومهم بمعرفه النفس، و معرفتها صـعب المنال، لا یکاد یتیسّر إلا بعد استقصاء تامّ فی العلوم الحقّه مع التّقوی،

ص: ۱۳۵

۱- ۱ . «قرآن و روان شناسی»، ص۳۸۵.

و اتّفق المشایخ علی أنّ من کان اکله من الحرام لا یفرق بین الوسوسه و الإلهام.»(۱)

«نیرومندترین مردم در تمییز خواطر، قوی ترین آن ها نسبت به شناخت نفس است. و دسترسی به آن ممکن نیست مگر بعد از بررسی و جستجوی کامل در علوم حقیقی به کمک تقوی. و اساتید و بزرگان اتّفاق نظر دارند بر این که کسی که خوراکش از حرام باشد نمی تواند بین وسوسه و الهام فرق بگذارد.»

فیض کاشانی(ره) در مورد تأثیر تقوی و علم در تشخیص راه ورود فرشتگان از راه های ورود شیطان به قلب انسان می نویسد:

«والمشکل أنّ الأبواب المفتوحه إلی القلب للشّیطان کثیره، و باب الملائکه باب واحد و قد إلتبس ذلک الباب الواحد بهذا الکثیر. فالعبد فیه مثاله مثال المسافر الذّی یبقی فی بادیه کثیره الطرق، غامضه المسالک، فی لیله مظلمه، فلا یکاد یفلح إلاّ بعین بصیره و طلوع شمس مشرقه، فالعین البصیره ههنا هو القلب المصفّی بالتّقوی و الشّمس المشرقه هو العلم الغزیر المستفاد من کتاب الله تعالی و من سنه رسوله صلی الله علیه و آله .»(۲)

مشکلی که وجود دارد این است که دریچه هایی که برای شیطان بر قلب (آدمی)باز می شود بسیار است. درب ملایک (برای ورود به قلب) یکی بیش نیست که آن هم ملتبس به آن دریچه ها است. انسان در این میان به

۱- ۱ . «مفاتیح الغیب»، ج۱، ص۲۳۶.

۲- ۲ . «محجّه البیضاء»، ج۵، ص۵۶.

مثابه مسافری است که در شبی تاریک در وادی که دارای راه های متعـدد و خطر ناک است، قرار گرفته باشد؛ که راه نجات و رهایی از آن ممکن نیست ، مگر به چشم بینا(وتیزبین) و تابش آفتاب روشنی بخش. و آن چشم بصیر در این جا قلبی است که به وسـیله ی تقوی جلا داده شـده باشـد. و خورشـید نور بخش نیز علم فراوانی است که از کتاب الهی (قرآن) و سـنّت نبوی به دست می آید.

شیـخ عبّاس قمی (ره) در سـفینه البحـار در ذیـل مـاده «وقی» در مورد آثـار و نتایـج تقوی و پرهیزکـاری در زنـدگی دنیوی و اخروی انسان، تحت عنوان «فی أنّ خیرات الدّنیا و الآخره جُمعت تحت التّقوی» می نویسد:

عـارفی گفت: همه ی خیر دنیـا و آخرت در یـک کلمه خلاـصه شـده، و آن «تقواست»، چرا که در قرآن کریم خیر و وعـده و ثواب بسـیاری بر تقوا مترتّب شده، و سـعادت دنیا و آخرت موقوف به آن است. ما از آثار و خواص تقوی، دوازده فایده را که در قرآن آمده است، ذکر می کنیم:

اوّل : تقـوی مورد مـدح و سـتایش قرار گرفته است: «اگر صـبر و تقوی پیشه کنیـد، این از کارهـایی است که محتـاج به عزم و تصمیم می باشد».(۱)

دوّم : ایمنی از شرّ دشمن: «اگر صبر وتقوی داشته باشید، نقشه ی دشمنان به شما آسیبی نمی رساند».(۲)

سوّم : نصرت و ظفر: «خداوند با (انسان های) با تقوی است».(۳)

۱- ۱ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۱۸۶.

۲- ۲ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۲۰.

۳- ۳ . سوره النحل:۱۶،آیه ۱۲۸.

چهارم : نجات از مشکلات و روزی حلال: «هر که از خدا بترسد و تقوی داشته باشد، راه نجاتی به سویش می گشاید، و از راهی که تصوّر نمی کند رزقش را می رساند».(۱)

پنجم : اصلاح کارها: «ای موءمنین ! با تقوا باشید، و سخن محکم و متین بگوئید، تا خداوند کردارتان را اصلاح کند».(۲)

ششم : آمرزش گناهان: «...و گناهان شما را بیامرزد».(۳)

هفتم : دوستی با خدا: «خداوند متّقین را دوست دارد».(۴)

هشتم : قبولی اعمال: «خدا اعمال را تنها از اهل تقوا می پذیرد».(۵)

نهم : بزرگواری و عزت: « گرامی ترین شما نزد خدا، با تقوا ترین شماست».(۶)

دهم : مژده به هنگام مرگ: «آنان که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، در این زندگی دنیا، و در آن سرای آخرت مژده دارند».(۷)

یازدهم : آزادی از دوزخ: «سپس آنان را که تقوا داشته اند، نجات می دهد».(۸)

۱- ۱ . سوره الطلاق: ۶۵، آیه ۳ و ۲.

۲- ۲ . سوره الأحزاب:۳۳، آیه ۷۱-۷۰.

۳- ۳ . سوره أحزاب:۳۳، آیه ۷۱ و ۷۰.

۴- ۴ . سوره توبه:۹، آیه ۷.

۵- ۵ . سوره مائده:۵، آیه ۲۷.

۶- ۶ . سوره حجرات:۴۹،آیه ۱۳.

۷- ۷ . سور یونس:۱۰، آیه ۶۴-۶۳.

۸- ۸ . سوره مریم:۱۹، آیه۷۲.

دوازدهم : بهشت جاویدان: «بهشتی که برای خود نگهداران و متّقین آماده شده است».(۱)

نتیجه اینکه: خوشبختی دنیا و آخرت، در سایه ی تقوی می باشد. تقوی گنجی است، دارای غنیمتی فراوان، خیری زیاد، و رستگاری بی پایان!(۲)

با توجّه به این آثار و نتایج عمیق و سازنده ای که «تقوی» در زندگی شخصی و در تمام شئون اجتماعی انسان دارد، پیشوایان دینی ما بیش از هر امر دیگر به آن بها داده اند، و پیوسته به صورت های گوناگون و در حالات مختلف، اهمیّت آن را به مسلمانان متذکّر شده اند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«...لا یهلک علی التّقوی سنخ أصل و لا یظمأ علیها زرع قوم...»(۳)

«... آن چه براساس تقوی پایه گذاری شود، نابود نگردد؛ و کشتزاری که با تقوا آبیاری شود، تشنگی ندارد...»

«إنّ من فارق التّقوی اُغری باللّذات والشّهوات، و وقع فی تیه السّیّئات و لزمه کثیر التّبعات»(۴)

«همانا کسی که از تقوا جدا شود، به لذّات و شهوات حریص و آزمند می گردد، و در صحرای (میدان) گناهان قرار گرفته و با سختی های فراوانی ملازم می گردد».

۱- ۱ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۳۳.

۲- ۲ . «سفینه البحار»، ج۸، ص ۵۶۲ _ ۵۶۰.

۳- ۳ . «نهج البلاغه»، ص۵۸، خطبه ۱۶.

۴- ۴ . «غررالحکم»، ص ۲۸۰ ح ش ۳۶۲۲.

توکّل

امیرالموءمنین علی علیه السلام توکّل را از ارکان و پایه های ایمان معرفی می کنند. در این باره می فرمایند:

«الایمان علی أربعه أركان: التّوكّل علی الله، و التّفويض الی الله، و التّسليم لأمر الله، و الرّضا بقضاء الله...»(۱)

«ایمان چهار رکن و پایه دارد: توکّل بر خدا، وا گذار کردن کار به خدا، تسلیم فرمان خدا بودن، به قضای الهی رضایت داشتن.»

«توکّل» از آموزه های دینی است که تأثیر عمیقی بر سلامت روان انسان دارد. توکّل به انسان جرأت اقدام و عمل می دهد و باز دارنده های رفتاری را بر می دارد. خداوند در قران می فرماید:

(...فإذا عزمت فتوكّل علی الله...)(۲)

«...آن گاه که عزم کردی (و تصمیم گرفتی)، به خدا توکّل کن و (کار خود را پی بگیر)...»

و این امر اولاً: مستلزم کار وتلاش انسان است.

ثانیاً: چون اعتماد و تکیه ما بر خداوند است، لذا کار را با اطمینان بیشتری انجام می دهیم.

در ارشاد القلوب دیلمی در باب ۳۶ می نویسد:

و توکّل همان (چنگ زدن و) پناهنده شدن به درگاه الهی است. همان طوری که جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت، آن زمانی که او در داخل

ص: ۱۴۰

۱- ۱ . «تحف العقول»، ص۲۲۳.

۲- ۲ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۵۹.

منجنیق بود: آیا نیازی داری ؟ فرمود : «امّا به تو خیر، به خاطر اعتماد و اطمینانی که در نجات (از آتش) به خداوند دارم.» پس خداوند تبارک و تعالی آتش را بر او سرد و سلامت، و زمینش را پر از گل ها و میوه های (مختلف) کرد، و خدا او را مدح کرد و فرمود: «و ابراهیم که به طور کامل وظیفه خود را انجام داد».(۱) و حال او با حال یوسف برابر نیست آن زمان که به کسی که با او در زندان بود،گفت: «پیش مولایت از من یاد کن، پس شیطان خدا را از یاد او برد (پس به سبب این کارش) چند سالی در زندان ماند(۲)».(۳)

و ملا احمد نراقی (ره) در «معراج السّعاده» در معنای «توکّل» می نویسد:

(توکّل) عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود به خدا، و حواله کردن همه کارهای خود را به پروردگار و بیزار شدن از هر حول و قوّه، و تکیه بر حول و قوّه الهی نمودن. و حصول این صفت شریفه موقوف است بر اعتقاد جازم به اینکه هر کاری که در کارخانه هستی روی می دهد همه از جانب پروردگار است. و هیچ کس را جز او قدرت بر هیچ امری نیست، مگر به واسطه ی او؛ و تمام علم و

۱- ۱ . سوره نجم: ۵۳، آیه۳۷.

۲- ۲ . سوره یوسف:۱۲، آیه۴۲.

۳- ۳ . «ارشاد القلوب»، ج ۱، ص۲۳۹ «و التوکّل هو الإعتصام بالله کما قال جبرئیل علیه السلام لابراهیم علیه السلام و هو فی کفّه المنجنیق: ألک حاجه یا خلیل الله ؟ فقال: إلیک لا، إعتماداً علی الله و وثوقاً به فی النّجاه، فجعل الله تعالی علیه النّار برداً و سلاماً، و أرضها وروداً و ثماراً»، و مدحه الله فقال: «و ابراهیم الّذی وفّی». و ما استوی حاله و حال یوسف فی قوله للّذی معه فی السّجن: «اذکرنی عند ربّک فأنساه الشّیطان ذکر ربّه فلبث فی السّجن بضع سنین»..

قـدرت بر کفـایت امور بنـدگان، از برای اوست. و غـایت رحمت و عطوفت و مهربـانی به هر فرد از افراد بنـدگان خود دارد. و اعتقـاد به این که بالاـتر از قـدرت او قـدرتی نیست. و فوق علم او علمی، و عنـایت و مهربـانی از عنـایت و مهربانی او افزون تر نیست. پس کسـی که این اعتقاد را داشته باشد، البتّه دل او اعتماد به خدا می دارد و بس، و التفات به غیری نمی کند؛ بلکه در امـور خود ملتفت به خود نیز نمی باشـد... بـدان که توکّـل یکی از منـازل راهروان راه سـعادت و یکی از مقامـات اهـل توحید حضرت ربّ العزّ ت است و افضل درجات اهل ایمان، بلکه به مقتضای آیات قرآنیّه از جمله ی واجبات بر موءمنین و موءمنات است.(۱)

خداونـد، جهـان را بر اسـاس علم و حکمتش اسـتوار سـاخته، و نظام اسـباب و مسـبّبات، و علّت و معلول را بر عالم مادّه حاکم ساخته است. لذا برای رسـیدن به هر مسـبّبی باید از راه اسـباب مربوط به آن اقدام کرد. اسـباب و علل در این دنیا دو گونه اند. یـک سری از آن ها، اسـباب عادی و طبیعی مثل سـعی و تلاش روزمره انسان ها اعمّ از تحصـیل علم، فعّالیّت های اقتصادی و صنعتی، کسب مال، و... می باشد. و دسـته دیگر اسـباب باطل وشیطانی از قبیل سحر و جادو و فال و... است. آن چه مورد نهی دین است، دسـته دوم از این اسـباب می باشـد و تمسّک به اسـباب عادی زندگی به هیچ وجه منافاتی با توکّل ندارد. در ارشاد القلوب آورده است:

و اعلموا انّ التّوکّل محلّه القلب، والحرکه فی الطّلب لا تنافی التّوکّل،

۱- ۱ . «معراج السّعاده»، ص۶۱۵.

لأنّ الله تعالى امر بها بقوله: (فامشوا فی مناكبها و كلوا من رزقه و إليه النّشور(۱)).(۲)

و بدانید که جایگاه توکّل قلب (آدمی) است، و حرکت و تلاش در جستجوی (امور) با توکّل منافاتی ندارد، برای این که خداوند خودش فرموده است: در پستی و بلندی های (زمین) حرکت کنید و از روزیش بخورید که بازگشت همه خلائق به سوی اوست.

مرحوم نراقی(ره) هم در این زمینه می فرماید:

بدان که کارهای بندگان و اموری که برایشان وارد می گردد بر دو قسم است:

اوّل: امری که از قدرت و وسع ایشان بیرون است.

دوم: آن که بیرون از قدرت ایشان نیست، به این معنی که برای آن امر، اسبابی چند هست که بنده متمکّن از تحصیل آن اسباب و وصول به آن امر یا دفع آن امر هست. پس آنچه از قسم اوّل باشد مقتضای توکّل آن است که آن را حواله به ربّ الارباب نمائی و فکرهای دقیقه و تدبیرهای خفیّه و سعی بی جا در خصوص آن نکنی.

و امّا آنچه از قسم دوم باشد، پس سعی در خصوص آن با توکّل منافات ندارد؛ به شرط آن که اعتماد او به سعی خود و اسباب و وسایط نباشد، بلکه اطمینان و وثوق او به خدا بوده باشد. پس هر که هم چنین گمان کند که معنی توکّل، ترک کسب و عمل و ترک فکر و تدبیر در امور خود

۱- ۱ . سوره ملک:۶۷، آیه۱۵.

۲- ۲ . «ارشاد القلوب»، ج۱، ص۲۳۹.

است مطلقا، و خود را مهمل و بی کاره بر زمین افکند، بسیار خطا کرده است، چه این عمل در شریعت مقدّسه حرام است.(۱)

اگر آدمی در گرفتاری ها و مشکلاتش فقط به اسباب مادی توجّه کند و به آن ها به دیده استقلال بنگرد، در صورت مواجه شدن با شکست و عدم موفقیّت، به راحتی دست از عمل می کشد و نا امیدی او را از پای در می آورد. ولی کسی که به خدا توکّل دارد، معتقد است که فقدان شرایط مادّی موجب عدم تحقّق یک رویداد یا عدم حلّ مشکل نمی شود. بلکه با توکّل بر خداوند، به تلاش خود در تحصیل شرایط و رفع مشکلات ادامه می دهد؛ تا خداوند از طریقی که او گمان نمی کند، مشکلات او را بر طرف نماید. چرا که اثر بخشی را از آن خدا می داند و بس.

مرحوم شبّر در «کتاب الاخلاق» در این باره می نویسد:

توکّلی که در شرع مقدّس به آن امر شده، عبارت از آن است که قلب در تمام امور به خدا اعتماد نموده، از غیر او منقطع شود. بنابراین تحصیل اسباب با توکّل قلب منافات ندارد، مشروط به این که انسان به اسباب تکیه نکند؛ و آرامش و سکونش تنها با نام خدا باشد. و از یاد نبرد که خدای تعالی می تواند بدون اسباب و وسایل، مطلوبش را از طریقی که گمان نمی کند عطا فرماید؛ چنان که می تواند این اسباب را چنان بی خاصیّت کند که اثر طبیعی خود را نبخشد. به عبارت دیگر شرط توکّل آن است که انسان اثر بخشی را از ذات اقدس حقّ تعالی بداند و به این لطیفه ایمان آورد که اگر او نخواهد هیچ سببی مسبّب خود را به

۱- ۱ . «معراج السّعاده»، ص۶۱۷.

دنبال نخواهد داشت، و هیچ موءثّری اثر طبیعی خود را به جای نخواهد گذاشت...

بنابراین معنی توکّل این نیست که انسان چون پارچه کهنه ای بر زمین، و یا تکّه گوشتی بر تخته ی قصّابی بیفتد و کسب و تحصیل معاش را رها کرده، دست از تدبیر عقلی بشوید. زیرا این جهل محض و در شرع مقدّس حرام است، چون انسان مکلّف است به وسیله ی اسبابی که خدای تعالی بر او نموده چون زراعت، تجارت و صنعت از طریق حلال در طلب روزی سعی کند.

اگر چه خدای تعالی قادر است مطلوب بندگان را بدون وساطت اسباب و علل عنایت کند؛ ولی توجّه به اسباب قطعی و احتمالی با توکّل منافات ندارد. زیرا خدای تعالی إبا دارد که امور را از غیر مجرای عادی و اسباب طبیعی انجام دهد.(۱)

آثار و نتایج توکّل

یکی از عوامل اضطراب و نگرانی انسان، کارهای مهمّ و سرنوشت سازی هستند که انسان در زندگی دارد. هنگامی که انسان می خواهد کار ویژه ای را که در زندگی برایش اهمیّت خاصّی دارد، اقدام نماید، چون انجام آن کار در زندگی اش آثار خاصّ و قابل توجّهی دارد و ضرر انجام ندادن آن غیر قابل جبران است، لذا در انجام آن دچار دلهره و اضطراب می شود. همچنین از جمله مشکلات و بیماری های روحی و

۱– ۱ . «اخلاق»، ص ۴۲۶–۴۲۴.

روانی که انسان دچار آن می شود، یأس و نا امیدی است که ناشی از درماندگی و عدم موفقیّت او در کارهایی است که به عهده گرفته و توان انجام آن ها را ندارد، و یا به علّت شکست های متعدّد، از اقدام به آن ها ترس و دلهره دارد. که همین امر موجب بروز بیماری روانی و از دست دادن حسّ اعتماد به توانایی های انسان می شود. و معمولاً ـ در چنین مواقعی به دنبال یک تکیه گاه مطمئن و مورد اعتماد می گردد تا او را در انجام آن کار حمایت و پشتیبانی بکند، و با انتخاب حامی به عنوان تکیه گاه، قلبش آرام می گیرد و از نگرانی رهایی می یابد. (و این در واقع همان نتیجه ی توکّل می باشد)

علّامه مجلسی ضمن بیان این که «معنای توکّل این نیست که انسان ازتلاش و کوشش برای امور لازم زندگی دست بکشد و از حوادث زندگی اصلاً بر حذر نباشد؛ بلکه باید به اسباب و آلات عادی توصیه شده ی در شرع تمسّک جوید. ولی زیاده روی و طمع نورزد. لکن اعتمادش بر کار و کوشش خود و اسباب آلاتی که فراهم می کند، نباشد. بلکه نظر او فقط بر خداوند باشد.»، کلامی را از محقّق طوسی در این رابطه از کتاب «اوصاف الاشراف» نقل می کند:

مراد از توکّل این است که: بنده در انجام هر عملی به خداوند اعتماد نموده (و کارهایش را به او واگذار نماید) برای این که می داند خداوند از او تواناتر و نیرومندتر است و آنچه بر آن قدرت دارد، بهتر و کامل تر انجام می دهد، سپس راضی باشد به هر آنچه (خداوند) کرده است. و با این حال سعی و کوشش هم در کار خود بکند و در اموری که دارد، سعی و تلاش خود را شرط و زمینه تخصیص قدرت خدا بداند. و از این بیان

معنی «لاجبر و لا تفویض بل امر بین امرین» روشن می شود.(۱)،(۲)

بدیهی است که هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد، شخص متوکّل احساس آرامش بیشتری می کند. از آن جا که علم خدا بی پایان و توانایی اش نامحدود است، هنگامی که انسان بر او توکّل می کند، آرامش فوق العاده احساس می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطر ناک نمی هراسد، در سختی ها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد. انسانی که بر خدا توکّل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند، بلکه به اتّکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او، خود را پیروز و فاتح می بیند و حتّی شکست های مقطعی، او را مأیوس نمی سازد.(۳)

آیت الله مصطفوی (ره) در شرح باب ۷۵ مصباح الشریعه که درباره «توکّل» می باشد؛ می نویسد:

ص: ۱۴۷

۱- ۱ . چون اینجا توهّم اجتماع جبر و تفویض پیش می آید. چرا که اگر آن کار را به خدا نسبت بدهد، توهّم جبر پیش می آید و اگر به شروط و اسباب نسبت بدهد، توهّم تفویض پیش می آید. ولی اگر به دقت بررسی شود نه جبر مطلق ونه تفویض مطلق هیچ یک لازم نمی آید..

۲- ۲ . «بحارالانوار»، ج۶۸، ص۱۲۷ المراد بالتّوکّل أن یکل العبد جمیع ما یصدر عنه ویرد علیه الی الله تعالی لعلمه بأنّه أقوی و أقدر و یصنع ما قدر علیه علی وجه أحسن و أکمل ثم یرضی بما فعل و هو مع ذلک یسعی و یجتهد فیما وکله الیه ویعدّ نفسه و قدرته و عمله و إرادته من الاسباب و الشّروط المخصّصه لتعلّق قدرته تعالی و إرادته بما صنعه بالنسبه الیه و من ذلک یظهر معنی «لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین»..

۳- ۳ . «اخلاق در قرآن»، ج۲، ص۲۵۵.

به طوری که معلوم می شود مرتبه ی اوّل توکّل این است که انسان در مقابل آن چه پیش آمده، و یا برای او قسمت شده است، اظهار نگرانی و اضطراب و ناراحتی نکرده، و نسبت به آن چه ندارد و به او نرسیده و دارای آن نیست، ابراز دل تنگی نکرده، و با کمال اطمینان خاطر و رضایت دل به جریان زندگی خود، که از طرف پروردگار جهان تنظیم و مقدّر شده است، تسلیم شود. و آخرین مرتبه ی توکّل آن است که: انسان در زندگی خود به هیچ چیزی غیر از خداوند متعال دل بستگی و حتّی توجّه نداشته باشد، و خود را دارنده مقام، یا ثروت، یا شوکت، یا عزّت، یا عنوانی نبیند. آری دارنده بودن و مالک بودن و خود را دیدن و استقلال داشتن و به جز مولی به دیگری توجّه داشتن، همه بر خلاف توکّل و بر خلاف حقیقت عبودیّت و بندگی است.(۱)

درجات ایمان و فضائل اخلاقی

علّامه مجلسی (ره) در بحارالانوار بابی را به عنوان «درجات الایمان و حقائقه» اختصاص داده، و شش حدیث آن را نیز از اصول کافی(۲) نقل می کند؛ که ایمان دارای درجات و مراتب است. در برخی از روایات هفت و در برخی دیگر ده درجه گفته شده است.(۳) در اوّل باب ۳۳ همین جلد در تفسیر آیه «قال بلی و لکن لیطمئنّ قلبی»(۴) می فرماید: «این آیه دلالت

۱- ۱ . «مصباح الشّریعه و مفتاح الحقیقه»، ص۳۳۴.

۲- ۲ . «اصول کافی»، ج۲، باب درجات الایمان.

۳- ۳ . «بحار الانوار»، ج۶۶، ص ۱۶۰.

۴- ۴ . سوره بقره:۲، آیه ۲۶۰.

می کند بر این که ایمان و یقین قابل شدّت و ضعف هستند».(۱)

در شرح حدیث ۵ باب ۵۲ از ابواب مکارم الاخلاق می فرماید:

«همانا اخبار زیادی دلالت دارند بر این که علم و ایمان دارای درجاتی هستند که مترتّب بر شدّت و ضعف و زیاده و نقصان است... که درجات اوّلیّه ایمان، تصدیقات مشوب به شبهات هستند، و درجات میانی آن، تصدیقاتی هستند که عاری از شبهات می باشند؛ و درجات نهایی آن تصدیقاتی هستند که توءام با کشف و شهود، و محبّت کامل به خداوند سبحان، و شوق تامّ به سوی او می باشد».(۲)

هم چنین در اوّل باب ۵۲ از قول بعضی از محقّقین می فرماید:

«یقین دارای سه درجه علم الیقین، عین الیقین و حقّ الیقین می باشد».(۳)

در شرح حدیث دوّم همین باب در مورد درجات تقوا می نویسد:

تقوی دارای سه مرتبه می باشد، اوّل: نگهداری نفس از عذاب جاویدان، از طریق تحصیل و تصحیح اعتقادات ایمانی، دوّم: دوری کردن از هر نوع گناهی، اعمّ از انجام محرمات و ترک واجبات. همین معنا در بین مسلمانان و اهل شرع به تقوا معروف شده است. سوّم: خویشتن داری

۱- ۱ . «بحار الأنوار»،ج۶۶،ص۱۷۶ قوله تعالی «قال بلی و لکن لیطمئن قلبی» اقول: یدل علی أن الایمان و الیقین قابلان للشده و الضعف

۲- ۲ . «بحار الانوار»، ج۶۷، ص ۱۴۰و ۱۴۱.

۳- ۳ . «بحار الانوار»، ج۶۷،ص۱۳۵ «أقول: و جعل بعض المحقّقین للیقین ثلاث درجات الأولی علم الیقین و هو العلم الـذی حصل بالدّلیل کمن علم وجود النّار بروءیه الدّخان و الثّانیه عین الیقین و هو إذا وصل إلی حدّ المشاهده کمن رأی النّار و الثّالثه حقّ الیقین و هو کمن دخل النّار و اتّصف بصفاتها»..

در مقابل آن چه که قلب آدمی را مشغول کرده و از حقّ منصرف می کند. و این تقوای خواصّ، بلکه خاصّ الخاصّ (بزرگان دین) است.(۱)

در تفسیر نمونه در مورد «تقوی» بعد از آن که آن را به «احساس مسؤولیّت درونی»معنی کرده، آورده است:

درست است که مرحله نهایی تقوی بعد از ایمان و عمل به دستورهای خدا حاصل می شود، ولی مرحله ابتدایی آن، قبل از همه این مسایل قرار دارد. چرا که انسان اگر احساس مسؤولیّتی در خود نکند به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران نمی رود، و نه گوش به سخنان آن ها فرا می دهد.(۲)

در کتاب «قرآن و روان شناسی» بعد از ذکر صفات و خصوصیّات گوناگون موءمنان از جمله ایمان، تقوی، ذکر، توکّل، تفکّر، احسان، تعاون و... در زمینه های مختلف رفتاری می نویسد:

خصوصیّات مزبور در شخصیّت موءمن مستقلّ از هم نیستند، بلکه در هم دیگر تأثیر و تأثّر دارند و مکمّل یک دیگرند و نیز مشترکاً رفتار موءمن را در کلیّه ی زمینه های زندگی جهت می دهند. به همین دلیل رفتار موءمن چه در ارتباط با پروردگار، یا ارتباط با مردم و یا با خود، هماهنگ است.

---

۱ - ۱ . «بحار الانوار»، ج۶۷،ص۱۳۶...«و لها (تقوی) ثلاث مراتب الأولی وقایه النفس عن العذاب المخلّد بتصحیح العقائد الإیمانیّه. و الثّانیه التّجنّب عن کلّ ما یوءثم من فعل أو ترک و هو المعروف عند اهل الشّرع و الثّالثه التّوقّی عن کلّ ما یشغل القلب عن الحقّ و هذه درجه الخواصّ بل خاصّ الخاص...».

۲- ۲ . «تفسیر نمونه»، ج۱۷، ص۱۸۸.

خصوصیّت عقیدتی، نقش اساسی و تعیین کننده در جهت دادن به رفتار انسان در کلیّه ی زمینه های زندگی ایفا می کنند، به طوری که ایمان به توحید و روز رستاخیز و حساب، از خصوصیّات اصلی حاکم بر شخصیّت انسان می شوند ، و در کلیّه ی خصوصیّات دیگر شخصیّتی، موءثر هستند و آن ها را راهنمایی می کنند... بدیهی است که همه موءمنان از نظر تقوا در یک سطح نیستند، در درجات و مراحل، با هم فرق دارند.(۱)

بنابر این بعد از بیان معنای «تقوی» و «توکّل» و آثار آن دو در زندگی بشری و بیان این که ایمان دارای درجات و مراتبی است، هم چنین فضایل نفسانی انسان نیز از مراتب و درجات تشکیکی برخوردارند نتیجه این می شود که:

از آن جایی که این فضایل جدای از هم نبوده و با هم مرتبط هستند، لذا هر یک از آن ها در ارتقا به مرتبه بالاتر، به دیگری نیازمند است. مثلاً ـ به این صورت که با رعایت تقوی در مراتب پایین (انجام اوامر و ترک نواهی)، مرتبه ی ادنای حال توکّل در انسان به وجود می آید، و این توکّل ابتدایی منجرّ به ایجاد حال استعاذه در دل او می گردد. از طرف دیگر با استعاذه ی به خداوند، انسان به درجات و مراتب اعلای توکّل و هم چنین مراتب عالی تقوی دست می یابد. این چنین است حال سایر فضایل اخلاقی مثل یقین، ذکر، احسان، و غیره. یعنی با ارتباطی که بین این فضایل وجود دارد، در واقع هر مرتبه ای از آن ها به منزله ی پلّه ای برای

۱- ۱ . «قرآن و روان شناسی»، ص۳۳۴.

صعود به مرتبه بالاتر فضیلت دیگر است؛ مخصوصاً این رابطه بین «استعاذه، تقوی و توکّل» بیشتر مشهود است؛ که مرتبه ای از هر یک، سبب صعود به درجه بالاتر یک دیگر هستند. در نهایت، انسان می تواند به سبب این سیر صعودی در مسیر کمال، خود را به درجات اعلای ایمان برساند. و به سعادت معنوی دست یابد. و با این بیان روشن می گردد که استعاذه در ایجاد روحیه تقوی و توکّل تأثیر مثبت و سازنده دارد؛ بلکه بالاتر به عنوان یک عامل مهمّ و کارساز در این رابطه می باشد.

۳ – نقش استعاذه در دشمن شناسی و توجّه دایمی به خطر و دشمن

اشاره

آنچه که ارکان اصلی استعاذه را تشکیل می دهد: مستعاذ، مستعاذ به و مستعاذ منه است که در عبارت لفظ استعاذه (أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم) مشخّص است. رکن سوم آن، یعنی «مستعاذ منه» که با عنوان شیطان مطرح شده است؛ در معنای لغوی آن بیان شد که «به هر موجود شرّ و دور از خیر و خوبی و منحرف از حقّ» اطلاق می شود.

لکن باید به صورت جزیی بیان شود که انسان از شرّ چه کسی و یا از شرّ چه چیزی به خدای قادر و متعال پناه می برد. به عبارت دیگر تا انسان هویّت، ویژگی ها و خصوصیّات دشمن را شناسایی نکند، میزان عداوت او، حربه و حیله ها و عدوات جنگی او را نشناسد، به راه های عملی مقابله با او و دفع و رفع حملات او پی نخواهد برد؛ بلکه بالاتر، تا وجود دشمن و خطر او را احساس نکند اصلاً به مقابله با او قیام نخواهد کرد.

ص: ۱۵۲

امیر الموءمنین علی علیه السلام در اهمیّت و لزوم شناسایی دشمن و هشدار از دشمنی های شیطان، می فرمایند:

«ای بندگان خدا ! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود (تکبّر) مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت درآورد، و با لشکرهای سواره و پیاده ی خود بر شما بتازد ! به جانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چلّه کمان گذارده، و با تمام توان آن را کشیده، و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است... پس شیطان بزرگ ترین مانع برای دینداری، و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست ! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستنشان کمر بسته اید، خطرناک تر است. مردم ! آتش خشم خود را بر ضدّ شیطان به کار گیرید، و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت، و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیب گرفت، و با سپاهیان سواره ی خود به شما هجوم آورد، و با لشکر پیاده راه شما را بست، تا هر کجا شما را بیابند، شکار کنند و به دام اندازند...»(۱)

ص: ۱۵۳

۱- ۱ . «نهج البلاغه»، ص۲۸۷، خطبه۱۹۲ (قاصعه) «... فاحذروا عباد الله عدوّ الله أن یعدیکم بدائه، و أن یستفزّکم بندائه، و أن یجلب علیکم بخیله و رجله، فلعمری لقد فوّق لکم سهم الوعید، و أغرق إلیکم بالنّزع الشّدید، و رماکم من مکان قریب... فاصبح أعظم فی دینکم حرْجاً و أوری فی دنیاکم قدحاً من الّذین أصبحتم لهم مناصبین، و علیهم متألّبین. فاجعلوا علیه حدّکم، و له جدّکم، فلعمر الله لقد فخر علی أصلکم، و وقع فی حسبکم، و دفع فی نسبکم، و أجلب بخیله علیکم، و قصد برجله سبیلکم، یقتنصونکم بکلّ مکانٍ...».

علّامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان در اهمیّت شناسایی دشمن می فرمایند:

موضوع ابلیس نزد ما امری است مبتذل و پیش پا افتاده که اعتنایی به آن نداریم، جز این که روزی چند بار او را لعنت کرده از شرّش به خـدا پناه ببریم و بعض افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه اوست تقبیـح کنیم. و لکن بایـد دانست که این موضوع، موضوعی است بسـیار قابـل تأمّـل و شایـان دقت و بحث. متأسـفانه تـا کنون در صـدد بر نیامـده ایم ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب که در عین این که از حواسّ ما غایب است و تصرّفات عجیبی در عالم انسانیّت دارد، چه می گوید؟ و چرا نباید در صدد بر آییم؟ چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی اعتناییم؟ دشمنی که از روز پیدایش بشـر تـا روزی که بسـاط زنـدگیش بر چیـده می شـود، بلکه حتّی پس از مردنش هم دست از گریبـان او بر نمی دارد و تـا در عـذاب جاودانه دوزخش در نینـدازد آرام نمی گیرد؛ آیا نبایـد فهمید این چه موجود عجیبی است؟ که در عین این که همه ی حواسّش جمع گمراه کردن یکی از ماهاست و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن او است، عیناً و در همان وقت سرگرم گمراه سـاختن همه بنی نوع بشـر است ؟ در عین این که از آشـکار همه با خبر است از نهان آنان نیز اطلاع دارد، حتی از نهفته ترین و پوشیده ترین افکاری که در زوایای ذهن و فکر آدمی جا دارد با خبر است...(۱)

ص: ۱۵۴

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج ۸، ص۳۶-۳۵.

ما انسان ها برای مقابله با دشمن خارجی کارهایی از قبیل جمع آوری و آماده سازی نیروها، و فراهم کردن امکانات و تجهیزات نظامی، تدابیر امنیّتی و...، انجام می دهیم. امّا بزرگترین و خطرناکترین و کینه توزترین دشمن، و چگونگی مقابله و پیکار با او را فراموش می کنیم. با این که دشمن خارجی نهایت کاری که می کند، جسم آدمی را به اسارت می برد؛ امّا این دشمن (که بیشترین حملاتش درونی می باشد) روح انسان را به زنجیر اسارت کشیده و بزرگترین سرمایه انسان یعنی ایمان او را نشانه می رود. پس همان طوری که هشدار قرآنی (خذوا حذرکم)(۱) که به معنای حفظ آمادگی در برابر خطر می باشد. درباره ی دشمن خارجی است، شامل دشمن غدّار داخلی نیز خواهد شد.

و لذا یکی از آثار استعاذه همین است که از سویی انسان را از فرو رفتن به خواب غفلت و غافل ماندن از کمین گاه های خطر ناک دشمن باز می دارد و آدمی را به مرزبانی، دیدبانی و شناسایی دایمی غارتگران سلامت، آسایش و امنیّت و طمأنینه وا می دارد. از سوی دیگر، باعث می شود که انسان به نقاط ضعف خود پی برده و با اصلاح و ترمیم آن، راه نفوذ و فاجعه آفرینی دشمن را سدّ نماید تا به این طریق بتواند در رویارویی با دشمن، پیروزی دایمی را بهره ی خود سازد.

چون اصل شیطان به معنی سرکش و متمرّد است، بر هر موجود متمرّدی اطلاق می شود. چنانچه می فرماید: (و کذلک جعلنا لکلّ نبیٍّ عدواً

۱- ۱ . سوره نساء:۴، آیه ۷۱.

شیاطین الانس والجنّ(۱)). اینکه بر نفس امّاره و قوّه ی شـهوت و غضب و انسان حیله گر و مفسد و سـرکش و شـرور، شیطان گفته می شود از این جهت است.

همان طور که در بخش اول (رکن سوم اسـتعاذه، یعنی مسـتعاذ منه) بیان شد، در یک تقسیم بندی چیزهایی را که باید از شرّ و ضرر آنها به درگاه الهی پناه برده شود به سه دسته می توان تقسیم کرد:

۱ ـ قوای درونی که تحت تـأثیر و فرمان نفس امّاره است و صـفات رذیله ی صادره از آن، از جمله عجب، تکّبر، حرص، کینه و دشمنی، و حسد، که در سوره فلق به عنوان سر آمد همه ی رذایل، به طور خاص، به استعاذه از آن دستور داده شده است.

۲ ـ جمیع شـرور و مفاسـد و مضارّی که در این عالم کون و فساد، ممکن است برای انسان پیش بیایـد. مانند بلیّات و شداید و امراض و مضـارّ و گرفتـاری هـا و مصـیبت هایی که به دلایل مختلف در زنـدگی برای انسان روی می دهـد. و ماننـد حیوانات درّنـده و موذی و نباتات سـمّی و کشـنده که بایـد از آن ها به ذات مقـدّس حقّ ملتجی شـد تا به عنایت و لطف خود، انسان را مصون و محفوظ بدارد.

۳ ـ شیاطین اعم از شیاطین جنّی و انسی همانطور که خداوند می فرماید:

(قل اعوذ بربّ النّاس ملک النّاس إله النّاس من شرّ الوسواس الخنّاس الّذی یوسوس فی صدور النّاس من الجنّه و النّاس)

ص: ۱۵۶

۱- ۱ . سوره انعام:۶، آیه ۱۱۲.

«بگو به پروردگـار و پادشـاه و معبود مردم پنـاه می برم از شـرّ وسوسه کننـده ی پنهـانی که وسوسه می کنـد در دل آدمیـان از جنّیان و آدمیان»

در قرآن کریم و احـادیث معصومین علیهم السـلام به همه ی این شـرور و مضـارّ اشـاره شـده است که نمونه هـایی از آن ها را یادآور می شویم :

دسته اول

خداوند متعال در قرآن از قول حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که از جهالت و تکبر به خداوند پناه می برد:

(قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين).(۱)

«(موسی) گفت به خدا پناه می برم از این که (تمسخر کرده) از گروه نا دانان باشم».

(و قال موسى إنّي عذت بربّي و ربّكم من كل متكبّرٍ لا يوءمن بيوم الحساب).(۲)

«و موسی گفت من پناه می برم به پروردگار خود و پروردگار شما، از شرّ هر متکبّری که به روز حساب ایمان نمی آورد».

و در سوره فلق به استعاذه از حسد امر فرموده است:

(قل أعوذ بربّ الفلق... و من شرّ حاسدٍ إذا حسد)(۳)

«(ای رسول ما) به گو پناه می برم به خدای فروزنده ی صبح روشن... و از شرّ هرحسود (بد خواهی) آن گاه که حسد ورزد».

۱- ۱ . سوره بقره:۲، آیه۶۷.

۲- ۲ . سوره غافر:۴۰، آیه۲۷.

۳- ۳ . سوره فلق:۱۱۳.

در دعای هشتم صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام از آثار سوء۴۴ چیز به درگاه الهی پناه می برد؛ که بیش از ۲۵ مورد آن پناهندگی از صفات رذیله می باشد:

۱ ـ بر انگیختگی و طغیان حرص و آز (بر دنیا) «اللّهمّ إنّی أعوذ بک من هیجان الحرص».

۲ ـ شدت و تندی خشم «و سوره الغضب».

۳ ـ تسلط و چیرگی رشک و حسد «و غلبه الحسد».

۴ ـ سستی و ناتوانی صبر (در امور دنیوی و اخروی) «و ضعف الصّبر».

۵ ـ کمی قناعت «و قلّه القناعه».

۶ ـ بد خویی و اخلاق زشت « و شکاسه الخُلق».

۷ ـ پافشاری و زیاده روی در شهوت و خواهش نفس «و إلحاح الشّهوه».

۸ ـ غلبه حمیّت و عصبیّت (طرفداری از ناحقّ)«و ملکه الحمیّه».

۹ ـ پیروی هوس و هواهای نفسانی «و متابعه الهوی».

۱۰ ـ مخالفت نمودن و سرپیچی از هدایت و رستگاری «و مخالفه الهُدی».

۱۱ ـ خواب غفلت «و سِنه الغفله».

۱۲ ـ کوشش بیش از حدّ و کار با مشقّت (که انسان را خسته و بیزار نماید) «و تعاطی الکلفه».

۱۳ ـ اختیار و برگزیدن باطل به جای حقّ «و ایثار الباطل علی الحقّ».

۱۴ ـ مداومت و پافشاری بر گناهان «و الإصرار علی المأثم».

۱۵ ـ کوچک شمردن معصیت و نافرمانی «واستصغار المعصیه».

۱۶ ـ بزرگ داشتن طاعت و بندگی «و استکبار الطّاعه».

ص: ۱۵۸

۱۷ ــ چون توانگران به خود نازیدن «و مباهات المُکْثرین».

۱۸ ــ خوار شمردن و تحقیر فقراء و نیازمندان «و الإزراء بالمقلین».

۱۹ ــ بد رفتاری کردن با زیر دستان و در حقّ آنان کوتاهی نمودن «و سوء الولایه لمن تحت أیدینا».

۲۰ ــ عدم شکر و سپاس از کسی که نیکی و احسانی به ما کرده «و ترک الشّکر لمن اصطنع العارفه عندنا».

۲۱ ــ از اینکه ستمگری را کمک و پشتیبانی کنیم «أو أن نعضد ظالماً».

۲۲ ــ ستمدیده ای را تنها گذاشته، و خوار نمائیم «أو نخذل ملهوفاً».

۲۳ ــ طلب کردن آنچه که حقّ ما نبوده، و شایسته آن نیستیم «أو نروم ما لیس لنا بحقٍّ».

۲۴ ــ از این که در (مسایل) علمی از روی نادانی سخن بگوییم «أو نقول فی العلم بغیر علم».

۲۵ ــ از این که در فکر خیانت (و غیر واقع جلوه دادن چیزی) به کسی باشیم «ونعوذ بک أن ننطوی علی غشّ أحد».

۲۶ ــ از خود پسندی و از خود راضی بودن در کردار «و أن نُعجب بأعمالنا».

۲۷ ــ از آرزوهای دراز داشتن «و نمدّ فی آمالنا».

۲۸ ــ از بد دل بودن و نهفته داشتن بدی (نسبت به دیگران) در دل «و نعوذ بک من سوء السّریره».

۲۹ ــ ناچیز دانستن گناهان خُرد و کوچک «و احتقار الصّغیره».

۳۰ ــ از این که شیطان بر ما تسلّط و دست یابد «و أن یستحوذ علینا الشّیطان».

۳۱ _ از آسیب رساندن و گزند روزگار «أو ینکبنا الزّمان».

۳۲ _ از این که سلطان (ستمگر) ما را در خود هضم نماید (و ما را به تباهی بکشاند) «أو یتهضّمنا السّلطان».

۳۳ _ از اینکه اقدام به اسراف نموده و دست به آن آلوده نماییم «و نعوذ بک من تناول الإسراف».

۳۴ _ از نداشتن روزی به اندازه نیاز «ومن فقدان الکفاف».

۳۵ _ از ملامت و سر زنش (شاد شدن) دشمنان «و نعوذ بک من شماته الأعداء».

۳۶ _ از محتاج شدن به همانند خود (افراد مردم که خود نیز نیازمندند)«و من الفقر إلی الأکفاء».

۳۷ _ از زندگی در سختی و مشقّت «ومن معیشهٍ فی شدّهٍ».

۳۸ _ از مردن بدون آمادگی (بدون زاد و توشه) «و میتهٍ علی غیر عدّهٍ».

۳۹ _ از بزرگترین اندوه و افسوس (حسرت در قیامت)«و نعوذ بک من الحسره العظمی».

۴۰ _ از بزرگترین مصیبت و بلا (در دین)«و المصیبه الکبری».

۴۱ _ بدترین شقاوت و بدبختی (دخول در جهنم)«و اشقی الشّقاء».

۴۲ _ از بدی بازگشت و عاقبت کار «و سوء المأب».

۴۳ _ از ناکامی و محروم ماندن از پاداش (بهشت)«و حرمان الثّواب».

۴۴ _ از رسیدن (قطعی شدن)کیفر و عذاب «و حلول العقاب».(۱)

۱- ۱ . «صحیفه سجّادیه»، ص۵۶، دعای هشتم.

دسته دوم: استعاذه در امراض و بیماری ها

شخصـی می گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و از دردی که داشتم، به او شکایت کردم، فرمود: بگو بسم اللّه . سپس دستت را به آن (محلّ درد) بکش و بگو:

«أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقـدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمه الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ برسول الله و أعوذ بأسـماء الله من شرّ ما أحذر و من شرّ ما أخاف علی نفسی» آن را هفت مرتبه می گویی.(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی که انسان بیمار شود، باید بگوید:

«بسم الله و بالله و محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقدره الله علی ما یشاء من شرّ ما أجد».(۲)

استعاذه ی از شرّ حیوانات

امام صادق علیه السلام از امیر الموءمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

وقتی به حیوان درّنده ای برخوردی، بگو «أعوذ بربّ دانیال و الجبّ من شرّ کلّ اسد مستأسد».(۳)

ابن عبّاس نقل می کنـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هنگام وضو، کفشـش را از پا در آورده بود (و بعـد از مسح پا) که می خواست آن را بپوشد، عقابی از

۱- ۱ . «اصول کافی»، ج۲، ص۵۶۶ باب «الدعاء للعلل و الأمراض...»،ح ۸.

۲- ۲ . «اصول کـافی»، ج۲، ص۵۶۷، بـاب «الـدعاء للعلـل و الأمراض...» ح ۱۳... عن أبی جعفر علیه السـلام قـال: إذا اشـتکی الإنسان فلیقل: «بسم الله و با الله و محمّـد رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلّم أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقـدره الله علی ما یشاء من شرّ ما أجد»..

۳- ۳ . «اصول کافی»،ج۲، ص ۵۷۱ باب الحرز و العوذه ح ۹ و «بحار الانوار»، ج۱۴، ص۳۷۸.

آسمان فرود آمد و آن را برداشت و بالا برد؛ سپس (از آسمان) به پایین انداخت و از آن ماری بیرون افتاد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أعوذ بالله من شرّ مَن یمشی علی بطنه و من شرّ مَن یمشی علی رجلین».

سپس، از پوشیدن کفش قبل از وارسی کردن نهی فرمود.(۱)

سعد اسکاف می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

هر کس این کلمات را بگوید، من ضمانت می کنم که گزند عقرب و گزندگان دیگر به او نرسد تا این که صبح کند «أعوذ بکلمات الله التامّات الّتی لا یجاوزهنّ برٌّ و لا فاجرٌ من شرّ ما ذرأ و من شرّ ما برأ و من شرّ کلّ دابّهٍ هو آخذٌ بناصیتها إنّ ربّی علی صراطٍ مستقیم».(۲)

استعاذه ی از حوادث طبیعی

مرحوم طبرسی در آداب و دعاهای مربوط به نگاه، آورده است که هرگاه ابری در آسمان دیدی بگو:

«الحمدلله الّذی ینشئ السّحاب بقدره، و سخّره ما بین السّماء و الارض بعد موتها، اللّهمّ إنّی أسئلک من خیر هذه السّحابه و خیر ما فیها، و أعوذ بک من شرّها و شرّ ما فیها، و أعوذ بک أن تمطرنا مطر السّوء،...».

---

۱ - ۱ . «بحار الانوار»، ج۱۷، ص۳۹۱ و در ج۱۷، ص۴۰۵همین دعا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت زیر نقل کرده است: «... أللهمّ إنّی أعوذ بک من شرّ مَن یمشی علی بطنه و من شرّ مَن یمشی علی رجلین و من شرّ مَن یمشی علی أربع و من شرّ کلّ ذی شرّ و من شرّ کلّ دابّه أنت آخذ بناصیتها إنّ ربّی علی صراط مستقیم.».

۲ - ۲ . «اصول کافی»، ج۲، ص۵۷۱، باب «الحرز و العوذه»، ح۷.

و به هنگام وزش باد بگو:

«أللّهمّ إنّی أسئلک من خیر هذه الرّیاح، و خیر ما فیها ما أرسلتها به، و أعوذ بک من شرّها و شرّ ما فیها، و شرّ ما أرسلتها به، اللّهمّ اجْعلها رحمةً و لا تجعلها عذاباً، اجعلهما نعمةً و لا تجعلهما نقمةً».(۱)

همچنین از شرّ چیزهای دیگر مثل مشکلات سفر(۲)، همسایه بد(۳)، و... استعاذه وارد شده است که درجوامع روایی در ابواب مختلف نقل شده است.

دسته سوّم

استعاذه ی مادر مریم، که او و ذریّه اش را از شرّ شیطان به درگاه الهی پناهنده می کند:

(...و إنّی اعیذ بک و ذریّتها من الشّیطان الرّجیم).(۴)

« (پروردگارا) من او (مریم) و فرزندانش را از شرّ شیطان رجیم در پناه تو آوردم».

امر خداوند به پیامبرش که از شرّ شیطان و وسواس خنّاس استعاذه نماید:

(و قل ربّ أعوذ بک من همزات الشّیاطین و أعوذ بک ربّ أن یحضرون).(۵)

ص: ۱۶۳

۱- ۱ . «آداب الدّینیّه للخزانه المعینیّه»، ص۷۴.

۲- ۲ . «بحار الانوار»، ج۳۲، ص۳۹۱ به نقل از خطبه ۴۶ نهج البلاغه.

۳- ۳ . «بحار الانوار»، ج ۷۱، ص۱۵۳.

۴- ۴ . سوره آل عمران:۳، آیه۳۶.

۵- ۵ . سوره موءمنون:۲۳، آیه۹۷و۹۸.

«(ای پیـامبر) بگو پروردگارا من از وسوسه ی و فریب شـیاطین(انس و جنّ) به سوی تو پناه می آورم و به تو پناه می برم از این که شیاطین در مجلسم حضور یابند».

(و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله إنّه سمیع علیم).(۱)

«(ای پیامبر) و اگر از طرف شیطان (انسی و جنّی) وسوسه ای به تو رسد به خداوند پناه بر، که او قطعاً شنوا و دانا است».

(قل أعوذ بربّ النّاس...من شرّ الوسواس الخنّاس الّذی یوسوس فی صدور النّاس من الجنّه و النّاس).(۲)

«بگو پناه می برم به پروردگار مردم...از شـرّ و وسوسه ی شیطان، آن شیطان که در دل مردم وسوسه و اندیشه بد افکند، چه آن شیطان از جنس جنّ باشد و چه از نوع انسان».

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام در استعاذه ی از خطرات و وسوسه های شیطان، به درگاه الهی عرضه می دارد:

پرورگـارا ! به تو پنـاه می بریم ازتباهکـاری ها (و وسوسه های) شـیطان رانـده شـده، و از حیله ها و تزویرهای او، و از اعتماد و اطمینـان به آرزوهـایش (که در دل هـا می افکنـد) و مژده هـا و غرور افکنی هـا و افتـادن به دام هـایش. و از این که در مـا، به کژروی واداشتن در اطاعت و بندگیت، و در خوارکردنمان به نافرمانی کردن از تو طمع ورزد، و یا این که آن چه را

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰.

۲- ۲ . سوره ناس.

در نظرمان می آراید، زیبا جلوه کند، یا آن چه را در نظر ما ناپسند و زشت نموده است، بر ما گران آید...

خدایا ! آن چه را (شیطان) گره می زند، بگشای، و آن چه را که او می بندد بگسل، و هر تدبیری را که می اندیشد، بر هم زن، و چون اراده کاری را بکند، بازش دار، و آن چه را که استوار می سازد ویران کن.

بار خدایا ! سپاه اورا شکست ده، و مکر و فریبش را باطل و بی بهره ساز، و پناهگاه او را در هم کوب، و بینی اش را به خاک بمال.(۱)

در مناجات الشّاکین عرضه می دارد:

... إلهی أشکوا إلیک عدوّاً یضلّنی و شیطاناً یغوینی قد ملأ بالوسواس صدری و احاطت هواجسه بقلبی یعاضد لی الهوی...(۲)

...پروردگارا ! به درگاه تو شکایت می کنم از دشمنی که گمراهم کند، و دشمنی که فریبم دهد، که سینه ام را از وسوسه ها پر می کند؛ و هوس هایش به گرد دلم چرخیده و از هوای (نفسانی ام) پشتیبانی می کند.

آن چه که در این مبحث مهمّ بوده و از اهمیّت زیادی برخوردار می باشد و لازم است که به آن پرداخته شود، دسته سوّم است که در واقع

۱- ۱ . «صحیفه سجّادیّه»، ص۸۵، دعای ۱۷ اللّهمّ انّا نعوذ بک من نزغات الشّیطان الرّجیم و کیده و من الثّقه بأمانیّه و مواعیده و غروره و مصائده و أن یطمع نفسه فی إضلالنا عن طاعتک و امتهاننا بمعصیتک، أو أن یحسن عندنا ما حسّن لنا، أو یثقل علینا ما کرّه إلینا... اللّهمّ اخْلل ما عقد، و افْتق ما رتق، و افْسخ ما دبّر، و ثبّطه إذا عزم، و انْقض ما ابرم. اللّهمّ و اهْزم جنده، و أبطل کیده، و اهْدم کهفه، و أرغم أنفه....

۲- ۲ . «مفاتیح الجنان»، ص۲۴۸.

خیلی از شرور و مضارّ هم به نوعی تحت الشّعاع این دسته از شرور می باشند . یعنی شیاطین جنّی و انسی، خصوصاً ابلیس لعین است که کمر همّت بر دشمنی انسان بسته است و به لطایف الحیل مانع از سیر صعودی انسان و رسیدن او به قلّه های کمال و سعادت می شود.

تصویر شیطان در قرآن

کفر

(...إلّا إبلیس أبی و استکبر و کان من الکافرین).(۱)

«...مگر شیطان که (از سجده کردن) سر باز زد و تکبّر ورزید و از کافران بود».

علّامه طباطبایی در تفسیر این آیه دارد «لم یعبّر ابی و استکبر و کفر» در این آیه نفرمود که ابلیس از سجده امتناع ورزید و تکبّر کرد و کافر شد؛ بلکه فرمود او از کافران بود.(۲) در جای دیگر می فرماید «استکبر ابلیس فلم یسجد و کان قبل ذلک من الکافرین(۳)» یعنی در اثر تکبّر سجده نکرد و قبل از آن از کافران بوده است. نه تنها خود شیطان (ابلیس) کافر است، بلکه سعی دارد انسان را نیز فریب داده و به کفر بکشاند:

(...کمثل الشّیطان إذ قال للإنسان اكْفر).(۴)

ص: ۱۶۶

۱- ۱ . سوره بقره:۲، آیه۳۴.

۲- ۲ . «تفسیر المیزان»، ج۱، ص۱۲۲.

۳- ۳ . «تفسیر المیزان»، ج۱۷، ص۲۲۵.

۴- ۴ . سوره حشر:۵۹، آیه۱۶.

«...(فریب منافقان) همانند (اغفال) شیطان است آن گاه که به انسان گفت: (به خدا) کافر شو»

دشمنی و بغض و کینه

شیطان کسی است که از روز نخست دشمن انسان بوده، و حتّی یک روز هم حاضر به ترک دشمنی نشده است. پیوسته با وسوسه ها و اغوا نمودنش، آدمیان را تحریک می کند تا از صراط مستقیم و راه سعادت به کژراهه، که به شقاوت دنیوی و اخروی انسان منتهی می شود، منحرف شود.(۱)

(... إنّ الشّیطان للإنسان عدوٌّ مبین).(۲)

«... همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است»

(... إنّ الشّیطان کان للإنسان عدوّاً مبیناً).(۳)

«همانا شیطان با انسان دشمنی واضح و آشکار دارد»

و لذا خداوند متعال در قرآن، ضمن این که دشمنی شیطان را نسبت به انسان هشدار می دهد، به دشمنی با شیطان نیز امر می کند.

(... إنّ الشّیطان لکم عدوٌّ فاتّخذوه عدوّاً).(۴)

«... همانا شیطان دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن خود بگیرید».

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۱۱، ص۷۹.

۲- ۲ . سوره یوسف:۱۲، آیه۵.

۳- ۳ . سوره اسراء:۱۷، آیه۵۳.

۴- ۴ . سوره فاطر:۳۵، آیه۶.

شیطان نه تنها با انسان دشمنی آشکار دارد، بلکه با دسیسه و حیله های مختلف و رواج گناه و فساد انگیزی بین انسان ها، سعی دارد میان خود آدمیان نیز دشمنی ایجاد بکند.

(إنّما یرید الشّیطان أن یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر).(۱)

«جز این نیست که شیطان قصد دارد به وسیله شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی برانگیزد»

اضلال و إغواء

(... و یرید الشّیطان أن یضلّهم ضلالاً بعیداً).(۲)

«... و شیطان می خواهد آنان را گمراه کند به گمراهی دوری (که از هر سعادت و آسایشی دور باشد»

شیطان از راه های مختلف و کارهای گوناگون تلاش می کند که انسان را از راه راست منحرف نماید. حتّی مراجعه ی به طاغوت به منظور تحاکم و داوری که آیه ی فوق الذّکر اشاره به آن دارد از جمله دام های شیطان است که بر سر راه آدمی برای گمراه کردن او می گستراند. او بر این کارش (اغوای آدمیان) قسم نیز خورده است. قرآن کریم از قول ابلیس نقل می کند که گفت:

(قال فبعزّتک لأغوینّهم أجمعین).(۳)

۱- ۱ . سوره مائده:۵، آیه۹۱.

۲- ۲ . سوره نساء:۴، آیه۶۰.

۳- ۳ . سوره ص:۳۸، آیه۸۲.

«(شیطان) گفت (حال که مهلت یافتم) به عزّت و جلال تو قسم می خورم که همه آنان(انسان ها) را گمراه بکنم»

وسوسه کردن در دل ها(۱)، تزیین و زیبا جلوه دادن کارهای زشت و ناپسند انسان ها در نظر آنان(۲)، امر کردن و وادار نمودن به فحشا و منکرات و کارهای ناپسند(۳)، وعده های دروغین و سرگرم کردن به آرزوهای واهی و فریب و نیرنگ(۴)، ایجاد ترس در دل انسان های ضعیف و سست عنصر(۵)، محزون کردن موءمنین با کارهای گوناگون از جمله با وادار کردن انسان ها به نجوا و آهسته و در گوشی سخن گفتن(۶)، و... از جمله فعّالیّت های دیگر شیطان است که در آیات قرآنی بیان شده است که برای عملی ساختن هدف اصلی خود، که همانا بازداری انسان از رسیدن به سعادت و دخول در بهشت است انجام می دهد

۱- ۱ . سوره اعراف:۷، آیه ۲۰«فوسوس لهما الشّیطان لیبدی لهما». و سوره طه:، آیه ۱۲۰«فوسوس إلیه الشّیطان قال یا آدم هل ادّلک علی شجره الخلد و ملک لایبلی». و....

۲- ۲ . سوره انفال:۸، آیه۴۸ «و إذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم». و سوره انعام:۶، آیه۴۳ « و لکن قست قلوبهم و زیّن لهم الشّیطان ما کانوا یعملون». و....

۳- ۳ . سوره نور:۲۴، آیه۲۱ «و من یتّبع خطوات الشیطان فإنه یأمر بالفحشاء و المنکر». سوره بقره:۲، آیه۲۶۸ «الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء». و....

۴- ۴ . سوره نساء:۴، آیه ۱۲۰ «یعدهم و یمنّیهم و ما یعدهم الشّیطان الّا غروراً» و....

۵- ۵ . سوره آل عمران:۳، آیه۱۷۵ «إنّما ذلکم الشّیطان یخوّف اولیاءه...» و....

۶- ۶ . سوره مجادله:۵۸، آیه ۱۰ «إنّما النّجوی من الشّیطان لیحزن الّذین آمنوا...».

شناسایی دشمن و معرّفی فعّالیّت واهداف دشمن (شیطان) از زبان مبارک امام زین العابدین علیه السلام :

اغفـال کردن، فراموشـکاری، ایمنی از عقـاب، تخویف از غیر خـدا، تشـجیع بر اعمال زشت، بازداری از عمل صالـح، غوطه ور ساختن در شـهوات، ایجاد تردیـد و دودلی در عقایـد و باورها، خلف وعده و سـر گرم نمودن به آرزوهای خیالی، و... از جمله فعّالیّت ها و حیله هایی است که شیطان در گمراهی انسان به کار می برد و از اهداف و برنامه های این دشمن دیرین است که امام علیه السلام در قالب دعا به آن ها اشاره می فرمایند:

(پرودگارا) ! و مرا و نسل مرا از گزنـد شیطان رانـده شده، در پناه خویش در آور؛ زیرا که تو خود، ما را آفریدی، و (به نیکی هـا) امر کردی و (از زشـتی هـا) نهی فرمودی، و به پـاداش آن چه فرمـان دادی مشـتاق گردانیـدی؛ و از کیفر عصـیان بر حـذر داشتی؛ و برای مـا دشـمنی قرار دادی که بـا مـا مکر و حیله می کنـد. و او را بر مـا چیره گردانیـدی و مـا را بر او چنان تسلّطی ندادی (که بر او پیروز شویم)؛ (چرا که) او را در سینه های ما جای داده، در رهگذرهای خون های ما روانش ساختی؛ به گونه ای که اگر ما از او غفلت ورزیم، او از ما غافل نمی ماند؛ و اگر او را فراموش کنیم، او هرگز ما را از یاد نمی برد. همواره ما را از کیفر تو ایمن می سـازد، و از غیر تو می ترسانـد. اگر قصـد گناه و کار زشتی را داشـته باشـیم، ما را بر آن دلیر می نمایـد، و چون به انجـام دادن کار نیکی همّت گماریم، از آن ترسانیـده، بازمان می دارد. خود را با گناهان و خواهش های نفسانی به ما عرضه می دارد، و در قلمرو باورهایمان، ما را

به شبهه ها در می افکند (تا گمراهمان سازد). اگر به ما وعده ای دهد، به آن وفا نمی کند (دروغ می گوید)، و اگر به آرزوها سرگرممان سازد، آن ها را بر نمی آورد. و اگر نیرنگ و فریبش را از ما برنگردانی، گمراهمان می کند؛ و اگر از فساد و تباهکاریش مصونمان نسازی، ما را می لغزاند.(۱)

و در دعای دیگری می فرماید:

پرورگارا ! به تو پناه می بریم از تباهکاری ها (و وسوسه های) شیطان رانده شده، و از حیله ها و تزویرهای او، و از اعتماد و اطمینان به آرزوهایش (که در دل ها می افکند) و مژده ها و غرور افکنی ها و افتادن به دام هایش؛ و از این که در ما، به کژروی وا داشتن در اطاعت و بندگیت، و در خوارکردنمان به نافرمانی کردن از تو طمع ورزد، و یا این که آن چه را در نظر مان می آراید زیبا جلوه کند، یا آن چه را در نظر ما ناپسند و زشت نموده است، بر ما گران آید...(۲)

ص: ۱۷۱

۱- ۱ . «صحیفه سجادّیه»، ص۱۲۲، دعای۲۵ «...و أعذنی و ذریّتی من الشّیطان الرّجیم، فإنّک خلقتنا و أمرتنا و نهیتنا و رغّبتنا فی ثواب ما أمرتنا، و رهّبتنا عقابه، و جعلت لنا عدّواً یکیدنا، سلّطته منّا علی ما لم تسلّطنا علیه منه، اسکنته صدورنا، أجریته مجاری دماءنا، لا یغفل إن غفلنا، و لا ینسی إن نسینا، یوءمننا عقابک، و یخوّفنا بغیرک، إن هممنا بفاحشةٍ شجّعنا علیها، و إن هممنا بعملٍ صالحٍ ثبّطنا عنه، یتعرّض لنا بالشّهوات، و ینصب لنا بالشّبهات، إن وعدنا کذبنا، و إن منّانا أخلفنا، و إلّا تصرف عنّا کیده یُضلّنا، و إلّا تقنا خباله یستزلّنا ...».

۲- ۲ . «صحیفه سجادّیه»، ص۸۵، دعای۱۷ «اللهم أنّا نعوذ بک من نزغات الشّیطان الرّجیم و کیده و مکائده، و من الثّقه بأمانیّه و مواعیده و غروره و مصائده. وأن یطعم نفسه فی اضلالنا عن طاعتک، وامتهاننا بمعصیتک، أو أن یحسن عندنا ما حسّن لنا، أو أن یثقل علینا ما کرّه إلینا»..

چگونگی نفوذ و وسوسه ی شیطان بر بنی آدم

درست است که شیطان مثل خون در رگ، در بدن انسان نفوذ دارد «إنّ الشّیطان لیجری من إبن آدم مجری الدم»(۱)؛ لکن بر آدمی تسلط قهری ندارد و تا از ناحیه خود انسان چراغ سبزی نشان داده نشود، انسان تحت نفوذ وی در نمی آید. تنها کاری که شیطان می کند، القای وسوسه در قلب انسان است. نظیر الهاماتی که از طریق فرشتگان در دل انسان می شود و از این طریق او را مشغول آرزوها و خیالات واهی می کند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۱۹ سوره نساء می نویسد:

خلاصه ی گفتار شیطان این است: من بندگانت را به وسیله ی عبادت غیر خدا و ارتکاب معاصی گمراه می کنم و آنان را می فرمایم که با آرزوها و خیالات باطل مشغول گردند، و از اشتغال به شئون واجب و امور مهمّ زندگی روی گردان شوند...(۲)

بنابر این حدود تسلّط شیطان فقط وسوسه قلبی و بهتر و زیبا جلوه دادن بدی ها و بدتر نمایاندن خوبی هاست و جز این تسلّطی ندارد. امر قطعی این است که شیطان کسی را به پیروی از وسوسه های خود مجبور نمی کند؛ بلکه این انسان است که به او اجازه ورود می دهد و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درونش صادر می کند. لذا قرآن کریم از قول شیطان نقل می کند:

ص: ۱۷۲

۱- ۱ . «محجّه البیضاء»، ج ۵، ص ۵۲.

۲- ۲ . «تفسیرالمیزان»، ج۵، ص۸۴.

(و ما كان لی علیكم من سلطان الّا أن دعوتكم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا أنفسكم)(۱)

«من سلطه ای بر شما نداشتم جز این كه دعوتتان كردم و شما هم دعوت مرا اجابت كردید. پس مرا سرزنش نكنید و خودتان را ملامت و سرزنش بكنید.»

شهید مطهّری درمورد حدود و قلمرو فعّالیّت شیطان می فرماید:

قلمرو شیطان، تشریع است نه تكوین، یعنی قلمرو شیطان فعّالیّت های تشریعی و تكلیفی بشر است. شیطان فقط در وجود بشر می تواند نفوذ كند نه در غیر بشر؛ قلمرو شیطان در وجود بشر نیز محدود است به نفوذ در اندیشه ی او نه در تن و بدن او، نفوذ شیطان در اندیشه ی بشر نیز منحصر است به حد وسوسه كردن و خیال یک امر باطلی را در نظر او جلوه دادن. قرآن این معانی را با تعبیرهای «تزیین»، «تسویل»، «وسوسه» و امثال این ها بیان می كند. و امّا این كه در نظام جهان چیزی را بیافریند و یا این كه تسلط تكوینی بر بشر داشته باشد، یعنی به شكل یک قدرت قاهره بتواند بر وجود بشر مسلّط شود و بتواند او را بر كار بد اجبار و الزام نماید، از حوزه ی قدرت شیطان خارج است. تسلّط شیطان بر بشر محدود است به این كه خود بشر بخواهد دست ارادت به او بدهد:

«إنّه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا و علی ربّهم یتوكّلون، انّما

۱- ۱ . سوره ابراهیم:۱۲، آیه ۲۲.

سلطانه علی الّذین یتولّونه؛(۱) همانا شیطان بر مردمی که ایمان دارند و به پروردگار خویش اعتماد و اتّکا می کنند تسلّطی ندارد؛ تسلّط او منحصر است به اشخاصی که خودشان ولایت و سرپرستی شیطان را پذیرفته و می پذیرند».(۲)

پیداست که شیطان بعد از این اجابت دعوت از سوی افراد بی ایمان و هوا پرست، آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

به عبارت دیگر وقتی از ناحیه خود شیطان عباد مخلصین استثناء می شوند؛ چنانکه قرآن از قول شیطان نقل می کند:

(قال فبعزّتک لأغوینّهم أجمعین، إلّا عبادک منهم المخلصین).(۳)

«شیطان گفت: به عزت و جلال تو قسم که همه بندگانت را گمراه خواهم کرد مگر خاصّان از بندگانت» (که دل از غیر بریدند و برای توخالص شدند).

معلوم می شود که حکومت شیطان محدوده ای دارد و مملکت حکومتی وی مرزهای مشخصی دارد . با توجه به این که مخلصین کسانی هستند که در داخل مرزهای امن الهی قدم بر می دارند و شیطان را بر آنان تسلّطی نیست، معلوم می شود محدوده ی حکومتی شیطان، کشور شرور، فساد، گناه و آلودگی به کثافات است. بنابر این اول کاری که

۱- ۱ . سوره نحل:۱۶، آیه ۱۰۰ و۹۹.

۲- ۲ . «عدل الهی»، ص۶۶.

۳- ۳ . سوره ص:۳۸، آیه۸۳ و۸۲.

شیطان انجام می دهد، این است که شکار خود را به مملکت خود داخل کند تا بتواند بر او غالب آید و اهداف پلید خود را پیاده نماید. قرآن کریم می فرماید:

(هل أنبّئکم علی من تنزّل الشّیاطین، تنزّل علی کل أفّاك أثیم)(۱).

«(به کافران بگو) آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟ شیاطین بر شخص بسیار دروغ گوی بدکار نازل می شوند».

فیض کاشانی درمورد علل و چگونگی پذیرش آثار «ملائکه و شیاطین»توسّط قلب آدمی می نویسد:

قلب به اصل فطرت و آفرینشش صلاحیت قبول آثار ملائکه و شیاطین را به صورت مساوی دارد. و پذیرش یک طرف بر طرفی دیگر ترجیح ندارد؛ لکن ترجیح یک طرف بر جانب دیگر به واسطه ی تبعیّت از هوا و هوس و فرو رفتن در شهوات و یا با اعراض از شهوات و مخالفت با هوای نفس است. پس اگر انسان به دنبال اعمالی که مقتضای شهوت و غضب است، باشد؛ به واسطه ی این هوا و هوس، تسلّط شیطان در او ظاهر می شود و قلب آشیانه و لانه ی شیطان می گردد. زیرا هوا و هوس، مرتع و چرا گاه شیطان است. و اگر با این شهوات پیکار و مجاهده نموده و آن ها را بر نفسش مسلّط نکند و خود را در اعمالش به اخلاق ملائکه شبیه کند، قلب او محلّ نزول و استقرار ملائکه می گردد. و از آن جایی که دل آدمی از میل و شهوت و خشم و غضب و حرص و طمع و آرزوهای دراز و غیر این ها از صفاتی که از هوای نفس ناشی می شوند،

۱- ۱ . سوره شعرا:۲۶، آیه ۲۲۲ و۲۲۱.

خـالی نیست؛ (که همه ی این هـا ابزار کـار شـیطان است) نـاگزیر قلب آدمی خـالی از جولان و وسوسه ی شـیطان نیز نخواهد بود.(۱)

شیاطین انسی

شیطان در اجرای برنامه های خود نیاز به اعوان و انصاری دارد که او را در رسیدن به اهداف شومش یاری رسانند. او علاوه بر برخورداری از همکاران جنّی، یارانی هم از انسان ها گزینش می کنـد. علاوه بر این که در معنای لغوی «شـیطان» بیان شـد که به هر موجود متمرّد و سـرکش و منحرف از حقّ، شـیطان گفته می شود، آیات قرآن کریم نیز بر وجود شیاطین از انسان دلالت دارد.(۲) کلام امیر الموءمنین علیه السلام هم به این مطلب اشاره دارد:

(فإنّ له من کلّ امّهٍ جنوداً و اعواناً و رَجِلاً و فرساناً).(۳)

«زیرا او (شـیطان) از هر امّت و گروهی لشـکریان و یـاورانی پیـاده و سواره دارد. (که به کمک آن ها در میان اقوام و گروه ها نفوذ می کند)».

امّا در ایـن که شـیطان چگـونه اعـوان و انصـار خـود را انتخـاب و تربیت کرده و آن هـا را تبـدیل به شـیطان انسـی می کنـد ، امیرالموءمنین علیه السـلام می فرماید: با زمینه سازی و چراغ سبزی که از طرف خود انسان داده می شود(۴)، شیطان بر او نفوذ کرده و کار را تا بدان جا پیش می برد که اعضا

۱- ۱ . «محجّه البیضاء»، ج ۵، ص ۴۹.

۲- ۲ . سوره انعام:۶، آیه۱۱۲.

۳- ۳ . «نهج البلاغه»، ص۲۸۹، خطبه۱۹۲.

۴- ۴ . امـام علی علیـه السـلام در خطبه ۱۹۲ به بعضـی از زمینه های تسـلّط شـیطان اشاره می کنـد: «خـدا را خـدا را ! از کبر و تعصّب نـاروا و تفاخر جاهلیّت بپرهیزیـد که سـبب کینه و دشـمنی و جایگاه وسوسه های شـیطان است و این ها همان چیزهایی است که شیطان بوسیله آن، امّت های پیشین و اقوام گذشته را فریفت»..

و جوارح وی شیطانی شده و کارگزار و مجری تمام برنامه های شیطان می شود:

«اتّخذوا الشّیطان لأمرهم ملاکاً، و اتّخذهم له اشراکاً، فباض و فرّخ فی صدورهم، و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، و نطق بالسنتهم، فرکب بهم الزّلل، و زیّن لهم الخطل، فعل من قد شرکه الشّیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه».(۱)

«منحرفان شیطان را ملاک کار خود قرار دادند؛ و او نیز آنان را به عنوان دام های خویش برگزید. سپس در سینه های آن ها تخم گذاری نموده و آن ها را به جوجه تبدیل کرد؛ و پس از آن، جوجه ها را به دامانشان حرکت داده و در آن پرورش داد. سر انجام (کار به جایی رسید که) شیطان با چشم های آنان نگریست و با زبانشان سخن گفت. آنان را بر مرکب گمراهی و لغزش ها سوار کرد، و اعمال زشتشان را در نظرشان زینت بخشید؛ مانند کسی که نشان می داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان سخن باطل می گوید».

آیه الله جوادی آملی در اشاره به این فرمایش امام علی علیه السلام می فرماید:

در بیانات نورانی امیر الموءمنین علیه السلام آمده است که شیطان در سینه و قلب عدّه ای تخم گذاری می کند:

«فباض و فرّخ فی صدورهم، و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر بأعینهم

ص: ۱۷۷

۱- ۱ . «نهج البلاغه»، ص۵۳، خطبه۷.

و نطق بألسنتهم».

انسان معصیت کار تصور می کنـد که خود تصـمیم گیرنـده است در حالی که قانونگـذار درون وی شـیطان است و او مجری برنـامه هـای شـیطان، و در این کار بـدون آن که معـذور باشـد، مأزور است؛ زیرا خداونـد مکرر به وی مهلت داد، ولی او توبه نکرد تا بدین حال درآمد و با سوء اختیار خویش تحت ولایت شیطان قرار گرفت.(۱)

بنابر این در بدو امر چیزی به نام شـیطان انسـی وجود ندارد؛ امّا در اثر انحراف از طریق مسـتقیم و متابعت از شـیطان و ارتکاب گنـاه، شـیطان آن چنـان بر او چیره می شود که بـا رضـایت خـاطر مملکت وجودش را به شـیطان تسـلیم می کنـد. و شـیطان با تصـرّفاتی که بر چنین شخصـی دارد او را تبدیل به یک شیطان تمام عیار می کند. او در چنین حالی با این که اسیر است، خود را آزاد، و با این که بازیچه دست است، خویش را امیر می پندارد.

۴- تأثیر استعاذه در کاهش زمینه های گناه در جامعه

اشاره

«از خود بیگانگی»

علّا مه محمـدتقی جعفری(ره) قرن حاضـر را «قرن بیگانگی انسان از انسان» یا «قرن از خود بیگانگی» معرّفی می کند؛ که نتیجه ی فراموشی خداست. و تنها راه رهایی از خود فراموشی و از خود بیگانگی (الیناسیون) را یاد خدا

۱- ۱ . «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، ج۹، ص۳۵۵.

و با او بودن می داند.(۱)

نیاز به خـدا، از نیازهای اساسـی انسان است. تا خـدا در صـحنه زندگی انسان نباشد، زندگی بی معنا و بی هدف بوده، و چنین زندگی نیز سـرد و بی روح خواهد بود. با وجود همه امکانات رفاهی، ولی بدون خدا، زندگی خسـته کننده و ملال آور است؛ چـون اصـل و ریشه انسـان خداونـد است و قطـع ارتبـاط بـا ریشه، هماننـد شـاخه ی قطـع شـده از درخت، مـوجب پژمردگی و افسردگی می شود. و لذا خدای تعالی می فرماید:

(و من اعرض عن ذکری فإنّ له معیشهً ضنکاً).(۲)

«هر کس از یاد من روی برگرداند زندگی سختی خواهد داشت».

خداوند بهترین مونس و همدم انسان است(۳)؛ که انسان با او و در جوار رحمت او احساس آرامش و شادمانی می کنـد. قرآن کریم می فرماید:

(الا بذکر الله تطمئنّ القلوب).(۴)

«آگاه باشید که دل ها با یاد خدا آرام می گیرند».

انسانی که زنـدگی اش بـدون خـدا و دلش خالی از یاد او باشـد، مورد حمله و تاخت و تاز شیاطین خواهـد بود. خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

۱- ۱ . «امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیّت»، ص۴۳۵.

۲- ۲ . سوره طه:۲۰، آیه۱۲۴.

۳- ۳ . در دعـای جوشن کبیر، کلمه «انیس» مکرّر بـا عبـارت هـای مختلف آمـده است «یـا خیر مونس و انیس، یـا انیس من لا انیس له، یا انیس الذّاکرین، یا انیس الاصفیاء، یا من به یستأنس المریدین و...».

۴- ۴ . سوره رعد:۱۳، آیه ۲۸.

(و من یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له شیطاناً فهو له قرین).(۱)

«و هر کس از یاد خدا روی برتابد شیطانی را بر می انگیزیم تا یار و همنشین (دائمی) وی باشد»

انسان با چنین قرین و مصاحبی که در اثر دوری از یاد خدا نصیب او می شود، به کلّی از خدا فاصله می گیرد؛ که حاصل آن فراموشی کامل خداوند و احاطه شیطان بر او می باشد.

(إستحوذ علیهم الشّیطان فأنساهم ذکر الله...).(۲)

«شیطان بر (دل) آنها سخت احاطه کرده، یاد و ذکر خدا را از خاطرشان برد...».

چنین انسانی با تسلّط شیطان و فراموشی خدا (و حذف برنامه های الهی از صحنه زندگی)، آنقدر در خواب غفلت فرو می رود و این غفلتش آنقدر پر رنگ می شود که مشمول این آیات الهی می شود:

(أولئک الّذین طبع الله علی قلوبهم وعلی سمعهم و أبصارهم و أولئک هم الغافلون).(۳)

«آن ها (کسانی) هستند که خدا بر دل ها و گوش و چشم هایشان مهر زده است و آن ها (از خدا و قیامت) غافل هستند».

(صمٌّ بکمٌ عمیٌ فهم لا یرجعون).(۴)

۱- ۱ . سوره زخرف: ۴۳، آیه ۳۶.

۲- ۲ . سوره مجادله:۵۸، آیه۱۹.

۳- ۳ . سوره نحل:۱۶، آیه ۱۰۸.

۴- ۴ . سوره بقره:۲، آیه ۱۸.

«آن ها کر، گنگ و کورند و از (ضلالت و گمراهی خود) بر نمی گردند»

و به این وسیله شخصیّت و هویّت واقعی خود را از دست داده و از آن فرسنگ ها فاصله می گیرد. خداوند در مورد چنین انسان هایی است که در قرآن کریم می فرماید:

(و لا تکونوا کالّذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم أولئک هم الفاسقون).(۱)

«و (شما موءمنان) همانند کسانی نباشیدکه به کلّی خدا را فراموش کردند (و به عصیان شتافتند) خدا هم خود (نفوس) آن ها را از یادشان برد، به درستی که آن ها فاسق و بد کارند».

امیر الموءمنین علی علیه السلام در توصیف چنین انسان های از خود بیگانه ای می فرماید:

«... فمن شغل نفسه بغیر نفسه تحیّر فی الظّلمات، و ارتکب فی الهلکات، و مدّت به شیاطینه فی طغیانه، و زیّنت له سیّی ء أعماله»(۲)

«...پس آن کس که (از خود بیگانه شده) و به غیر خود مشغول شود در تاریکی ها سرگردان شده و خود را در هلاکت ها می اندازد، و شیطان ها او را به سوی سرکشی وطغیان می کشانند، و رفتار و کارهای زشت او را در نظرش زیبا جلوه می دهند».

انسان از خود بیگانه که قدرت تشخیص حقّ از باطل و راه از چاه را از دست داده(۳)، در بیراهه ها گرفتار شده و با تحیّر و سرگردانی در

۱- ۱ . سوره حشر:۵۹، آیه۱۹.

۲- ۲ . « نهج البلاغه»، ص۲۲۱، خطبه ۱۵۷.

۳- ۳ . سوره انفال:۸، آیه۲۹ «یا أیّها الّذین آمنوا إن تتّقوا الله یجعل لکم فرقاناً».

تاریکی های وهم و خیال، در نهایت طعمه ی دشمن (شیطان) می شود. از این روست که امیرالموءمنین علیه السلام یاد خدای رحمان و با او بودن را سرمایه انسان و موجب سلامتی از شرّ شیطان معرّفی می کند:

«ذکر الله رأس مال کلّ موءمن و ربحه السّلامه من الشّیطان».(۱)

«یاد خدا سرمایه هر موءمنی است، و سودش رهایی از شیطان است».

«ذکر الله مطرده الشّیطان».(۲)

«یاد خدا موجب دوری شیطان است»

«ذکر الله دعامه الایمان و عصمه من الشّیطان».(۳)

«یاد خدا ستون ایمان و موجب پناه و ایمنی از شیطان است»

آیه الله جوادی آملی در تفسیر موضوعی قرآن کریم، که بخشهایی از سفارش های پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به ابن مسعود را نقل می کند، می نویسد:

... رسول اکرم صلی الله علیه و آله این هشدار الهی را بازگو می کند که: هر کس از یاد من غافل شود، برای او همسایه ی بد فراهم می کنم: «و من یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له شیطاناً فهو له قرین»(۴) یعنی دوستان بد را که همان شیاطینند، مقرون قلب چنین کسی می کنم تا پیوسته او را وسوسه کنند. زیرا صحنه قلب انسان، صحنه فطرت اوست و جای بیگانه نیست. ولی وقتی انسانِ عاصی، خدا را فراموش کرد، جا برای بیگانه باز شده،

۱- ۱ . «غررالحکم»، ص ۴۲۱، ش ۵۱۲۱.
۲- ۲ . «غررالحکم»، ص ۴۲۱، ش ۵۱۱۱.
۳- ۳ . «غررالحکم»، ص ۴۲۲، ش ۵۱۲۱.
۴- ۴ . سوره زخرف:۴۳، آیه ۳۶.

آن گاه وارد خانه دل می شود.(۱)

زمانی که انسان سرمایه خود را باخت و شیطان بر او مسلّط شد، در اثر آن مجاری درونی درک درست واقعیّات و راه بازگشت به فطرت اوّلیّه خود را مسدود می سازد؛ که در این صورت شیطان تصمیم گیرنده و قانونگذار درونی وی می شود. چنین انسانی می شود مجری برنامه های شیطان؛ که چیزی جز انحراف از حقّ تعالی و فرو رفتن در ورطه آلودگی و گناه نیست.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابن مسعود ! از مستی گناه پرهیز کن: «واحذر سکر الخطیئه». گناه، همانند شراب مست کننده است و همان گونه که انسان مست چون نیروی ادراکی خود را از دست داده، درست نمی بیند، نمی شنود و نمی اندیشد، انسان معصیت کار هم چنین است و بین آن چه برای او زیانبار یا سودمند است فرق نمی گذارد. آن گاه آن حضرت به این آیه کریمه استدلال کردند: «صمٌّ بکمٌ عمیٌ فهم لا یرجعون»(۲) یعنی این گونه افراد بر اثر گناه، ناشنوا، ناگویا و نابینا می شوند و به فطرت اولی خود برنمی گردند، زیرا عامل بازگشتن انسان به خویشتن خویش، همان اندیشه ناب است که بر اثر گناه از کار افتاده و معزول شده است.

باز گشت به فطرت و اندیشه اصیل، دو راه دارد: یکی این که انسان از مواعظ درون بهره گیرد و دیگر آن که از موعظه های بیرون استمداد کند؛

۱- ۱ . «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، ج۹، ص۳۵۵.

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۱۸.

و گناه هر دو راه را می بندد و نمی گذارد از درونِ گنهکار فریاد برخیزد، یا از بیرون سخن سودمندی به او برسد؛ در این حال، دیگر نه خواندن کتاب موءثّر است و نه سخن واعظ. پس به همان اندازه که گنهکار، غرایز خود را ارضاء می کند به همان اندازه مجاری ادراک صحیح خود را می بندد، چون گناه رسوباتی دارد که عامل مسدود شدن دل است، چنان که اطاعت از خدا قلب را شستشو داده، به دل جلا می دهد».(۱)

بنابراین گناه، زمانی از انسان سر می زند که شیطان بر او و برنامه هایش مسلّط شده، و با فرو بردن در معاصی، مجاری ادراک صحیح او را مسدود کرده باشد. تسلّط شیطان هم در اثر فراموشی یاد خدا و دور شدن انسان از مبدأ حقّ تعالی تحقّق می یابد. روایاتی هم که می فرماید انسان در حال گناه موءمن نیست، شاید از همین باب باشد.(۲) از آن جایی که «استعاذه»به معنی فرار از شیطان و پناهنده شدن به ذات باری تعالی در قول و عمل است، قطعاً شخص مستعیذ بدون یاد خدا و طاعت الهی و ترک معصیت و اعمال شیطانی نمی تواند مستعیذ واقعی باشد. پس معلوم می شود که استعاذه از این جهت می تواند در (نه تنها در کاهش بلکه) از بین بردن زمینه های گناه و فساد و تباهی، نقش اساسی را در زندگی انسان ایفا نماید.

۱- ۱ . «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، ج۹، ص۳۴۹و ۳۵۰.

۲- ۲ . «اصول کافی»، ج۲، ص۲۷۶ روایات باب «الکبائر» و «بحار الانوار»، ج۶۶، ص۱۸ روایات باب ۳۰.

نگاهی به آمارهای انتشار یافته از وضعیّت دنیای پیشرفته مادّی، امّا عاری از خدا و دین و باورهای صحیح که اومانیسم و انسان محوری بر آن حاکم است ، اهمیّت موضوع مورد بحث را روشن تر می سازد. به نمونه ای از این آمارها را از کتاب بهشت جوانان اشاره می کنیم.

خودکشی و قتل

به گزارش سازمان جهانی بهداشت، در کشورهای غربی سالانه یک میلیون نفر در اثر ابتلا به بیماری های روانی دست به خودکشی می زنند.(۱)

بر اساس تحقیق موءسسه ی علمی آمار فرانسه، این کشور با ۱۱هزار و ۲۸۰ مورد خود کشی و ۱۵۰ هزار مورد تلاش برای خود کشی در سال ۷۵ در میان کشورهایی قرار گرفته که میزان مرگ و میر از طریق توسل به خودکشی در آن ها بالاست. سالانه نزدیک به سه هزار سالمند در این کشور از طریق خودکشی به حیات خود خاتمه می دهند.(۲)

مقامات آمریکایی می گویند: در سال ۱۹۹۶ تعداد ۳۴۰۴۰ نفر در این کشور با سلاح گرم کشته شده اند، که ۴۶۴۳ نفر آن ها زیر ۲۰ سال سنّ داشته اند، ۴۲ درصدشان به قتل رسیده اند و ۵۳ درصد هم خود کشی کرده اند.(۳)

ص: ۱۸۵

۱- ۱ . «مجله صبح»: ۱۷/۶/۷۸ شماره ۱۰۲ ، ص ۳۴.

۲- ۲ . «روز نامه جمهوری اسلامی»:۱۷/۹/۷۷.

۳- ۳ . «کیهان»: ۱۰/۵/۷۸.

رم ــ خبر گزاری جمهوری اسلامی، هر ساله بیش از سی هزار ایتالیایی بر اثر اعتیاد به مشروبات الکلی جان خود را از دست می دهند.(۱)

هشت هزار کشته و ۴۴۸ هزار مجروح نتیجه ی تصادفات در آلمان بوده و علت آن سرعت زیاد، مصرف الکل و عدم رعایت حقّ تقدّم بوده است.(۲)

بیش از ۱۶ هزار کودک برزیلی طی سال گذشته از سوی باندهایی موسوم به «جوخه مرگ» به قتل رسیده اند. یک کمیسیون نمایندگان مجلس برزیلی اعلام کرد ۱۶ هزار و۴۱۴ کودک طی پنج سال گذشته در کشور برزیل به قتل رسیده اند.(۳)

افزایش آمار طلاق و فروپاشی کانون خانواده

به گزارش تحقیقاتی که از سوی اداره ی مطالعات آمار جمعیّت انگلیس تهیه گردیده، زوج های انگلیسی که قبل از ازدواج با هم روابط نامشروع داشته اند ظرف مدت ۱۵ سال اول زندگی خود حداقلّ ۴۰٪ بیشتر از سایرین در معرض خطر طلاق قرار دارند. و در سال های پس از آن نیز، با احتمال ۶۰٪، زندگی زناشویی آنان به طلاق و جدایی منجرّ خواهد شد.

بر اساس همین گزارش آمار مربوط در کشورهای آمریکا، کانادا و

۱- ۱ . «رونامه کیهان»: ۶/۳/۷۰.

۲- ۲ . «کیهان»: ۲۲/۴/۷۰.

۳- ۳ . «مجلّه صف»، شماره۸۱.

سوئد، به مراتب بدتر از آمار مربوط به طلاق در انگلستان است.(۱)

شبکه (سی. اِن. اِن) دریک گزارش از وضعیت کنونی خانواده در آمریکا گفت: طی سال گذشته ۱۶۲۷۰ مرد آمریکایی خانواده هایشان را بی خبر گذاشتند و رفتند. استمداد زنان این خانواده ها از پلیس فدرال آمریکا تنها منجرّ به بازگرداندن ۷ هزار تن از شوهران گریز پا به خانواده هایشان گردیده است. دلایل این عدّه برای فرار از خانه، بد اخلاقی، سلطه جویی، خرج تراشی، سبکسری همسر، پشیمانی از ازدواج، شیطنت فرزندان، مزاحمت مادر زن، میل به تجرّد و عشق به زن دیگر عنوان شده است.(۲)

بین سال های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۲ در آمریکا ۸۰۰ هزار نفر از همسرانشان جدا شدند. و فرانسه، آلمان، سوئد، ایتالیا و انگلستان نیز با فاصله کمی به دنبال آمریکا هستند.(۳)

افزایش فرزندان نامشروع

از هر پنج کودک، بیش از یک کودک نامشروع، توسط زنان ازدواج نکرده تولّد یافته است. در آمریکا به گزارش آسوشیتدپرس از مرکز آمار بهداشتی، این مسأله حتّی در زنان ۳۰ الی ۴۰ سال و بالاتر و حتّی به

۱- ۱ . «کیهان»: ۴/۴/۷۱.

۲- ۲ . «کیهان»: ۷/۴/۷۱.

۳- ۳ . «کیهان»: ۷/۴/۷۱.

سطح دختران ۲۰ سال کمتر، رسیده است.(۱)

به گزارش تحقیقاتی که از سوی اداره مطالعات جمعیّت انگلیس تهیّه گردیـده است، در سه ماهه ی آخر سال گذشـته میلادی بیش از ۳۱٪ از کودکانی که در مناطق انگلیس و (ویلز) به دنیا آمده اند، پدر مشخّصی نداشته اند.(۲)

شبکه تلویزیونی سی.ان.ان در گزارش خود می گویـد: ۵۰ درصد کودکان در آمریکا را اطفال نامشـروع تشکیل می دهند و شمار خانواده هایی که قربانی طلاق شده اند نیز رو به افزایش است.(۳)

دزدی و تجاوز به نوامیس و نبود امنیت

به گزارش دادگستری آمریکـا در سال ۱۹۸۵ از هر سـیزده خانواده ی آمریکایی، یک خانواده مورد دزدی و سرقت شبانه قرار گرفته و یـا یکی از اعضـای آن قربـانی جنایت خشونت آمیز شـده است. در سال ۱۹۸۵ حدود ۱/۲۲ میلیون خانواده آمریکایی غارت شده اند و سـرقت شـبانه و یا دزدی اتومبیل، تجاوز، حمله یا دزدی اموال شخصی و یا دزدی اثاث منزل برای آنان پیش آمده است.(۴)

۱- ۱ . «مجله صف» شماره ۸۲.

۲- ۲ . «کیهان»: ۷/۴/۷۱.

۳- ۳ . «کیهان»: ۴/۴/۷۱.

۴- ۴ . «مجلّه صف»: ۱۳۶۵.

به گزارش(سی.ان.ان) در نیویورک بیست هزار پلیس مأمور (اف.بی.آی) و کارآگاهان شخصی قادر به مهار جنایات و تعرّض به خانم های جوان و دختران نیستند و انواع شرارت کوچک و بزرگ در این شهر رخ می دهد...

تلویزیون (سی.ان.ان) آن گاه فیلم های کوتاهی از حمله به دختران و زن ها و کمک خواستن آنان از مردم و پلیس را نشان داد و اضافه کرد که حقیقتاً کار جرم و جنایت در جامعه آمریکا به مراحل حادی کشیده شده است؛ به طوری که آمار قتل، تعرّض جنسی، دزدی و انواع شرارت ها، روز به روز در شهرهای آمریکا افزایش می یابد و پلیس قادر به جلو گیری از این جرایم نیست. به زنان و دختران توصیه می کند که سلاح گرم و یا سرد با سرنگ های مختلف محتوی داروی بی هوشی همراه خود داشته باشند، تا به توانند در برابر حملات افراد شرور از خود دفاع کنند.(۱)_(۲)

در نشریّه تبلیغ(۳) نیز آمارهای تکان دهنده ی جدیدی از جرم و جنایت و فساد و روابط نامشروع و تولّد کودکان نامشروع که موجب تغییر چهره خانواده ها شده، گزارش کرده است که توجّه و تعمّق در آن ها عمق فاجعه را در این جوامع آشکار می سازد.

آلبرت اِلیس روان شناس آمریکایی نیز از وضعیّت جامعه آمریکا

ص: ۱۸۹

۱- ۱ . «کیهان»: ۹/۳/۱۳۷۰.

۲- ۲ . «بهشت جوانان»، ص ۱۹۰-۱۸۰.

۳- ۳ . «تبلیغ»، ص۱۱۵و۱۱۸، ش۶، سال۱۴۲۷ق.

چنین می نویسد:

«جامعه ما (آمریکا) روز به روز بدتر و آلوده تر می شود. اوضاع ما از لحاظ اقتصادی ناعادلانه تر، و پیش داوری های قومی بیشتر می شود. در این جامعه ظلم سیاسی بیداد می کند. و خشونت و خرافات، اتلاف منابع طبیعی، تبعیض های جنسی وهمرنگی های افراطی موج می زند».(1)

ص: ۱۹۰

۱- ۱ . «زندگی عاقلانه»، ص۲۲۸.

فصل دوم: نقش استعاذه در سلامت فرد و جامعه

۱_ نقش استعاذه در ایجاد آرامش فردی

بخش سوم / فصل دوم: نقش استعاذه در سلامت فرد و جامعه

فصل دوم:

نقش استعاذه در سلامت فرد و جامعه

۱_ نقش استعاذه در ایجاد آرامش فردی

آسودگی و آرامش روان از بزرگ ترین دغدغه های زندگی بشر بوده، و گمشده ای است که سالیان متمادی است، انسان به دنبال آن می گردد؛ و با تمام نیروی خود سعی در یافتن آن دارد. در تفسیر نمونه می خوانیم:

به طور کلّی «آرامش» و «دلهره»، نقش بسیار مهمّی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه، و سعادت و بدبختی انسان ها دارد. و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه ی با آن، و طرز بدست آوردن آرامش است.(۱)

یکی از کارهای شرّ و زیان رسانی شیطان، ایجاد اضطراب و دلهره در دل انسان است. از این جهت ریشه اصلی بسیاری از نگرانی ها و تشویش

۱- ۱ . «تفسیر نمونه»، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

خاطرها در دل انسان، وسوسه های ابلیس لعین است. او برای این کار شیوه های مختلفی دارد، که شاید مهمّ ترین آن ها تزیین امور دنیوی در نظر انسان، و توجّه او را به مادّیّات جلب کردن است. فخر رازی در این باره در ذیل آیه ۲۸ سوره ی مبارکه ی رعد می نویسد:

دل آدمی هر زمانی که به عالم اجسام و مادّیّات توجّه می کند، دچار اضطراب و تشویش خاطر شده و میل شدیدی به تسلّط و تصاحب آن ها پیدا می کند. و وقتی که قلب، غرق در توجّه به امور ماورایی و معنویّات می گردد، نور بی نیازی و روشنایی الهی در دلش بوجود می آید و حالت سکون و آرامش خاطر می یابد. و لذا به این خاطر خداوند فرمود: «آگاه باشید که دل ها با یاد خدا آرامش می یابد».(۱)

امروزه در مجامع علمی، رشته های گوناگونی با نام های متفاوت بوجود آمده است؛ مثل روان شناسی، روانکاوی، روان درمانی، مشاوره و... که ادّعای همه ی آن ها کمک به انسان، برای رهایی از درد و رنج های ناشی از نگرانی و اضطراب است؛ و این که بتوانند در برابر مشکلات ایجاد شده برای بشرِ غرق در مادّیّات، «بهداشت روانی» ایجاد نمایند. حتّی از سوی سازمان های جهانی به لحاظ اهمیّت موضوع، هفته ای را به نام هفته «بهداشت روانی» نامگذاری نموده اند.(۲)

گرایش به مادّیّات و رقابت در تصاحب امکانات زندگی، باعث فشارهای روانی بر انسان، و موجب سردرگمی او شده است. انسان

ص: ۱۹۲

۱- ۱ . «تفسیر کبیر»، ج۷، ص ۴۰.

۲- ۲ . ۲۴ الی ۳۰ مهرماه هر سال.

مادیّ گرا در اثر استغناء و احساس توانگری و قدرت، در مسیر طغیان و سرکشی قرار گرفته(۱)، و دست به هر جرم و جنایتی آلوده است. لکن حاصل این ها جز تشویش خاطر و اضطراب و بیماری های مختلف روانی، چیز دیگری نبوده است. و حتّی امروزه بسیاری از متخصّصین روان شناسی غرب از کمک به این نوع بیمارها و درمان آن ها از طریق روش های معمول خود، اظهار عجز نموده و دین و برنامه های آن را به عنوان عامل قوی در درمان این بیماری ها توصیه می کنند.

دکتر محمّد عثمان نجاتی استاد دانشگاه های قاهره و کویت در رشته روان شناسی(۲) می نویسد:

به تازگی در میان روان شناسان، گرایش هایی پیدا شده است که طرفدار توجّه بیشتر به دین، برای سلامت روان و درمان بیماری های روانی است. آن ها معتقدند در ایمان به خدا نیروی خارق العاده ای وجود دارد که نوعی قدرت معنوی به انسان متدیّن می بخشد و در تحملّ سختی های زندگی او را کمک می کند و از نگرانی و اضطرابی که بسیاری از مردم قرن ما در معرض ابتلای آن هستند، دور می سازد. قرنی که توجّه فراوان به زندگی مادّی بر آن سیطره دارد و رقابت شدیدی برای به دست آوردن مادّیّات، بر مردم حکومت می کند؛ در صورتی که نیاز به غذای روحی در این زمان بسیار محسوس تر است.(۳)

۱- ۱ . سوره علق:۹۶ آیه۷ و۶ «کلّا إنّ الانسان لیطغی، أن راه استغنی».

۲- ۲ . «قرآن و روان شناسی»، ص۱۳ مقدّمه مترجم.

۳- ۳ . «قرآن و روانشناسی»، ص۳۶۵.

وی می نویسد از نخستین کسانی که این مسأله را مطرح کرد، ویلیام جیمز(1) فیلسوف و روان شناس آمریکایی بوده، که در این زمینه می گوید:

«ایمان، بدون شکّ موءثّرترین درمان اضطراب است».

«ایمان نیرویی است که باید برای کمک به انسان در زندگی وجود داشته باشد؛ فقدان ایمان، زنگ خطری است که ناتوانی انسان را در برابر سختی های زندگی اعلام می دارد».

«میان ما و خداوند رابطه ناگسستنی وجود دارد، اگر ما خود را تحت اشراف خداوند متعال در آوریم و تسلیم او شویم، تمام آمال و آرزوهایمان متحقّق خواهد شد».

«همان طور که امواج خروشان و غلتان اقیانوس نمی تواند آرامش ژرفای آن را بر هم بزند و امنیّت آن را پریشان سازد، شایسته است که دگرگونی های سطحی و موقّت زندگی، آرامش درونی انسانی را که عمیقاً به خداوند ایمان دارد، بر هم نزند؛ چرا که انسان متدیّن واقعی، تسلیم اضطراب نمی شود. و توازن شخصیّت خویش را حفظ می کند و همواره آماده مقابله با مسائل ناخوشایندی است که احتمالاً روزگار برایش پیش می آورد».(2)

ایمان به خدا و استعاذه و پناه بردن به او، و خود را تحت حمایت آن قدرت بی نهایت و بی بدیل قرار دادن، تأثیر بسزایی در نفس انسان دارد؛ زیرا اعتماد به نفس و قدرت شکیبایی و تحمّل سختی ها و فشارهای

۱- ۱ . willim james .

۲- ۲ . «قرآن و روانشناسی»، ص۳۶۵-۳۶۶.

زندگی را در او افزایش می دهد؛ و احساس امنیّت و آرامش خاطر را در درون او بوجود می آورد.

دکتر محمّد عثمان نجاتی به نقل از کتاب «الإیمان و الحیاه» یوسف القرضاوی، می نویسد:

اصولاً ـ آرامش و استقرار و امنیّت نفس برای موءمن متحقّق می شود؛ زیرا ایمان راستینش به خداوند، او را نسبت به کمک و حمایت و نظر لطف خداوندی امیدوار می سازد. موءمن در عبادت و کارهایی که برای رضای خدا انجام می دهد، همواره به خداوند نظر دارد و به همین دلیل احساس می کند که خداوند همواره با اوست و به او کمک می کند. همین احساس موءمن، که خدا یاور اوست، ضامن استقرار احساس امنیّت و آرامش در نفس وی می باشد.(۱)

۲ _ نقش استعاذه در بهبود روابط جامعه

۲ _ نقش استعاذه در بهبود روابط جامعه (روابط خانوادگی و اجتماع) با ایجاد محبت، صمیمیت و یکرنگی برای رسیدن به آرامش روانی.

خانواده / رابطه ی همسران

یکی از راه های تأمین سلامت روانی برای انسان، ایجاد محیطی گرم و عاطفی برای ارضای نیازهای گوناگون روانی و جسمی (فیزیولوژیک) است. از نظر اسلام، خانواده مناسب ترین مجموعه ای است که می تواند

۱- ۱ . «قرآن و روان شناسی»، ص۳۶۹.

چنین محیطی را فراهم آورد.

بی شکّ زن و مرد محور خانواده است؛ و رابطه ای که آن دو با یکدیگر دارند، از اهمیّت ویژه ای برخوردار است. توجّه به روابط ظریف زوجین، و توجیه آنان در زمینه نقش های هر یک در تأمین سلامت روانی طرف مقابل، و ارضای کامل نیازهای جسمی و روانی یکدیگر، و آموزش آن ها به خانواده ها، نقش تعیین کننده ای در حفظ سلامت روانی آحاد اجتماع دارد.

اوّلین و بالاترین چیزی که به دو جوانی که با عقد ازدواج، زندگی نوینی را به نام خانواده شروع می کنند اهدا می شود، از ناحیه خالق هستی است؛ هدیّه ای به نام «مودّت» و «رحمت»، که نه مثل دسته گلی تقدیمی پژمرده می گردد و نه مانند بسته کادویی ارسالی از بین می رود. همین هدیه گران بها و بی نظیر است که بعدها این دو، به عنوان پدر و مادر آن را نثار فرزندانشان می کنند. خداوند در قرآن، زن و مرد را مایه ی رحمت و آرامش یکدیگر می داند و رابطه ی آن دو را بر اساس محبت و مهربانی بیان می فرماید:

(و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لِتسکنوا إلیها و جعل بینکم مودّةً و رحمةً إنّ فی ذلک لآیاتٍ لقومٍ یتفکّرون).(۱)

«و از آیات و نشانه های (خداوند) این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار آن ها آرامش یافته و با هم انس گیرید. و بین شما مودّت و رحمت قرار داد. همانا در آن نشانه هایی هست برای مردمی که می اندیشند.»

ص: ۱۹۶

۱- ۱ . سوره روم:۳۰، آیه۲۱.

علّامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه، بعد از بیان معنی مودّت (به معنای محبّتی که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد) و رحمت (به معنای نوعی تأثیر نفسانی، که از مشاهده محرومیّت محرومی که کمالی را ندارد، و یا احتیاج به رفع نقیصه ی خود دارد، در دل پدید می آید. و صاحب دل را وادار می کند به این که در مقام بر آید و او را از محرومیّت نجات داده، نقیصه اش را رفع نماید)، در مورد آثار و نتایج آن ها می فرماید:

یکی از روشن ترین جلوه گاه و موارد خودنمایی مودّت و رحمت، جامعه ی کوچک منزلی است؛ چون زن و شوهر در محبت و مودّت ملازم یکدیگرند، و این دو با هم و مخصوصاً زن، فرزندان کوچک را رحم می کنند، چون درآن ها ضعف وعجز مشاهده می کنند، و می بینند که طفل صغیرشان نمی تواند حوایج ضروری زندگی خود را تأمین کند، لذا محبّت و مودّت وادارشان می کند به این که در حفظ، و حراست، و تغذیه، و لباس، و منزل، و تربیت او بکوشند. و اگر این رحمت نبود، نسل به کلّی منقطع می شد، و هرگز نوع بشر دوام نمی یافت...

(انسان ها) وقتی در باره ی اصول تکوینی خویش بیندیشند که آن اصول بشر را وادار کرد به این که تشکیل جامعه خانوادگی دهد، مرد را دعوت کرد تا با زن، و زن را دعوت کرد تا با مرد جمع شود، و اجتماعی منزلی پدید آورند، و نیز آن دو را به مودّت و رحمت وا داشت، و آن مودّت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید آورد، و چه آثاری بر این اجتماع مترتّب شد؛ نوع بشری بقاء یافت، و زندگی دنیایی و آخرتی

انسان به کمال رسید، آن وقت متوجّه می شوند که چه آیات عجیبی در آن ها هست، و خدای تعالی چه تدابیری در امر این نوعِ از موجودات به کار برده، تدابیری که عقل را حیران و دهشت زده می کند.(۱)

حاکمیّت دین و برنامه های دینی بر فضای زندگی خانوادگی و ایجاد رابطه نزدیک با پروردگار جهان، با داشتن ایمان به مبدأ هستی و رعایت تقوی و پناه بردن به خداوند در مشکلات و سختی های زندگی (از قبیل اختلاف و دعوا بین زوجین، طلاق و جدایی و...)، می تواند در دور ساختن القاآت شیطانی و آلوده نشدن به گناه نقش آفرین باشد؛ در واقع به جرأت می توان گفت این جا یکی از موارد روشنِ عمل به این آیه ی شریفه ی سوره اعراف می باشد:

(و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله إنّه سمیع علیم، إنّ الّذین اتّقوا إذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون).(۲)

«(ای پیامبر) و اگر از طرف شیطان (انسی و جنیّ) وسوسه ای به تو رسد، به خداوند پناه بر که او قطعاً شنوا و دانا است، همانا پرهیزکاران زمانی که وسوسه ای از شیطان به آنان رسد، خدا را به یاد می آورند و ناگهان بینا می شوند».

شهید مطهری در باره اثر تقوی در زندگی خانوادگی می گوید:

... حتماً مشکلاتی که در زندگی خانوادگی امروزی است، در گذشته زیادتر بوده است، ولی در عین حال عنصر ایمان و تقوی بسیاری از آن

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۱۶، ص ۱۶۷-۱۶۶.

۲- ۲ . سوره اعراف:۷، آیه ۲۰۰غ۲۰۱.

مشکلات را حلّ می کرد؛ ولی ما امروز این عنصر را از دست داده ایم و با این که وسایل زندگی بهتر است، با مشکلات بیشتری مواجه هستیم و حالا می خواهیم در همین مسأله ی افزایش طلاق مثلاً، به زور افزودن قید و بند قانون برای مردان و یا زنان، به زور مقرّرات، به زور دادگستری، به زور قوّه مجریّه، با تغییر قوانین و مقرّرات از عدد طلاق ها بکاهیم، و این شدنی نیست.(۱)

اهمیّت حفظ نظام خانواده و شادابی و پویایی آن به حدّی است که خداوند زنان و مردان جامعه اسلامی را در صورت بروز اختلافات زناشویی، به خاطر حفظ این نظام به صلح و رعایت تقوی دعوت می نماید؛ به این صورت که زن برای جلو گیری از طلاق و فروپاشیدن زندگی خانوادگی، از بعضی از حقوق مربوط به خودش چشم پوشی کند. مرد نیز باید با رعایت تقوای الهی، با حسن معاشرت از ظلم و ستم نمودن به زن بپرهیزد.

خداوند متعال در قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

(و إن امرأه خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً فلا جناح علیهما أن یصلحا بینهما صلحاً و الصّلح خیرٌ و احضرت الأنفس الشّح و إن تحسنوا و تتّقوا فإن الله کان بما تعملون خبیراً).(۲)

«و اگر زنی از شوهرش بیم ناسازگاری (و مخالفت) یا اعراض داشته باشد، بر آن دو باکی نیست که با یکدیگر صلح کنند. (گر چه با صرف

ص: ۱۹۹

۱- ۱ . «ده گفتار»، ص۳۵.

۲- ۲ . سوره نساء: ۴، آیه ۱۲۸.

نظر کردن از بعضی از حقوق خود باشد). و (در هر حال) صلح بهتر است، ولی بخل و تنگ نظری، نفس ها را فرا گرفته است (که به آزار هم می کوشند) و اگر نیکی کنید و تقوی ورزید، قطعاً خداوند به آن چه می کنید آگاه است.»

علّامه طباطبایی(ره) در ذیل آیه می نویسد:

سیاق آیه دلالت دارد که مراد از صلح این است که زن از پاره ای یا همه ی حقوق زناشویی چشم بپوشد تا انس و الفت و موافقت مرد را جلب کند و نگذارد که کار به جدایی بکشد. و بدین ترتیب صلح کند که صلح بهتر است...

بعد می فرماید:

« و إن تحسنوا و تتّقوا فإنّ الله کان بما تعملون خبیراً» این موعظه ای است برای مردان که از راه احسان و تقوی پا فراتر نگذارند و در معاشرت ظلم نکنند و متذکّر باشند که خداوند از هر کاری که انجام می دهند با خبر است . و اگر چه زنان می توانند از حقّ خود بگذرند، ولی مردها نباید ایشان را مجبور کنند که آنان حقوق خود را لغو کنند.(۱)

خانواده و فرزندان

یکی از وظایف اساسی خانواده فراهم کردن محیط مساعد برای پرورش کودکان است. خانواده ها باید سهم خود را در این وظیفه به خوبی رعایت نموده و باور داشته باشند که محیط گرم خانواده، زمینه را برای

۱- ۱ . «تفسیر المیزان»، ج۵، ص۱۰۵.

رشد ابعاد شخصیّت کودکان مساعد می سازد و در سلامت جسم و روان، و تعادل وجود آنان موءثر است.

از وظایف مهمّ خانواده، تأمین امنیّت جسمی و روحی برای هر یک از اعضای خانواده است؛ تا از این طریق سکون و آرامش خاطر افراد حاصل شود. چگونگی محیط خانواده از نظر روانی و عاطفی، در رابطه افراد با یکدیگر، تأثیر بسیار مهمّ و شایان توجّهی در رشد روانی و شخصیّت آینده کودکان دارد. وجود محیط گرم و با روح و بالنده خانواده، تکیه گاه مطمئنی برای اعضای آن خواهد بود . در این صورت زن و مرد و فرزندان از آرامش خاطر و بهداشت روانی بالایی بهره مند خواهند بود.

شخصیّت، نیاز فطری و از ویژگی های روانی انسان است، احساس شخصیّت و ارزشمندی مانند یک مأمور درونی، مانع دست زدن به کار خلاف می شود. اگر این سدّ درونی شکسته شود دیگر چیزی که او را از خطا و انحراف باز دارد، وجود نخواهد داشت. امام هادی علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«من هانت علیه نفسه فلا تأمن شرّه».(۱)

«کسی که به خودش ارزشی قائل نباشد از شرّ او در امان نباش»

برای این منظور لازم است از هر چیزی که به احساس شخصیّت و ارزشمندی او صدمه می زند، به شدّت پرهیز کرد. نبودن امنیّت در خانواده برای زن یا مرد و یا فرزندان، و عدم ارضای نیازهای عاطفی آنان، می تواند زمینه ساز سرخوردگی، اضطراب شدید، افسردگی، احساس

۱- ۱ . «بحار الانوار»، ج۷۵، ص۳۶۵.

بی کفایتی، انحرافات اخلاقی، افزایش جرم و جنایت، اعتیاد و خود کشی در جامعه گردد.

پدر و مادری که خود عامل به احکام دین می باشند و سعی می کنند تا به واجبات شرعی عمل کرده، و از محرّمات دوری گزینند، بهطور طبیعی به تعلیم و تربیت دینی فرزندان توجّه دارند. حاکم کردن دین و برنامه های دینی بر محیط خانواده و پناه بردن به خداوند و اعتماد و توکّل نمودن به او در مشکلات زندگی می تواند در تربیت فرزندان و آینده ی آنان تأثیر مثبت و سازنده ای داشته باشد.

در تفسیر «من هدی القرآن» ذیل آیه «و إنّی اُ عیذها بک و ذریّتها من الشّیطان الرّجیم»(۱)، در مورد آثار تربیتی مثبت و سازنده ی ایمان و استعاذه ی مادر به خداوند، در آینده فرزندان، می نویسد:

آثار تربیت در رشد کودک : «و برای این ایمان راستین اثری در آینده مریم وجود داشت، بدان سبب که ایمان مادر و تربیت او در رشد کردن فطرت ایمان در نوزاد تأثیر مثبت دارد، دیدیم که چگونه زن عمران به درگاه الهی تضرّع کرد تا فرزند او را از شرّ شیطان در پناه خود گیرد، و تضرّع او بدین معنی بود که برای رسیدن به این هدف، خودش نیز می کوشید، چه دعا در نزد موءمنان اوج عمل جهادی است؛ ولی جانشین عمل نیست. بنابراین دعا و عمل اثر مثبتِ بزرگی در آینده مریم ایجاد کرد.»(۲)

ص: ۲۰۲

۱- ۱ . سوره آل عمران:۳، آیه۳۶.

۲- ۲ . «تفسیر من هدی القرآن»، ج۱، ص۵۵۲ آثار التّربیه علی نموّ الطّفل «و کان لهذا الایمان الصّادق اثر فی مستقبل مریم. ذلک لأنّ ایمان الاُمّ، و تربیتها، یوءثّران ایجابیّاً فی تنمیه فطره الایمان فی الولید. و قد رأینا کیف إن إمرأه عمران، تضرّعت الی الله بان یعیذها من الشّیطان، و تعنی ضراعتها، أنّها أخذت تعمل من اجل هذه الغایه ایضاً، إذ الدّعاء هو قمه العمل الجهادی عند الموءمنین، و لیس ابداً بدیلاً عن العمل. من هنا کان للدّعاء اثر ایجابی کبیر علی مستقبل مریم»..

و لذا از این روست که می بینیم امام زین العابدین علیه السلام به خاطر اهمیّت موضوع و نقش کارسازی که پناهنده گی و پناه بردن به خدا، در زندگی دارد، در قالب دعا به درگاه الهی عرض می کند:

(و اعذنی و ذرّیّتی من الشّیطان الرّجیم).(۱)

(پروردگارا) ! «مرا و فرزندانم را از شرّ شیطان رانده شده پناه ده».

اجتماع

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

(ایّها النّاس ! علیکم بالجماعه، و ایّاکم و الفرقه).(۲)

«ای مردم ! بر شما باد با جماعت (مسلمین) بودن و پرهیز از جدایی (از گروه مسلمین)».

و می فرمایند:

«من خرج من الجماعه قید شبر، فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه».(۳)

«کسی که یک وجب از اجتماع دوری گزینند، خداوند طوق مسلمانی را از گردن او بر می دارد.»

۱- ۱ . «صحیفه سجّادیه»، ص۱۲۲ دعای۲۵.

۲- ۲ . «میزان الحکمه»، ج۲، ص۶۷.

۳- ۳ . «میزان الحکمه»، ج۲، ص۶۷.

انسان موجودی اجتماعی است و جامعه انسانی بدون همراهی و همدلی و همکاری و عدم احساس مسوءلیّت جمعی و بدون یاری و تعاون در همه ابعاد و زمینه ها، نمی تواند به کمال انسانی نائل شود. پویایی و حیات جامعه به میزان مسوءلیّت جمعی و همیاری و همکاری افراد آن در تحقّق راستی ها و نیکی ها، و جلوگیری از پلیدی ها و زشتی ها بستگی دارد. ارزش جامعه انسانی به میزان تعاون و تعامل افراد آن است. در روایات پیشوایان ما، جامعه ی ایمانی به پیکری تشبیه شده است که با آسیب دیدن و به درد آمدن عضوی از آن، دیگر اعضا نیز با آن همنوا شده، به درد می آیند و در صدد رفع آسیب بر می آیند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الموءمنون فی تبارّهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد أذا اشْتکی منه شی ء تداعی له سائره بالسّهر و الحمّی».(1)

«انسان های با ایمان در نیکی کردن به همدیگر و دوست داشتن و مهر و عاطفه داشتن نسبت به هم (درمثل) همانند پیکر زنده ای هستند که اگر (عضوی از آن) به درد آید، سایر اعضای بدن با بیداری و احساس درد با آن همنوایی می کنند».

شاید ابیات معروف سعدی ترجمه آزاد همین روایات است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

---

۱ - ۱ . «بحارالانوار»، ج۷۴ ص۲۳۴ و در کتاب «جامع الصّغیر» جلال الدّین سیوطی، ج ۲، ص ۵۳۲ مانند آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مثل الموءمنین فی توادّهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد أذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسّهر و الحمّی».

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی[(۱)]

بر پـایه چنین پیونـد و اتّحاد و یگانگی است که حقیقت جامعه ی ایمانی تحقّق می یابـد و در سایه روح همبسـتگی و همیاری، «اعمال صالحات» ظهور می یابـد و «عباد صالح» پرورش می یابند. و با ایجاد و تضـمین سـلامت روانی اجتماعی، جامعه بسوی کمال سیر می کند. و زمینه ی تشکیل حکومت صالحان فراهم می آید.

(ولقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر أن الارض یرثها عبادی الصّالحون).[(۲)]

«و همانا در زبور (که) بعد از ذکر، (تورات نازل شده) نوشتیم که قطعاً بندگان صالح من ، وارث زمین خواهند شد».

در اسـلام، ارتباطـات اجتمـاعی بـا مردم و افراد جـامعه مورد تأکیـد فراوان قرار گرفته است. همکاری و پویایی با گروه نتایجی دارد که بیشترین نتیجه آن برای خود فرد است؛ زیرا در صورت همکـاری، مقـدار زیـادی از مشـکلات او خود به خود برطرف می شود. دست یابی به اعتماد عمومی، دوسـتان مناسب، اسـتفاده از تعاون جمعی، احساس امنیّت، دست یابی به شغل، ازدواج، و... همه نتایجی هسـتند که درپویایی فرد در گروه مسـلمین به دست می آیـد. و شایـد به همین خاطر است که اجتماعاتی مثل نماز جماعت و حضور در مساجد، این قدر مورد عنایت واقع شده است.

۱- ۱ . «کلیّات سعدی»، ص۳۸.

۲- ۲ . سوره انبیا:۲۱، آیه ۱۰۵.

اصبغ بن نباته از امیر الموءمنین علیه السلام در مورد فواید رفت و آمد به مسجد روایت کرده است که همیشه می فرمود:

«من إختلف إلی المساجد أصاب إحدی الثّمان: أخاً مستفاداً فی الله، أو علماً مستطرفاً، أو آیهً محکمهً أو رحمهً منتظرهً، أو تردّه عن ردیً، أو یسمع کلمهً تدلّه علی هدی، أو یترک ذنباً خشیهً أو حیاءً».(۱)

هر کسی که پیوسته به مسجد رفت و آمد داشته باشد، از یکی از هشت چیز بهره مند شود: برادری خدا داده، یا دانشی تازه، یا آیه ای وظیفه بخش، یا رحمتی که بدان چشم داشته، یا سخن و نصیحتی که او را از هلاکتی نجات می دهد، یا سخنی می شنود که او را به راستی رهبری می کند، یا گناهی را از ترس خدا، یا از روی حیا وا می نهد.

ابو علی مسکویه رازی می گوید شاید بتوانیم بگوییم:

« این که صاحب شریعت مقدّس روزانه پنج نوبت جمع شدن در مساجد را بر ما لازم فرموده، و جماعت را بر فرادی برتری داده است، به خاطر این است که مسلمین به هم انس و الفت بگیرند. و این که دستور داده است تا مردم در هر هفته یک روز معین (جمعه) را در مسجد بزرگ شهر جمع شوند، و همچنین سالی دو مرتبه در عید فطر و قربان، اهل شهر و روستاها در یک جای بزرگ مثل صحرا که کفایت همه را بکند، مجتمع گردند، و در مدّت عمر زندگی یک مرتبه در مکان مقدّس مکه گرد هم آیند، همه آن ها بخاطر این است که انس و الفت و

۱- ۱ . «خصال شیخ صدوق»، ج۲، ص۴۱۰ باب الثمانیه، ح۱۰.

محبت عمومی را تجدید کنند».(۱)

علّامه مجلسی نیز در آثار رفت و آمد به مسجد به بیان همین فواید اشاره می کند و می فرماید:

و از جمله ی فوایـد عظیمه ی مساجـد، اجتمـاع و ملاقـات برادران مـوءمن است که بـا یکـدیگر ملاقـات می کننـد، و از فـواید یکـدیگر بهره منـد می شونـد، و در سـلوک راه بنـدگی معیـن یکـدیگر می گردنـد، و در نمـاز به برکت یکـدیگر به فضـیلت جماعت فایز می شوند.

و نمازها را به جماعت ادا نمودن از سـنن موءکّـد حضـرت سیّد المرسـلین صـلی الله علیه و آله است، و بر آن فوایـد بی غایت مترتّب می شود، و به قبول اقرب است...

پس جمعی که در یـک جـا مجتمع می شونـد یکی علم دارد، و یکی پرهیزکاری دارد، و یکی رقّت دارد، و یکی حضور قلب دارد، و همچنین سایر صـفات، چون همه با هم در عبادت شـریک شدنـد، و عمل خود را یکی کردند، معجون تام الاجزائی به هم می رسد که خاصیّت آن قبول، و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است.

وایضاً به تجربه و اخبار معلوم است که این شـرکت موجب کسب کمالات از یکـدیگر می شود، و دلها را به یکـدیگر راهی به هم می رسـد، چنانچه به تجربه ظاهر شـده است که اگر یک صاحب رقّتی در میان جماعتی که با یکـدیگر نماز کننـد، باشـد، همه را به رقّت می آورد. و یک فایده دیگر آن است که این جمعیّت لشکر صف بسته ی آراسته اند در

ص: ۲۰۷

۱- ۱ . «کیمیای سعادت»، ص ۱۷۰ ترجمه ی طهاره الاعراق با تلخیص.

برابر شیطان و لشکر او، که جرأت نمی کنند که بر ایشان مسلّط شوند، چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صف ها مگذارید که شیطان جا می کند، و ایضاً مروی است که جدا از صف، تنها مایستیدکه گرگ، گوسفند از گلّه جدا مانده را می خورد.(۱)

سالم و مثبت بودن افکار و رفتار در روابط جمعی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

« احترسوا من النّاس بسوء الظّن».(۲)

« به بدگمانی از مردم بپرهیزید.»

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کعبه نگاهی کرد و فرمود:

«مرحبا به تو ای خانه! چه قدر با عظمتی و چه قدر احترام داری ! به خدا سوگند که حرمت موءمن نزد خدا از حرمت تو بیشتر است، زیرا خداوند نسبت به تو یک چیز را حرام کرده است، امّا از موءمن سه چیز: خون، مال و بدگمانی به او را حرام کرده است».(۳)

شاید این همه نهی که در روایات از سوء ظنّ نداشتن به موءمنین و افراد جامعه وارد شده است؛ به خاطر اثرات مخرّبی است که روی انسان دارد. و موجب سلب اعتماد افراد جامعه نسبت به همدیگر می شود.

حسن ظن و خوش بین بودن و داشتن نگرش مثبت نسبت به افراد

۱- ۱ . «عین الحیات»، ج۲، ص۳۳۱.

۲- ۲ . «تحف العقول»، ص۵۴.

۳- ۳ . «مجموعه ورّام»، ج۱، ص۵۲.

جامعه، تأثیر بسزایی در سلامت انسان دارد.

در کتاب «عظمت خود را در یابید» می نویسد:

من مدّت ها در انستیتوی سرطان شناسی سیمونتون (Simonton)تگزاس مشغول تحقیق و بررسی بودم. پس از پایان تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم که هرگاه یک بیمار سرطانی با استفاده از قوّه تخیّل، خود را عضوی از جامعه ی بشری احساس کند و از صمیم قلب برای هم نوعان خود سلامت و سعادت بخواهد، یاخته های بدن او نسبت به این اندیشه ی مهرآمیز واکنش نشان خواهند داد، و تغییرات به وجود آمده در اجزای مولکول ها، بر تومورهای سرطانی غلبه می کنند و بهبودی از راه می رسد.

عکس این نظام نیز صادق است. یعنی کسانی که در ذهن و قلبشان بذر خشم و کینه و انتقام جویی افشانده اند، به زودی تعادل روحی خود را از دست می دهند. و درست مانند یک سلّول سرطانی بر اطرافیان خود، که سلّول های دیگر جامعه اند، تأثیر می گذارند و زندگی آن ها را نیز از توازن خارج می کنند.(۱)

تحقیقات در رشته مهندسی بیوشیمی حاکی از آن است که افکار مثبت و منفی موجب ترشّح آندروفین های (Endriphin)متفاوتی در مغز می شود. اگر افکار منفی بر ذهن حاکم شود، آندروفین بیماری زا، و اگر اندیشه مثبت و هماهنگ بر ذهن مستولی گردد، آندروفین شفابخش ترشّح می شود.(۲)

و لذا در آموزه های پیشوایان ما، از این که کسی نسبت به برادران دینی

۱- ۱ . «عظمت خود را در یابید»، ص۸.

۲- ۲ . «عظمت خود را در یابید»، ص۴۴.

خود بغض و کینه به دل بگیرد شدیداً نهی شده است. تا با ایجاد افکار منفی در ذهن افراد جامعه و سوء ظنّ داشتن نسبت به دیگران ممانعت نماید. چرا که همین افکار منفی و نادرست از سویی منجرّ به تفرقه و جدایی افراد شده و شاید شخص، مرتکب گناه یا گناهانی هم بشود. و از سوی دیگر موجب اضطراب و ناآرامی درونی شده و در نتیجه سلامت روانی و حتّی جسمی خویش را از دست می دهد.

در اندرزهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر دارد می فرماید:

«یا اباذر ! تعرض من اعمال اهل الدّنیا علی الله من الجمعه الی الجمعه فی یومین الاثنین و الخمیس، فیغفر کلّ عبد موءمن الّا عبداً کانت بینه و بین أخیه شحناء، فیقال: اترکوا عمل هذین حتّی یصلحا».

«ای ابوذر، اعمال اهل دنیا را آنچه کرده اند از جمعه تا جمعه، در هر روز دوشنبه و روز پنج شنبه بر خدا عرضه می کنند، پس می آمرزند گناه هر بنده موءمنی را مگر بنده ای که میان او و برادر موءمنش کینه و عداوتی بوده باشد، پس می گویند: واگذارید این دو موءمن را تا با یکدیگر صلح کنند، و کینه از میان ایشان برطرف شود».

یا اباذر ! ایّاک و هجران أخیک، فانّ العمل لا یتقبّل مع الهجران.

یا اباذر أنهاک عن الهجران، و ان کنت لابدّ فاعلاً ـ فلا ـ تهجره ثلاثه أیّام کملًا، فمن مات فیها مهاجراً لأخیه کانت النّار اولی به.(۱)

ای ابوذر، بپرهیز از دوری کردن از برادر موءمن خود به آزردگی، به درستی که با هجران و دوری از برادر موءمن عملی مقبول نمی شود.

۱- ۱ . «عین الحیات»، ج۲، ص۴۳۲.

ای ابوذر تو را نهی می کنم از هجران از برادر موءمن، و اگر به ناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن، و کسی که سه روز از برادر خود به خشم و غضب کناره کند، و در آن سه روز به آن حال بمیرد آتش جهنّم اولاست به او.

شخص مستعیذ که در قول و عمل به خدا پناه می برد، در سایه اعتماد و توکّل به خدا از هر نوع فکر پلید و ظنّ سوء نسبت به افراد جامعه پرهیز می کند؛ تا با آلوده کردن خود به گناه، در تیررس شیطان قرار نگیرد و به این وسیله خود را از آثار سوء آن مصون می دارد.

خیر خواهی برای همه

قرآن کریم یکی از ویژگی های انسان موءمن را خیرخواه بودن نسبت به برادان دینی و دوست داشتن افراد اجتماع، و پاک بودن دل او از کینه و حسد و عداوت و دشمنی نسبت به موءمنین، معرفی می کند:

(و الـذّین جاءوا من بعـدهم یقولون ربّنا اغفر لنا و لإخواننا الذّین سبقونا بالإیمان و لا تجعل فی قلوبنا غلّاً للذّین آمنوا ربّنا إنّک روءوف رحیم).(۱)

«و کسانی که بعد از آن ها آمدند و می گویند پروردگارا ! ما و برادرانمان را که در ایمان به ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل هایمان کینه و حسدی نسبت به موءمنان قرار مده، پروردگارا ! تو مهربان و رحیمی».

تفسیر نمونه آ یه را مربوط به تابعین دانسته و می نویسد:

ص: ۲۱۱

۱- ۱ . سوره حشر:۵۹، آیه ۱۰.

... در این جا اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند:

نخست این که: آن ها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیش گاه خداوندند.

دیگر این که: نسبت به پیش گامان در ایمان، همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آن ها نیز تقاضای آمرزش از پیش گاه خداوند می کنند.

سوم این که: آن ها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند روءوف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب «خود سازی» و «احترام به پیش گامان در ایمان» و «دوری از کینه و حسد» از ویژگی های آن ها است.

غلّ در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است . و لذا به آب جاری در میان درختان «غلل» می گویند. از آن جا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند، به آن «غلّ» گفته شده. بنا بر این «غلّ» تنها به معنی «حسد» نیست؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی وزشت اخلاقی را شامل می شود. در تفسیر نمونه بعد ازبیان معنی واژه غل آمده:

تعبیر به «اخوان» (برادران) و استمداد از خداوند روءوف و رحیم در پایان آیه، همه حاکی از روح محبّت و صفا و برادری است که بر کلّ جامعه اسلامی باید حاکم باشد. و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاش ها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و

حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است جامعه اسلامی راستین.(۱)

در کتاب «اخلاق در قرآن» در مبحث «حسد»، در ذیل معنی آیه می نویسد:

به این ترتیب آن ها بعد از طلب آمرزش برای خود و پیشگامان در اسلام و ایمان، (مهاجران و انصار) تنها چیزی را که از خدا می طلبند، از بین رفتن هر گونه «غلّ و حسد و کینه» نسبت به موءمنان است، چرا که می دانند تا این امور از دل، ریشه کن نشود، رشته های محبّت و برادری و اتّحاد، هر گز محکم نخواهد شد و بدون آن به هیچ موفقیّتی نایل نخواهد شد.(۲)

و لذا به خاطر آثار مثبتی که خیر خواهی نسبت به جامعه و افرا د آن دارد، حتّی دعا بر موءمنین مانند دعایی که در تعقیب نمازهای یومیّه ی ماه رمضان وارد شده است(۳) و مقدّم کردن آن ها بر خود در دعا سفارش شده است.(۴) و همین برنامه ها از جمله کارهایی است که استعاذه ی عملی محسوب شده، و موجب رانده شدن شیطان می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: شیطان می گوید پنج کس هستند که در مورد آن ها چاره ای ندارم:

«من اعتصم بالله فی نیّهٍ صادقهٍ و اتّکل علیه فی جمیع اموره... و من

۱- ۱ . «تفسیر نمونه»، ج۲۳، ص۵۲۳-۵۲۲.

۲- ۲ . «اخلاق در قرآن»*، ج۲، ص۱۳۱.

۳- ۳ . «مفاتیح الجنان»، ص۳۵۷ «اللّهمّ ادخل علی اهل القبور السّرور اللّهمّ اغن کلّ فقیر...».

۴- ۴ . «مشکاه الانوار»، ص۷۰۶.

رضی من اخیه الموءمن بما یرضاه لنفسه و...».(۱)

«کسی که با نیّت و دل پاک به خدا پناه برده و در کارهایش به او اعتماد کند... و کسی که بر آن چه که برای خودش می خواهد و خشنودش می کند، برای برادر موءمنش هم بخواهد و...»

از کلام امام علی ابن الحسین علیهما السّلام نیز اهمیّت خیر خواهی و دعا بر افراد موءمن جامعه، و در پناه خدا قرار دادن آنان را می آموزیم که به در گاه الهی چنین دعا می کند:

«اللهم صلّ علی محمد و آله، و اجْعل آباءنا و امّهاتنا و اولادنا و اهالینا وذوی ارحامنا و قراباتنا و جیراننا من الموءمنین و الموءمنات منه فی حرزٍ حارزٍ، و حصنٍ حافظٍ، و کهفٍ مانعٍ، و البسهم منه جُنناً واقیهً، و اعطهم علیه اسلحهً ماضیهً».(۲)

پروردگارا ! بر محمّد و آل او درود فرست، و پدران و مادران و فرزندان و خاندان و خویشان و نزدیکان و همسایگان ما، از مردان و زنان با ایمان را از شرّ و آسیب او (شیطان) در جای محکم، و دژی استوار، و پناهگاهی باز دارنده قرار ده، و به آن ها در برابر (خطرات) شیطان، از زره های حفظ کننده بپوشان، وآنان را برای نبرد با او (شیطان) از سلاح بُرّنده و کارساز برخوردار فرما.

۱- ۱ . «خصال شیخ صدوق»، ج۱، ص۲۸۶، باب الخمسه ح۳۷ و «بحار الانوار»، ج ۶۰، ص۲۴۸.

۲- ۲ . «صحیفه سجّادیّه»، ص۸۸، دعای ۱۷.

۳ – نقش استعاذه در رشد و تعالی معنوی جامعه

خداونـد حکیم همه ی فرامین و برنـامه هـای اسـلام اعمّ از فردی و اجتمـاعی، اخلاقی و عبادی ، را در راسـتای تکامل و تعالی انسـان قرار داده است. پیـامبر گرامی اسلام و ائمّه معصومین علیهم السـلام در تحقّق عملی این برنـامه هـا و پرورش انسان های متـدیّن و جامعه ای متعالی، نهایت تلاش و جـدّیّت را داشـته اند. از آن جا که رسـیدن به سـعادت انسانی بدون توجّه به جامعه اسـلامی و هم کیشـان، حاصـل نمی شود، اسـلام برنـامه هـای اجتمـاعی متنوّعی (از جمله آن هـا زکات، صـدقه، رسـیدگی به مسـتمندان، قضـای حـاجت برادران دینی، شـاد کردن موءمنین، و...) را پیش بینی کرده و موءمنین را به اجرای آن ها تشویق و ترغیب نموده است. و مودّت و محبّت به همدیگر را از حقوق موءمنین شمرده است؛ تا آن جا که سفارش شده، تا سالخورگان و بزرگتران جامعه را چون پـدر، و کودکان آن را همچون فرزنـد، و همسالانشان را به منزله برادر خود بگیرند.(۱) و انجام این برنامه ها را مایه ی تقرّب به خدا دانسته است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«تقرّبوا الی الله تعالی بمواسات اخوانکم».(۲)

«با مواسات و همدردی با برادرانتان به خداوند متعال نزدیکی بجویید»

ابو علی مسـکویه رازی بعـد از بیان این که انسان در تکامل ذات خویش به خود بسـنده نکرده، بلکه در این امر از مردم جامعه بهره می جوید؛ تا این که زندگی وی بهتر، و کارهایش به شایستگی انجام شود،

۱– ۱ . «تحف العقول»، ص ۲۷۱ «رساله حقوق» و «بحار الانوار»، ج۶۸، ص ۲۲۹، ح۶.

۲– ۲ . «خصال شیخ صدوق»، ج۱، ص۸، ح۲۶ و «بحار الانوار»، ج ۷۱، ص ۳۹۱.

و از این جهت گفته ی دانشمندان را که انسان مدنیّ بالطّبع می باشد، مورد تأیید قرار می دهد. و انسان ها را در تکمیل ذات خود نیازمند به یکدیگر می داند(۱)، می گوید:

«به گوش تو رساندیم که انسان مدنی بالطّبع است و معنی آن را هم گفتیم، پس واجب این است آدمی تمام سعادت انسانیّت خود را در کنار دوستان نهد. چون چنین باشد، هرگز نشاید که به تنهایی به سعادت تامّه ی خود رسیده باشد؛ بلکه اغیار را هم به درجاتی از سعادت نائل نموده. پس سعید آن است که دوستان را زیاد کند و در بذل خیرات به دوستان، زحمت را بر خود روا داند تا بتواند به دست آورد آن را که به تنهایی نمی توانست کسب کند».(۲)

مرحوم شیخ حسین بحرانی (ره) به تأثیر اعمال و افعال انسان در کل نظام آفرینش اشاره می کند. و بعد از این که برای آدمی دو جهت و اعتبار در نظر می گیرد، می گوید:

از این جهت (که متعلّق قدرت الهی و مظهر عالم ربّانی هستی) تو با همه ی هستی، از عرش تا فرش و از آسمان اعلای هفتم تا زمین پست هفتم ارتباط داری. پس اگر تو در حقّ خودت کار نیکی انجام دهی، تأثیر نیکی در تمام جهان خواهی گذاشت؛ و بر عکس (اگر کار زشتی را مرتکب شدی نه تنها بر خویشتن بلکه بر کلّ نظام آفرینش اثر بد خواهی گذاشت).(۳)و...

۱- ۱ . «کیمیای سعادت»، ص۵۴، ترجمه ی«طهاره الاعراق».

۲- ۲ . «کیمیای سعادت»، ص۱۸۴ ترجمه ی«طهاره الاعراق».

۳- ۳ . «الطّریق الی الله»، ص۵۱ «... أن لک أیّها المسکین جهتین و إعتبارین أحدهما من حیث نفسک و ذاتک و من حیث أنت أنت، و إلی هذه الجهه غالب نظرک و ملاحظتک، و أنت من هذه الجهه فانٍ مضمحل زائل لا قدر لک و لا قیمه و لا اعتداد بک، ولا مبالاه بک و لا احتفال، بل لست شیئاً مذکوراً. و الجهه الثانیه لک من حیث أنّک متعلّق القدره الالهیه، و مظهر العظمه الربّانیه و مخلوق لهذا الخالق العظیم الشّأن عزّ و جلّ و بهذه الجهه صرت مرتبطاً بکلّ العالم من العرش الی الثّری و من السّماء السّابعه العلیا إلی الأرض السّابعه السفلی، فضلا عما بین المشرق و المغرب و جمیع من فی أقطار الأرض، فان أنت فعلت بنفسک خیراً أثرت فی جمیع العالم خیراً، و بالعکس»..

پس از بیان چگونگی این تأثیرات می فرماید:

«...و بـالجمله فهـذا العالم مرتبط بعضه ببعض و هو بمنزله الشّـخص الواحـد، إذا دخل ألم فی عضو من أعضائه سـری الی الکلّ، فاذا نزل ذلک الألم عن ذلک العضو فقد أراح الکلّ من ذلک الألم».(۱)

«حاصل آن که اجزای این جهان بعضـی با بعض دیگر در ارتباطند، و این جهان بسان یک انسان است که هرگاه عضوی از آن به درد آیـد، این درد به همه اعضای بـدن سـرایت می کند. زمانی که درد از آن عضو برطرف گردد، همه اعضای بدن از درد احساس راحتی و آسودگی می کنند».

دکتر محمـد عثمـان نجـاتی در اهمیّت فعّـالیّت های اجتماعی و انس و الفت، همیاری و همکاری با یکـدیگر و نداشـتن روحیّه کینه توزی و ظلم و تجاوز و تأثیر آن ها در سلامت و سعادت جامعه می نویسد:

قرآن، موءمن را تشویق می کند که برادران ایمانی خود را دوست بدارد و به آنان مساعدت و نیکویی کند.

ص: ۲۱۷

۱- ۱ . «الطّریق الی الله»، ص۵۵.

«إنّما الموءمنون إخوه فأصلحوا بين أخويكم و اتّقوا الله لعلّكم ترحمون».(۱)

«موءمنان برادران یکدیگرند، بنا بر این میان دو برادر خود صلح برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید تامشمول رحمت او شوید».

... قرآن مسلمانان را به تعاون ، همکاری و ایجاد جامعه ای متّحد تشویق می کند، جامعه ای که موءمن، خود را جزیی از بنای رفیع تکامل یافته ی آن حسّ کند.

(... و تعاونوا علی البرّ و التّقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العدوان...).(۲)

«... و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدّی همکاری ننمایید...».

قرآن با تأکید بر نماز جماعت در روز جمعه، که مسلمانان برای آشنا شدن با یکدیگر و نماز عبادت در مساجد اجتماع می کنند، بر ایجاد روحیه ی گروهی در نفس مسلمانان تأکید کرده است...

تأکید قرآن درباره ی اظهار محبّت مسلمانان به یکدیگر و گردهمایی و اتّحاد صفوف از یک سو باعث رشد عاطفه ی نوع دوستی در نفس، و تقویت آنان به ایثار و رعایت منافع مردم و به طور کلّی جامعه می شود . و از سوی دیگر موجبات تضعیف حالت های انفعالیِ نفرت و کینه توزی و انگیزه های ظلم، تجاوز و تمایل به حبّ ذات و خود خواهی را فراهم می آورد. شکّی نیست که توانایی در دوست داشتن مردم و انجام

۱- ۱ . سوره حجرات:۴۹، آیه۱۰.

۲- ۲ . سوره مائده:۵، آیه۲.

کار نیک و مفید برای جامعه، سبب تقویت احساس وابستگی به گروه و از بین رفتن احساس انزوا و تنهایی که بیماران روانی از آن رنج می برند می شود. اصولاً احساس وابستگی فرد به گروه و توجّه به نقش فعّال خود در جامعه، دارای اهمیّتی زیادی در سلامت روانی انسان است.(۱)

هم چنین بسیاری از روان درمانگران و دانشمندان غربی نیز به اهمیّت تأثیر روابط انسانی بر سلامت روان آدمی توجّه کرده اند. از جمله آلفرد آدلر(۲) سعی داشته است نظر بیماران روانی خود را به توجّه نمودن به دیگران جلب کند. چرا که او معتقد بود، بیمار روانی هر چه بیشتر در درون جامعه باشد، و رابطه اش با مردم بهتر باشد، زودتر از بیماری بهبودی خواهد یافت. آدلر عقیده دارد که انسان می تواند با تقویت روابط خود با مردم و به طور کلّی با جامعه ی بشری، از طریق کارهای سودمند اجتماعی و اظهار محبّت و دوستی، از احساس اضطراب رهایی یابد.

آدلر در خصوص اهمیّت روابط اجتماعی و سفارش دین در این رابطه می گوید:

«... هدف من از تمام این تلاش ها، جلب توجّه بیماران خود نسبت به دیگران است. زیرا وقتی بیمار، درون گروه خویش جای گرفت و با افراد گروه به طور مساوی همکاری و مساعدت کرد، در واقع سلامت خود را باز یافته است. به نظر من مهمّ ترین موضوعی که دین و مذاهب به آن سفارش کرده اند، دوست داشتن همسایه و کمک کردن به اوست.

۱- ۱ . «قرآن و روانشناسی»، ص ۳۸۱-۳۷۹.

۲- ۲ . Alfred Adler.

فردی که از مساعدت دیگران سر باز می زند، شایسته است که سختی ها و مشکلات بر او فرو بارد. تمام آن چه که زندگی، از فرد می خواهد این است که کارگری تولید کننده و دوستدار مردم باشد و در محبّت بکوشد».(۱)

موارد فوق الذّکر نمونه ای از نظریات دانشمندان اسلامی و اندیشمندان غربی است که در مورد نقش روابط اجتماعی انسان، در رشد و تعالی افراد جوامع بیان داشته اند. لکن آن چه که در بیرون از ذهن در عالم واقع دیده می شود عکس آن است. مردم در اجتماع به ظاهر در کنار هم بسر می برند؛ امّا در باطن فرسنگ ها از هم دور بوده و بری از محبّت و مودّت و خیرخواهی نسبت به هم می باشند (مجاورت بدون صمیمیّت). و به خاطر تضادّ منافعی که بواسطه فرو رفتن در مادّیّات پیدا کرده اند(۲)، بحث از ایثار، گذشت، تعاون، همیاری، و... بی معنا شده است.

در این میان انسان مستعیذ با ایجاد کیفیّت و حالت نفسانی استعاذه در دل، که پناهندگی به خدا را در عمل به فرامین الهی و برنامه های حیات بخش دینی می بیند؛ در بعد اجتماعی هم که بخشی از (و شاید عمده) برنامه های دینی را شامل می شود توجّه ویژه به آن برنامه ها داشته، و در سود رسانی به افراد جامعه کوشاست؛ تا از این طریق هم خود و هم دیگران را یاری و سود رسانده و خویش را محبوب درگاه الهی بکند.

«وین دایر» در مورد نیروی معنوی و عظمت متعالی انسان بعد از بیان

۱- ۱ . «قرآن و روانشناسی»، ص ۳۸۲-۳۸۱.

۲- ۲ . «اصول کافی» ج۲، ص۳۱۵ عن ابی عبدالله علیه السلام : «رأس کلّ خطیئةٍ حبّ الدّنیا».

مطلبی از «آبراهام مزلو» که می گوید: «انسان هایی که از عشق الهی سرشارند، هر جا که حضور می یابند، افراد پیرامون خود را در پرتو نیروی آسمانی که همان عشق، دوستی، تندرستی، اعتدال و آرامش است، فرومی برند»، می نویسد:

«در درون هر یک ازشما در هر شرایطی که باشید این نیرو وجود دارد. باید در اندرون خود و در نهفته ترین هسته ی وجود به جستجوی این انرژی لایتناهی، که چون اقیانوس بیکران نهفته است، رفت و برای تحوّلی شگرف و حیرت انگیز، از آن بهره جست. با اتصال به نیروی معنوی تنها در مسیر نیک دلی، خیر خواهی، مشارکت، هماهنگی، عفّو و گذشت گام بر می دارید و خود بخشی از الوهیّت جهان و قدسیّت الهی می شوید».(۱)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«احبّ عبادالله الی الله انفعهم لعباده...»(۲)

«محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند سودمندترین آن ها است برای بندگانش»

این یعنی تعالی انسان و رسیدن او به دروازه های رستگاری و سعادت؛ که اگر با فرهنگ سازی و تزریق این فرهنگ به جامعه، انسان مستعیذ به جامعه ی مستعیذ تبدیل شود، ثمره آن رشد و تعالی معنوی اجتماع خواهد بود. در این صورت است که افراد این جامعه ی سرشار از عشق الهی، آرامش و آسایش را به هم اهدا می کنند.

۱- ۱ . «عظمت خود را در یابید»، ص۹۲.

۲- ۲ . «تحف العقول»، ص۴۹.

نوشتار حاضر که در مورد نقش استعاذه در سلامت (از گناه و بیماری های روانی) جامعه بود روشن گردید که استعاذه می تواند با از بین بردن زمینه های گناه و عوامل فساد و آلودگی و سالم سازی روابط بین فردی، در ایجاد «سلامت و بهداشت روانی» جامعه تأثیر گذار باشد.

لکن با اسلام مقلوب(۱) و وارونه، که در آن برداشت های شخصی بر آموزه های دینی تحمیل شده، و همچون اهل کتاب به آن قسمت از دین که به ظاهر به نفع اوست، عمل کردن و مابقی را کنار گذاشتن(۲)، نه تنها مفید نیست و شاید نتیجه عکس هم بدهد.

در عصر حاضر که قدرت های بزرگ با انواع دسیسه های عوام فریب سعی در پر فروغ جلوه دادن برنامه های مادّی دارند، و دین را به عنوان عامل تحجّر و عقب ماندگی و «افیون توده ها» معرّفی می کنند؛ و در این راه از هیچ کوششی دریغ ندارند، بر ماست که با خود باوری و اعتماد به نفس، به خویشتن مذهبی و فرهنگ غنی اسلامی خویش بازگشته و بدانیم که آموزه های دینی ما به عنوان یک عامل قوی می تواند در ایجاد سلامت فکری و آرامش خاطر جوامع و پیشگیری از مشکلات و اختلالات روانی و پریشانی های ذهنی تأثیر گذار باشد.

از طرف دیگر باید دانست همان طوری که خود غذا و آب رفع گرسنگی و تشنگی نمی کند، بلکه این خوردن غذا و آب است که گرسنگی و تشنگی را برطرف می کند، دین هم به خودی خود اثر ندارد؛

۱- ۱ . «نهج البلاغه»، ص۱۵۷،خ۱۰۸ «لبس الإسلام لبس الفرو مقلوباً».

۲- ۲ . سوره بقره:۲، آیه۸۵ «أفتوءمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض».

بلکه عمل به دین و برنامه ها و آموزه های آن (آن هم در همه ابعاد) است که کارساز بوده و اثرات فوق الذّکر بر آن مترتّب خواهد بود.

بنابراین آثار مثبت و سازنده ی فوق الذکر «استعاذه» به صورت مطلوب، به شرط حصول شرایط زیر امکان پذیر خواهد بود:

۱ _ لازم است برنامه های اسلام و آموزه های آن از سوی متخصّصین فنّ، در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی و... همگام با مقتضیّات زمان و در قالبی زیبا ارائه گردد و تأثیرات مختلف اعمال و آموزه های دینی بر زندگی دنیوی و اخروی انسان، بدور از افراط و تفریط تبیین گردد.

۲ _ صرف علم و آگاهی از این برنامه ها کافی نبوده، بلکه باید زمینه لازم برای التزام نظری و عملی به این فرامین و آموزه ها فراهم گردد؛ که در این مورد بر اساس فرمایش پیامبراکرم صلی الله علیه و آله «کلّکم راعٍ و کلّکم مسئولٌ عن رعیّته(۱)»از مسوءولین مملکتی، نخبگان جامعه و خانواده ها گرفته تا تک تک افراد جامعه، همه مسوءول توجّه به اعمال دینی هستند؛ که البتّه نقش بزرگان دین در این زمینه پررنگ تر است.

۳ _ اگر بخواهیم زیبایی های دین اسلام و شفابخش بودن دستورهای آن را به دنیا نشان داده و برتری آن را به اثبات برسانیم، باید به دور از هیاهو و قیل و قال، در مقام عمل برآمده، دین و آموزه های آن را در همه ی ابعاد زندگی خانواده ی اجتماعی خودمان پیاده کنیم. و وقتی در سایه ی عمل به مجموعه ی دین، سیمای جامعه اسلامی پر فروغ ظاهر شد، بدون نیاز به بیان، مردم دنیا به آن گرایش پیدا می کنند؛ همان گونه که

۱- ۱ . «مجموعه ورّام»، ج۱، ص۶ و «بحار الانوار» ج۷۲، ص۳۸.

امام صادق علیه السلام به ما می آموزند:

«... و این که (مردم) را با حالت سکوت به سوی ما دعوت کنید. عرضه داشتند: ای فرزند رسول خدا! چگونه با حال سکوت دعوت کننده (مردم) بسوی شما باشیم؟ فرمودند: به آن چه شما را از عمل به طاعت الهی فرمان می دهیم عمل می کنید و از آن چه از ارتکاب محارم الهی بازتان می داریم دوری می کنید، و با مردم به راستی و عدالت رفتار می کنید، و امانت (مردم) را پس می دهید و (بین خود) امر به معروف و نهی از منکر می کنید. و (در این صورت) مردم جز خیر و خوبی از شما نمی بینند.

پس وقتی که شما را این چنین دیدند می گویند این ها فلانی (جعفری) هستند. خدا رحمت کند فلانی (جعفر بن محمّد) را که چه خوب اصحابش را تربیت کرده است. و (در این صورت) با پی بردن به برتری آن چه نزد ما است (در آمدن بسوی آن) سرعت خواهند گرفت...».(۱)

تحقیق حاضر تلاشی بود در جهت برّرسی نقش استعاذه به عنوان یکی از آموزه های دین اسلام در سلامت فکری و روانی جامعه از طریق زدودن زمینه های گناه و فساد و آلودگی؛ امید است که پژوهشگران، تحقیقاتی در راستای آن و تبیین اثرات آن در زندگی انسان، انجام داده و از سایر ابعاد نیز به پژوهش در آن بپردازند.

من الله التّوفیق

۱- ۱ . «جامع احادیث الشّیعه»، ج ۲۰، ص ۲۴ و «دعائم الاسلام»، ج ۱، ص ۵۶.

فهرست منابع و مآخذ

ــ قرآن کریم.

۱ . آداب الصّلاه ، روح الله خمینی ، چاپ دوّم ، آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۶۶.

۲ . آداب الـدّینیّه ، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسـی ، تحقیق و ترجمه و تصـحیح احمد عابدی ، چاپ اوّل ، انتشارات زائر ، قم ، ۱۳۸۰.

۳ . اخلاق در قرآن ، ناصر مکارم ، چاپ دوّم ، مدرسه الامام علی بن ابیطالب ، قم ، ۱۳۸۱.

۴ . الأخلاق شبّر ، عبداللّه شبّر ، ترجمه محمد رضا جبّاران ، انتشارات هجرت ، چاپ دهم ، قم ، ۱۳۸۳ .

۵ . ارشاد القلوب ، حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی ، تحقیق سیدهاشم میلانی ، چاپ اوّل ، دار الاسوه ، قم ، ۱۳۷۵.

۶ . اسرار الصّلاه ، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ، ترجمه رضا رجب زاده ، چاپ ششم ، پیام آزادی ، تهران ، ۱۳۷۴.

۷ . استعاذه ، عبدالحسین دستغیب ، چاپ هفتم ، دفتر انتشارات اسلامی ، قم ، ۱۳۷۵.

۸ . اسفار ، ج ۴ ، صدرالدّین محمد شیرازی ، چاپ دوّم ، مکتبه المصطفوی ،

ص: ۲۲۵

قم ، ۱۳۶۸.

۹ . اصول کافی ، محمد بن یعقوب کلینی ، چاپ چهارم ، دارالکتب الاسلامیّه ، تهران ، ۱۳۶۵.

۱۰ . بحارالانوار ، محمد باقر مجلسی ، موءسسه الوفاء ، بیروت ، ۱۴۰۴ ق.

۱۱ . بهشت جوانان ، اسدالله محمدی نیا ، چاپ هفدهم ، انتشارات سبط اکبر ، قم، ۱۳۸۳.

۱۲ . البیان ، محمد بن مکّی العاملی ، تحقیق و تصحیح شیخ محمد الحسون ، چاپ اوّل ، نشر المحقّق ، قم ، ۱۴۱۲ ق.

۱۳ . التّبیان فی آداب حمله القرآن ، ابی زکریا بن الشرف النّووی ، تحقیق محمد الحجّار ، چاپ سوّم ، انتشارات دارابن حزم ، بیروت ، ۱۴۱۴ق.

۱۴ . تحریر الاحکام الشرعیّه ، حسن بن یوسف بن المطهّر حلّی ، چاپ اوّل ، موءسّسه آل البیت ، قم ، بی تا.

۱۵ . تحف العقول ، حسین بن شعبه الحرّانی ، تصحیح علی اکبر غفّاری ، چاپ دوّم ، موءسّسه انتشارات اسلامی ، قم ، ۱۴۰۴ ق.

۱۶ . التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم ، حسن مصطفوی ، چاپ اوّل ، وزارت ارشاد اسلامی ، تهران ، ۱۳۶۸.

۱۷ . تذکره الفقهاء ، حسن بن یوسف بن المطهّر حلّی ، تحقیق موءسّسه آل البیت ، چاپ اوّل ، موءسسه آل البیت ، قم ، ۱۴۱۴ ق.

۱۸ . تفسیر التّبیان ، محمد بن حسن طوسی ، دارالإحیاء التّراث العربی ، بیروت ، بی تا.

۱۹ . تفسیر شاهی (آیات الاحکام) ، سیّد امیر ابوالفتح الجرجانی ، تصحیح

ولی الله اشراقی ، انتشارات نوید ، تهران ، ۱۳۶۲.

۲۰ . تفسیر الصّافی ، ملاّمحسن فیض کاشانی ، چاپ دوّم ، مکتبه الصّدر ، تهران ، ۱۴۱۶ق.

۲۱ . تفسیر العیّاشی ، محمد بن مسعود عیاشی ، چاپخانه علمیّه ، تهران ، ۱۳۸۰.

۲۲ . تفسیر الکبیر ، فخرالدّین رازی ، چاپ سوّم ، دارالإحیاء التّراث العربی، بیروت ، ۱۴۲۰ ق.

۲۳ . تفسیر مجمع البیان ، ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی ، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی ، قم ، ۱۴۰۳ ق.

۲۴ . تفسیر ملا صدرا ، محمد بن ابراهیم ملاصدرا ، چاپ دوّم ، انتشارات بیدار ، قم ، ۱۳۶۶.

۲۵ . تفسیرالمنسوب الی الامام العسکری ، محمد بن قاسم استرآبادی ، چاپ اوّل ، مدرسه امام مهدی ، قم ، ۱۴۰۹ ق.

۲۶ . تفسیر المیزان ، سیّد محمد حسین طباطبایی ، چاپ پنجم ، موءسّسه النّشر الاسلامی ، قم ، ۱۴۱۷ ق.

۲۷ . تفسیر موضوعی قرآن کریم ، عبداللّه جوادی آملی ، چاپ اوّل ، نشر إسراء ، قم ، ۱۳۷۶ .

۲۸ . تفسیر نمونه ، ناصر مکارم شیرازی ، چاپ بیست و پنجم ، دارالکتب الاسلامیّه ، تهران ، ۱۳۶۹.

۲۹ . جامع احادیث الشّیعه ، اسماعیل معزّی ، ناشر موءلّف ، قم ، ۱۳۷۸.

۳۰ . الجامع لاحکام القرآن ، محمّد بن احمد قرطبی ، چاپ اوّل ، انتشارات ناصر خسرو ، تهران ، ۱۳۶۴.

ص: ۲۲۷

۳۱ . جواهرالکلام ، محمد حسن بن باقر بن عبد الرّحیم ، تحقیق و تصحیح عبّاس قوچانی ، چاپ هفتم ، داراحیاء التّراث العربی ، بیروت ، بی تا.

۳۲ . چهل حدیث ، امام خمینی ، چاپ دوّم ، انتشارات طه ، قزوین ، ۱۳۶۸.

۳۳ . الخلاف ، محمّد بن حسن طوسی ، گروه تحقیق (مجتبی عراقی و علی خراسانی و سیّد جواد شهرستانی و مهدی طه نجف) ، چاپ اوّل ، موءسّسه نشر اسلامی ، قم ، ۱۴۰۷ ق.

۳۴ . خصال ، شیخ صدوق ، تصحیح علی اکبر غفّاری ، چاپ دوّم ، انتشارات جامعه مدرسین ، قم ، ۱۴۰۳ق .

۳۵ . ده گفتار ، مرتضی مطهّری ، چاپ پنجم ، انتشارات صدر ، تهران ، ۱۳۶۸ .

۳۶ . دعائم الاسلام ، نعمان بن محمد تمیمی ، چاپ دوم ، دار المعارف، مصر ، ۱۳۸۵ ق.

۳۷ . ذکری الشّیعه ، محمّد بن مکّی العاملی ، چاپ اوّل ، موءسّسه آل البیت ، قم ، ۱۴۱۹ ق.

۳۸ . روض الجنان و روح الجنان ، حسین بن علی ابوالفتوح رازی ، چاپ اوّل ، آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۴۰۸ق.

۳۹ . زندگی عاقلانه ، آلبرت اِلیس و رابرت هارپر ، ترجمه مهرداد فیروز بخت ، چاپ دوّم ، تهران ، ۱۳۸۰.

۴۰ . سفینه البحار ، شیخ عبّاس قمی ، چاپ دوّم ، دارالاسوه ، تهران ، ۱۴۱۶ ق.

۴۱ . شرح دعای سحر ، روح الله خمینی ، ترجمه سیّد احمد فهری، تصحیح حسین استاد ولی، چاپ اوّل ، انتشارات فیض کاشانی ، تهران ، ۱۳۷۶.

۴۲ . صحیفه السجّادیّه ، چاپ اوّل ، نشر الهادی ، قم ، ۱۳۷۶.

۴۳ . الطریق الی الله ، حسین بحرانی ، منشورات حرمین ، قم ، ۱۴۰۴ق.

۴۴ . عدل الهی ، مرتضی مطهّری ، انتشارات اسلامی ، تهران ، ۱۳۶۱ .

۴۵ . عظمت خود را دریابید ، وین دایر ، ترجمه محمّدرضا آل یاسین ، چاپ هیجدهم ، هامون ، تهران ، ۱۳۸۴ .

۴۶ . عین الحیات ، محمّدباقر مجلسی ، تحقیق سیّد مهدی رجائی ، چاپ اوّل ، دار الاعتصام ، قم ، ۱۳۷۶ .

۴۷ . غرر الحکم ، عبد الواحد آمدی ، ترجمه محمّدعلی انصاری، تصحیح مهدی انصاری ، چاپ اوّل ، امام عصر ، قم ، ۱۳۸۱.

۴۸ . فقه القرآن ، قطب الدّین راوندی ، تحقیق سیّد احمد حسینی ، چاپ دوّم ، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، قم ، ۱۴۰۵ق.

۴۹ . قاموس قرآن ، سیّد علی اکبر قرشی ، چاپ ششم ، دارالکتب الاسلامیّه ، تهران ، ۱۳۷۱.

۵۰ . قاموس المحیط ، محمّد بن یعقوب فیروزآبادی ، احیاء التّراث العربی، بیروت ، ۱۴۲۲.

۵۱ . قرآن و روان شناسی ، محمّد عثمان نجاتی ، ترجمه عباس عرب ، چاپ پنجم ، آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۸۱.

۵۲ . کیمیای سعادت (ترجمه ی طهاره الاعراق ابوعلی مسکویه رازی) ، میرزا ابوطالب زنجانی ، تصحیح ابوالقاسم امامی ، چاپ اوّل ، نشر نقطه ، تهران ، ۱۳۷۵.

۵۳ . کلیّات سعدی ، مصلح بن عبدالله سعدی ، تصحیح حسین استاد ولی و بهاءالدّین اسکندری ، چاپ دوّم ، انتشارات قدیانی ، تهران ، ۱۳۸۴ .

۵۴ . لسان العرب ، جمال الدّین محمّد ابن منظور ، نشر ادب حوزه ، قم ،

۱۴۰۵ ق.

۵۵ . المبسوط ، محمّـد بن حسن طوسـی ، تحقیق و تصـحیح سـیّد محمّـد تقی کشـفی ، چاپ سوّم ، المکتبه المرتضویّه لاحیاء الآثار الجعفریّه ، تهران ، ۱۳۸۷ق.

۵۶ . محجّه البیضـاء فی تهـذیب الإحیـاء ، محسن فیض کاشـانی ، تصـحیح علی اکـبر غفّـاری ، چـاپ چهـارم ، دفـتر انتشـارات اسلامی ، قم ، ۱۴۱۷ق.

۵۷ . مجموعه ورّام ، ابوالحسین ورّام ابن ابی الفراس ، انتشارات مکتبه الفقیه ، تحقیق علی اصغر حامد ، قم ، بی تا.

۵۸ . مشـکاه الانوار ، حسن بن فضل بن حسن طبرسی ، ترجمه عبدالله محمّدی و مهدی هوشمند ، چاپ اوّل ، دارالثّقلین ، قم ، ۱۳۷۹.

۵۹ . مصباح الشّریعه و مفتاح الحقیقه ، منسوب به امام صادق علیه السلام ، ترجمه حسن مصطفوی ، چاپ اوّل ، انتشارات قلم ، تهران ، ۱۳۶۳.

۶۰ . مصباح المنیر ، احمد بن محمّد الفیّومی ، دارالهجره ، قم ، ۱۴۰۵ ق.

۶۲ . معانی الاخبار ، شیخ صدوق ، تصحیح علی اکبر غفّاری ، چاپ چهارم ، موءسّسه النّشر الاسلامی ، قم ، ۱۴۱۸ ق.

۶۱ . معجم مقـاییس اللّغه ، احمـد بن فـارس بن زکریا ، تحقیق عبدالسّـلام محمّـد هارون ، نشـر مکتب الاعلام الاسـلامی، قم ، ۱۴۰۴ ق.

۶۲ . معراج السّعاده ، احمد نراقی ، چاپ تکراری ، انتشارات دهقان ، تهران ، ۱۳۷۳.

۶۳ . مفاتیح الجنان، شیخ عبّاس قمی ، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تصحیح سیّد صادق میر شفیعی ، چاپ هجدهم ، انتشارات فاطمه الزّهرا ، قم ، ۱۳۸۴.

ص: ۲۳۰

۶۴ . مفاتیح الغیب ، محمّد بن ابراهیم شیرازی (ملاصدرا) ، چاپ اوّل ، موءسّسه التّاریخ العربی ، بیروت ، ۱۴۱۹ق.

۶۵ . مفردات الفاظ القرآن ، راغب اصفهانی ، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ اوّل ، نشر دارالقلم ، دمشق ، ۱۴۱۶ق.

۶۶ . من هدی القرآن ، سیّد محمدتقی مدرّسی ، چاپ اوّل ، دارمحبی الحسین ، تهران ، ۱۴۱۹ ق.

۶۷ . میناگر عشق ، کریم زمانی ، چاپ سوّم ، نشر نی ، تهران ، ۱۳۸۴.

۶۸ . میزان الحکمه ، محمّد محمّدی ری شهری ، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم ، ۱۳۶۲.

۶۹ . نثر طوبی ، ابوالحسن شعرانی ، چاپ دوّم ، کتاب فروشی اسلامیّه ، تهران ، ۱۳۹۸ ق.

۷۰ . نهج البلاغه ، سیّد رضی ، تحقیق دکتر صبحی الصالح ، چاپ پنجم ، موءسّسه دار الهجره ، قم ، ۱۴۱۲ق.

۷۱ . النهایه ، محمد بن حسن طوسی ، چاپ دوّم ، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ۱۴۰۰ ق.

ص: ۲۳۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹